



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



رسالت  
علیهما الصلوة  
والتسلیمة

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

برامام سجاد (ع)

چه گذشت؟

یوسف بن یحییٰ بن الحسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بر امام سجاده علیه السلام چه گذشت؟

نویسنده:

محمدحسن موسوی کاشانی

ناشر چاپی:

دارالکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۹	بر امام سجاد علیه‌السلام چه گذشت؟
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۹	وصیت امام حسین علیه‌السلام
۱۰	دوران امام سجاد علیه‌السلام
۱۱	وضعیت سیاسی دوران امام سجاد علیه‌السلام
۱۱	حاکمان دوران امام سجاد علیه‌السلام
۱۱	اشاره
۱۲	قیام مردم مدینه
۱۲	عکس العمل یزید
۱۳	قیام ابن زبیر
۱۴	مرگ یزید
۱۴	معاویه ی دوم به حکومت رسید و بلافاصله استعفا داد
۱۵	مروان به حکومت رسید
۱۵	قیام مردم بصره
۱۵	وضع مردم کوفه
۱۵	آرزوی عبدالله بن زبیر
۱۷	مختار در کنار عبدالله بن زبیر
۱۸	روش عبدالله بن زبیر
۱۸	تبعیض اساس حکومت اموی
۱۸	قیام توابعین
۱۸	اشاره

- حرکت توابین به میدان جنگ ..... ۲۰
- شکست توابین ..... ۲۰
- قیام مختار ..... ۲۰
- اشاره ..... ۲۰
- اذن امام سجاد علیه‌السلام به انتقام از قاتلان امام حسین علیه‌السلام ..... ۲۲
- چگونگی قیام مختار ..... ۲۲
- آغاز قیام مختار ..... ۲۳
- پیروزی مختار ..... ۲۳
- سه جبهه در مقابل مختار ..... ۲۴
- فعالیت مروان در شام ..... ۲۴
- مرگ مروان و روی کار آمدن عبدالملک ..... ۲۴
- فعالیت مخالفان داخلی ..... ۲۵
- آغاز انتقام از قاتلان امام حسین ..... ۲۶
- خاطره‌ی منهال ..... ۲۶
- جنگ مختار با ارتش شام ..... ۲۸
- پیروزی ابراهیم اشتر بر عبیدالله ..... ۲۸
- سر عبیدالله در نزد مختار ..... ۲۹
- سر عبیدالله نزد امام سجاد ..... ۲۹
- جنگ مختار با عبدالله بن زبیر ..... ۲۹
- اخطار محمد حنفیه به مختار ..... ۲۹
- تنهائی مختار ..... ۳۰
- شکست لشکر مختار ..... ۳۰
- محاصره‌ی مختار ..... ۳۰
- کشته شدن مختار ..... ۳۱

- ۳۱ ..... حقیقت مختار
- ۳۲ ..... مختار از نظر امام باقر
- ۳۲ ..... مختار از نظر امام صادق
- ۳۲ ..... قدری تأمل کنیم
- ۳۴ ..... پیرامون شخصیت محمد حنفیه
- ۳۴ ..... اشاره
- ۳۴ ..... دیدگاه امام رضا درباره‌ی محمد حنفیه
- ۳۵ ..... امام سجاد و محمد حنفیه در کنار حجرالاسود
- ۳۶ ..... دوران عبدالملک، حجاج، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز
- ۳۶ ..... جنگ عبدالملک مروان با لشکر ابن زبیر در عراق
- ۳۷ ..... نصب حجرالاسود توسط امام سجاد
- ۳۷ ..... بیعت عبدالله عمر با حجاج
- ۳۷ ..... برخورد عبدالله عمر با امام سجاد
- ۳۸ ..... برخورد امام سجاد با عبدالملک
- ۳۸ ..... ظهور حجاج
- ۴۰ ..... روزی دوبار گرفتار جنون می‌شوم
- ۴۰ ..... شهادت سعید بن جبیر
- ۴۱ ..... شهادت قنبر
- ۴۱ ..... برخورد حره با حجاج
- ۴۲ ..... نظر امام باقر درباره‌ی حجاج
- ۴۳ ..... قیام عبدالرحمن بن اشعث
- ۴۳ ..... ولید بن عبدالملک به حکومت می‌رسد
- ۴۳ ..... فتوحات برنامه‌ی کار
- ۴۴ ..... سلیمان به حکومت می‌رسد

- ۴۵ ..... زهری در خدمت ظالمان
- ۴۵ ..... نامه‌ی امام سجاد به زهری
- ۴۶ ..... وظائف علمای درباری
- ۴۷ ..... عیاشی و تجمل پرستی بنی امیه
- ۴۸ ..... حکومت یزید بن عبدالملک چگونه بود؟
- ۴۸ ..... عمر بن عبدالعزیز چگونه آدمی بود؟
- ۴۸ ..... ولید بن یزید و جنایاتش
- ۴۹ ..... دربار بنی امیه محل تجمع بردگان زیبا
- ۴۹ ..... ستاد فقهاء درباری
- ۵۰ ..... برخورد امام سجاد با انحراف‌ها، مکارم و سجایا
- ۵۰ ..... اشاره
- ۵۲ ..... حوزه‌ی درس امام سجاد
- ۵۲ ..... فرزدق، امام سجاد را معرفی می‌کند
- ۵۳ ..... عبادت امام سجاد
- ۵۳ ..... سکوت از نظر امام سجاد
- ۵۴ ..... سفارشهای امام سجاد
- ۵۴ ..... اخلاق امام سجاد
- ۵۵ ..... شهادت امام سجاد
- ۵۶ ..... پاورقی
- ۵۷ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان





ذکورش تسلیم کند، امام زین العابدین علیه السلام تنها فرزند پسر امام حسین علیه السلام بود که بازگشت و ام سلمه وصیت نامه‌ی پدرش را به او داد. و بدین وسیله جانشین حضرت روشن و مشخص گشت. به اضافه‌ی آن در شب عاشورا امام حسین علیه السلام، فرزندش امام سجاد علیه السلام را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی فرمودند و تمام ودیعه‌های امامت را به امام سجاد علیه السلام سپردند. اگر چه به صورت ظاهر، امام حسین علیه السلام به خواهرش زینب علیها السلام وصیت نمود تا حقیقت امر بر دشمن مخفی بماند تا اینکه مبادا دشمنان طمع در قتل امام سجاد علیه السلام کنند. [۱]. امام سجاد علیه السلام تنها فرزند پسر امام حسین علیه السلام بود که به علت کسالت و بیماری [صفحه ۱۰] نتوانست در کربلا در جنگ شرکت کند. سن آن حضرت در آن موقع بیست و سه سال بود.

## دوران امام سجاد علیه السلام

واکنش حادثه‌ی کربلا- و شهادت امام حسین علیه السلام جامعه‌ی مسلمانان آن روز را سخت تکان داد، و این واکنش در حجاز بیشتر از جاهای دیگر بود. سالهای ۶۶ تا ۷۵ هجری، برای حجاز - عراق و شام سالهای محنت و آشوب بود. در سراسر این ده سال این ایالت‌ها، روی آرامش ندیدند. به راستی باید گفت نفرین فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گریبان مردم این سرزمین را گرفت. امام حسین علیه السلام درباره‌ی آنان چنین فرمود: خدایا! باران آسمان و برکت‌های زمین را از آنان بازدار. جمع آنان را از هم پراکنده ساز! و هیچگاه حکومتها را از آنان راضی مگردان. [۶]. زمان و دوران امام سجاد علیه السلام را می‌توان از دشوارترین و بدترین زمانها به حساب آورد. آن حضرت با همه‌ی محنتها و بلاها که در روزگار جد بزرگوارش امیرمؤمنان علی علیه السلام روی داده بود همزمان بود، او سه سال پیش از شهادت حضرت علی علیه السلام متولد گردید. زمانی که دیده به جهان گشود، جدش امیرمؤمنان علیه السلام در خط جهاد جمل غرق گرفتاری بود و پس از آن با امام حسین علیه السلام در محنت و در گرفتاریهای فراوان او می‌زیست. مشکل مهمی که در دوران امام سجاد علیه السلام و امامان دیگر وجود داشت، دور بودن مردم از فرهنگ اسلام بود؛ به قول امام صادق علیه السلام که فرمود: «ان بنی امیه اطلقوا للناس تعلیم الایمان و لم یطلقوا لهم الشرک لکی [صفحه ۱۱] اذا حملوهم علیه لم یعرفوه». [۶]. «بنی امیه مردم را در یاد گرفتن ایمان و عقیده آزاد گذاردند، اما در یاد گرفتن معنی شرک سر راه را گرفتند، تا کسی معنی شرک را نداند برای اینکه وقتی بخواهند مردم را وادار به شرک کنند کسی نداند و نگویند این کفر و شرک است.» مردم از فرهنگ غنی اسلام دور بودند و بدین لحاظ حاکمان اموی و کذابان و دروغگویان، حداکثر استفاده را از مردم به ظاهر مسلمان می‌بردند و به خاطر نادانی مردم بود که وضعیت ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و امام سجاد علیه السلام به گونه‌ای دردناک دل هر مسلمانی را به درد می‌آورد، اینک به این روایت توجه کنید: منهل بن عمرو می‌گوید: بر علی بن حسین علیه السلام وارد شدم و به آن حضرت عرض کردم: ای پسر رسول خدا چگونه صبح کردی؟ امام سجاد علیه السلام فرمود: صبح کردیم به خدا سوگند، به منزله‌ی بنی اسرائیل از آل فرعون: یذبون ابنائهم و یستحیون نساءهم پسران ایشان را می‌کشند و زنان را نگاه می‌دارند. و صبح کرده است بهترین خلق خدا پس از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که بر منابر لعن کرده می‌شود. و صبح کرده است آنکه ما را دوست می‌دارد حقش کاسته شده، به سبب دوستیش با ما. [۶]. بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، امامت و رسالت امام سجاد علیه السلام آغاز شد. ما در کتاب «بر امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام چه گذشت؟» درباره‌ی امام سجاد علیه السلام و سخنرانی و فعالیت آن حضرت بعد از شهادت امام حسین علیه السلام در کوفه و شام و مدینه اشاراتی کرده‌ایم. از مسایل مهم زندگی امام سجاد علیه السلام خاطرات فراموش نشدنی آن حضرت از [صفحه ۱۲] واقعه‌ی کربلا- است که هیچگاه خاطرات آن واقعه از ذهن آن حضرت دور نمی‌شد. چرا که خود آن حضرت شاهد تمام جریانات سوزناک و دردناک کربلا بودند و هر وقت به یاد آن روز می‌افتادند اشک از دیدگانش جاری می‌گشت. امام صادق علیه السلام در این مورد می‌فرماید: حضرت

امام زین العابدین علیه السلام پس از حادثه‌ی خونین کربلا، بیست سال می‌گریست و هیچگاه نشد که غذایی برای ایشان بیاورند و حضرت اشک نریزد. تا بدانجا که یکی از علاقمندان ایشان عرض کرد: «ای پسر رسول خدا من می‌ترسم شما خود را هلاک کنید.» حضرت در پاسخ فرمودند: «من اندوه و رنج خود را با خدای خویش بازگو می‌کنم و چیزهایی را از جانب خدا می‌دانم که شما نمی‌دانید. من هر گاه به یاد کشته شدن فرزندان فاطمه می‌افتم بغض گلویم را می‌فشاردم.» [۶]. به حضرت علی بن الحسین علیه السلام عرض شد: آیا زمان آن نرسیده که دیگر اندوهتان پایان یابد؟ حضرت با ناراحتی فرمودند: چه می‌گویید؟ یعقوب پیامبر دوازده فرزند داشت، یکی از آنان را خداوند از برابر چشم او مخفی داشت. او آنقدر گریست که سیاهی چشمانش به سفیدی گرایید و پشتش از کثرت اندوه خم شد، در حالی که فرزندش زنده بود. اما من با دو چشم خویش پدر، برادر، عمو و هفده نفر از خویشان خود را دیدم که در کنار من به شهادت رسیدند، پس چگونه حزن و اندوه من تمام شود؟ [۶]. امام سجاد علیه السلام برای گریه بر «سید شباب اهل الجنة» شب و روز نمی‌شناخت و چون از حضرتش درخواست تخفیف می‌کردند تا چشمانش سالم ماند، می‌فرمود: [صفحه ۱۳] «چگونه نگریم و حال آنکه عمه‌ها و خواهرانم را در عصر عاشورا به یاد می‌آورم که از این خیمه به آن خیمه در فرار بودند.» آیا گریه‌های حضرت سجاد علیه السلام تنها یک حالتی بود مثل حالت آدمی که دلش می‌لرزد و بی هدف گریه می‌کند؟! یا آنکه حضرت سجاد علیه السلام می‌خواست یاد حادثه‌ی کربلا را زنده نگه دارد و مردم یادشان نرود که چرا امام حسین علیه السلام کشته شد؟

### وضعیت سیاسی دوران امام سجاد علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود: عباد بصری [۷] در راه مکه به حضرت امام سجاد برخورد کرد. آنگاه به آن حضرت عرض کرد: یا علی بن الحسین ترکت الجهاد و صعوبته و اقبلت و علی الحج و لینه ان الله عز و جل يقول: ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله. [۸]. ای علی بن حسین: جهاد و سختی را رها کردی و اقبال کرده‌ای به نرمی و حج، به درستی خداوند عز و جل می‌گوید: خداوند خریدار جان و مال مؤمنین است که در عوض آن بهشت را به آنها می‌دهد. کسانی که در راه خدا می‌جنگند. در اینجا امام سجاد علیه السلام به عباد فرمود: اتم الآیه. آیه را تمام کن. بعد خود آن حضرت بقیه‌ی آن آیه را خواند: التائبون العابدون الحامدون السائقون الراجعون الساجدون الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله و بشر المؤمنین. [۹]. امام سجاد علیه السلام به عباد فرمود: آدمی با این صفات نشان بده تا من بروم زیر پرچم او [صفحه ۱۴] جهاد کنیم. اذراینا فالجهاد معهم افضل من الحج. [۱۰]. اگر اینچنین آدمی دیدم پس جهاد کردن با آنها از حج افضل است. امام سجاد علیه السلام در چنین محیطی که از یک سو، تحت مراقبت شدید مأموران شام و از سوی دیگر مواظب بودند بر آنکه مبادا از آل علی و خاندان او نامی به نیکی برده شود، و چنان در این کار سخت می‌گرفتند که مردم می‌کوشیدند خود را از چشم آنان دور نگاه دارند مبادا متهم شوند، تا آنجا که امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: در مکه و مدینه بیست تن نیست که ما را دوست بدارد.

### حاکمان دوران امام سجاد علیه السلام

#### اشاره

خلفای دوران امام سجاد علیه السلام عبارتند از: ۱ - یزید ۲ - معاویه دوم ۳ - مروان ۴ - عبدالملک بن مروان ۵ - ولید بن عبدالملک. اینان خلفای دوران آن حضرت هستند که ما مطالبی را درباره‌ی آنها ذکر خواهیم کرد تا روشن شود که آن حضرت در چه دورانی به سر می‌برده‌اند. همچنین در طول دوران آن حضرت رویدادهای سیاسی بسیار مهمی اتفاق افتاده است که درباره‌ی این

رویدادها، مطالبی را ذکر خواهیم نمود. از جمله‌ی این رویدادها می‌توان به «قیام توابین» و «قیام مختار» و «قیام عبدالله بن زبیر» و «قیام عبد الرحمن بن اشعث» اشاره نمود که تحقیق وار آنها را مورد بحث قرار [صفحه ۱۵] خواهیم داد. شرایط و موقعیت زمانی امام سجاد علیه‌السلام بر اساس آنچه تمام مورخین و اصحاب حدیث نوشته‌اند بسیار حساس بوده است. زیرا حضرت امام سجاد علیه‌السلام به عنوان وارث امام حسین علیه‌السلام و امام بعد از او، تمام توجهات دوست و دشمن را به سوی خود جلب کرده بود، از آنجایی که واقعه‌ی دلخراش عاشورا، جو شدیدی بر علیه بنی امیه برانگیخته بود، به طوری که آنان به شدت مراقب هر گونه عکس العمل امام سجاد علیه‌السلام و شیعیان بودند و آن حضرت کاملاً تحت نظر و کنترل دستگاه حکومت اموی بودند؛ به طوری که کمترین تماس و حرکت امام سجاد علیه‌السلام را مأمورین و جاسوسان، گزارش می‌کردند حتی زمانی که «عبدالله بن زبیر» حکومت را در حجاز در دست داشت، امام سجاد علیه‌السلام سخت تحت نظر و مراقبت جاسوسان او به سر می‌بردند. امام سجاد علیه‌السلام پس از بازگشت از کربلاء، قسمت باقی عمر خود را در مدینه گذرانید و از هر گونه درگیری در سیاست تا آنجا که می‌توانست اجتناب نمود. در سال ۶۲ اهل مدینه، علیه یزید قیام کردند. امام سجاد علیه‌السلام به منظور تأکید بر اتخاذ موضع مستقل خویش در این کشمکش سیاسی، مدینه را ترک کرد و برای اقامت در ملک خود به خارج از شهر رفت. پس از این بود که لشکر یزید مدینه را فتح کردند و آنچه را که خواستند، انجام دادند. سپس مردم مدینه مجبور شدند تا سوگند تحقیر آمیز هم پیمانی بخورند و خود را بندگان یزید اعلام دارند، لکن امام سجاد علیه‌السلام از این قضیه کنار و معاف بود. امام سجاد علیه‌السلام در کشمکش و درگیری بین حکومت اموی و عبدالله بن زبیر همچنان روش تقیه را داشتند، و خود را از ماجراها کنار می‌داشتند، با این همه ابن زبیر آن حضرت را زیر نظر داشت. شهادت امام حسین علیه‌السلام بر اکثر مسلمین سنگین تمام شد و جامعه‌ی اسلامی آن روز را تکان داد. [صفحه ۱۶] مردم پی به اشتباه خود بردند که چرا از نصرت و یاری آن حضرت کوتاهی کردند. در حقیقت، ضعف عقیدتی شیعیان کوفه و عدم پایداری و استقامت بر آنها، سبب به شهادت رسیدن امام حسین علیه‌السلام شد؛ با آن که خود مردم آن شهر، حضرتش را دعوت کرده بودند و آمادگی خود را جهت یاری آن حضرت تا پای جان اعلام کرده بودند و با مسلم بن عقیل، نماینده و فرستاده‌ی امام حسین علیه‌السلام بیعت کرده بودند؛ لکن با شهادت امام حسین علیه‌السلام حکومت اموی ظلم و اجحاف خود را بر سراسر سرزمینها و مسلمانها، شدت بخشید و مردم به شدت در عذاب روحی و وجدانی به سر می‌بردند.

### قیام مردم مدینه

مسعودی در این مورد می‌نویسد: «چون دامنه‌ی ظلم و جنایت و فسق و فجور یزید به همه جا کشیده شد، مردم به پا خاستند. در مدینه که هنوز تعداد کثیری از مهاجرین و انصار در قید حیات بودند بیشتر نسبت به جنایات یزید حساسیت نشان می‌دادند، خصوصاً کشتن امام حسین علیه‌السلام و فسق و فجور و شرابخوری یزید، باعث شد مردم سر به شورش بردارند.» آتش خشم و اعتراض در حجاز شعله‌ور شد و فرماندار یزید به نام «عثمان بن محمد بن ابی سفیان» را از شهر بیرون کردند، و به رهبری تنی چند از بزرگان مهاجر و انصار و تابعین، حکومت خودمختار تشکیل دادند. بارزترین چهره‌ی رهبری این حرکت، چهره‌ی «عبدالله» فرزند «حنظله‌ی غسیل الملائکه» است و مردم به طور موقت تا روشن شدن اوضاع با او بیعت کردند. آنان عناصر اموی را که در منزل بزرگشان «مروان حکم» جمع شده بودند، از مدینه بیرون راندند. [صفحه ۱۷]

### عکس العمل یزید

به محض رسیدن این خبر به دمشق، یزید یکی از خطرناکترین و پست‌ترین یارانش «مسلم بن عقبه» را با لشکری جرار (حدود ۵ هزار نفر) برای سرکوبی مردم مدینه فرستاد، او و نیروهایش به مدینه رسیدند و در بیابانی بنام «حره» اردو زدند. مردم مدینه به

فرماندهی «عبدالله بن حنظله» و «عبدالله بن مطیع» به دفاع پرداختند اما در مقابل لشکر یزید، شکست خوردند و لشکر یزید وارد شهر شدند. چگونگی ورود لشکر شام به شهر چنین بود: زمانی که سپاهیان شام رسیدند با مشورت «عبدالملک مروان» که او نیز همراه سایر بنی امیه از مدینه اخراج شده بود در منطقه‌ی «حره» مستقر شدند و به کمک مروان توانستند با وعده‌های مالی گروهی از «بنی حارثه» را فریب داده و از قسمت آنها وارد شهر مدینه شوند، حمله‌ی لشکر شام به داخل شهر و درگیری آنها، کمتر از یک روز به طول انجامید و پس از آن مدینه به تصرف شامیان درآمد. مورخین می‌نویسند: آنان با اسب و سلاح و کفش، وارد حرم پیامبر شدند و مسجد پیامبر را آلوده کردند. و بیش از هزار نفر از صحابه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله قتل عام شدند، به طوری که از «بدریون» کسی زنده نماند. یزید به «مسلم بن عقبه» فرماندهی نیروهایش دستور داده بود، که پس از پیروزی بر مدینه، سه روز جان و مال و ناموس مردم بر تو و سربازانت حلال است. و آنان هر آنچه می‌خواستند کردند آری این واقعه، در سال شصت و سوم به وقوع پیوست. و از آنجایی که لشکر یزید، در ریگزاری به نام «حره» اردو زده بودند و از آن پایگاه به شهر حمله‌ور شدند، در تاریخ، آن را به نام «واقعه‌ی حره» ثبت کرده‌اند. آری؛ یزید آن کسی است که در طغیان و ستم، گوی سبقت را از همه‌ی ناپاکان ربود و صریحا در مجلس شام در برابر حضرت زین العابدین علیه السلام در ضمن اشعار معروف [صفحه ۱۸] خویش کفر و زندقه‌ی خود را آشکار ساخت. و به همه فهماند او هیچگونه اعتقادی به اسلام و قرآن ندارد و از همه‌ی اسلام فقط از حکومت اسلام خوشش می‌آید. اما یزید علیرغم این فجایع بزرگ خود، چون برای محاربه با اهل مدینه، سپاهی به فرماندهی مسلم بن عقبه به آنجا فرستاد به او سفارش کرد که از اسائه‌ی ادب به خاندان امام سجاد علیه السلام بپرهیزد و به وی خاطر نشان ساخت که این کار موجب نابودی و هلاکت می‌شود. مسلم بن عقبه به مدینه هجوم آورد و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله را سه روز در اختیار سپاهیان خود قرار داد. [۱۱] شرف و ناموس دختران بسیاری بر باد رفت و ده هزار فرزند نامشروع به دنیا آمد. خانه‌های مسلمانان غارت شد و خونهای بسیاری نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله ریخته شد. [۱۲] اما در عین تمام این جنایات به خانه‌ی امام سجاد علیه السلام که پناه اهل مدینه بود تعرضی صورت نگرفت. چنانکه حتی مروان بن حکم - دشمن دیرینه‌ی اهل بیت علیهم السلام هم به این خانه‌ی کرم روی آورد و مروان همان کسی بود که «عایشه» را تحریک ساخت که نگذارد پیکر امام حسن علیه السلام در جنب مرقد رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود تا آنجا که کینه‌ی درونی این زوجه‌ی پیامبر چنان به جوش آمد که گفت: «کسی را که من دوست ندارم، وارد خانه‌ام نکنید» [۱۳] و هم او بود که در مجلس بزم یزید - که به پاس کشتن امام حسین علیه السلام برپا شده بود و با چوب خیزران به دهان مطهر امام علیه السلام می‌زد و این دو بیت را به سرزنش گفت: به به! چه صورت خنکی داری! و چه رخسار گلگون و شادابی! از کشتن حسین دلم را خنک ساختم و انتقام خون بزرگان خود را گرفتم [صفحه ۱۹] اما علیرغم این همه عناد و عداوت، که از برابر چشمان امام سجاد علیه السلام دور نمی‌گشت و خاندان رسالت فراموششان نشده بود، حیا و شرمی نکرده و اهل و عیال خویش را در هنگام وقوع این حادثه به خانه‌ی حضرت زین العابدین علیه السلام آورد. «مسلم بن عقبه» شروع به گرفتن بیعت برای یزید از مردم مدینه کرد. مبنای این بیعت پذیرفتن این امر بود که آنها «برده‌ی» یزید هستند هر کس از این امر تخطی می‌کرد فوراً به قتل می‌رسید. تعداد کشته‌ها بنابر نقل «ابن قتیبه» یک هزار و هفتصد نفر از انصار و مهاجران و فرزندان آنها و «ده هزار» نفر از سایر مردم بوده است. «واقعه‌ی حره» در ۲۶ ذیحجه سال ۶۳ اتفاق افتاد. در دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین «مسلم بن عقبه» در غطفان اسیر گردید و زنی از انصار او را خرید و آزاد کرد. وقتی در «واقعه‌ی حره» از او خواسته شد که به خاطر آن جریان ملاحظه آنها را بکند گفت: «لکنکم قتلتم عثمان» شماها عثمان را به قتل رسانده‌اید. بعد عبدالملک به مردم مدینه می‌گفت: انکم لاتحبوننا و انتم تذکرون یوم الحره و نحن لانحبکم ابدا و نحن نذکر مقتل عثمان. [۱۴]. شما ما را به خاطر یادآوری واقعه‌ی حره دوست ندارید و ما نیز با یادآوری قتل عثمان شما را دوست نداریم. [صفحه ۲۰]

ابن زبیر، در حجاز بود و شاهد رویدادها بود تا خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید ابن عباس به ابن زبیر گفت: «پسر زبیر به خدا قسم جو خالی شد و فرصت خوبی برایت پیش آمد» ابن زبیر، بی درنگ علیه امویان و کسب استقلال حجاز، اعلام قیام کرد و از حادثه‌ی کربلاء برای تحریک مردم سود جست. اما روشن است که حرکت امام حسین علیه السلام با قیام ابن زبیر فرق زیادی داشت. انگیزه‌ی حرکت امام حسین علیه السلام برقراری حق و عدالت و امر به معروف و نهی از منکر و بنابر وظیفه‌ی الهی بود که رسالت و امامت الهی به عهده‌ی او گذاشته شده بود و او به عنوان امام بر حق، دعوت مردم کوفه را پذیرفت [۱۵] ولی انگیزه‌ی قیام ابن زبیر، خواسته‌های نفسانی و روحیه‌ی قدرت طلبی او بود. یزید، پس از قتل عام مردم مدینه و غارت و انهدام شهر، باز به «مسلم بن عقبه» فرمان داد تا با نیروهای خود به طرف مکه برای سرکوبی قیام «ابن زبیر» حرکت کند. [صفحه ۲۱] تاریخ به دلیل جنایات فجیع این شخص، نامش را از مسلم به «مسرف یا مجرم» تغییر داد و خداوند به خاطر کثرت جنایاتش او را مهلت نداد و در بین راه مدینه و مکه در جایی، به نام «قدید» مرض سختی گرفت و با همان مرض به درک واصل شد. نیروهای سرکوبگر یزید، پس از مرگ فرمانده‌شان، تحت فرماندهی جنایتکار دیگری به نام «حصین بن نمیر» که از جانیان معروف بود و در کربلا در قتل امام حسین علیه السلام شرکت داشت قرار گرفتند. «حصین» نیروهایش را به طرف مکه حرکت داد و شهر مکه را از هر طرف محاصره کرد و تمام نقاط سوق الجیشی شهر را سنگربندی نمود. «عبدالله بن زبیر» که خود را حاکم مسلمین می‌دانست. احساس کرد نمی‌تواند در مقابل لشکر شام به سرکردگی «حصین مقاومت نماید لذا خود را به مسجد الحرام رساند و به کعبه پناهنده شد و آنجا را پناهگاه خود قرار داد. لشکر شام، مسجد را محاصره کردند و در بلندی اطراف مسجد موضع گرفته و منجنیق‌های پرتاب سنگ و عراده‌ها را دور تا دور کعبه مستقر کردند. اگر چه قوای اموی توانسته بودند موضع مدینه را در هم شکنند، ولی موضع مکه سخت‌تر بود. «ابن زبیر» در کعبه متحصن شد و دروازه‌های شهر را بست. فراریان جنگ حره و گروهی از خوارج نجدی و مختار ثقفی، به یاری ابن زبیر شتافتند. «حصین بن نمیر» فرمان حمله را برای کشتن و دستگیری ابن زبیر و یارانانش، به مسجد الحرام صادر کرد. سنگهای بزرگ، به وسیله‌ی منجنیق‌ها به سوی کعبه پرتاب شد و عراده‌ها بوسیله‌ی سنگهایی با پارچه‌های آغشته به نفت، در حالی که شعله‌ور بود، خانه‌ی کعبه را گلوله باران کردند. وانهدمت الکعبه و احترقت الابنیه، کعبه، ویران گردید و بناهای اطراف آن به آتش کشیده شد. [صفحه ۲۲] و این واقعه در روز شنبه، سوم ربیع الاول، در سال شصت و چهار به وقوع پیوست.

### مرگ یزید

یازده روز پس از این جنایت، یزید به هلاکت رسید و ابن زبیر و هوادارانش همچنان در محاصره، مقاومت می‌کردند و رفته رفته، وضع آنان خطرناک‌تر می‌شد تا اینکه بعد از گذشت یازده روز خبر مرگ یزید باعث متلاشی شدن لشکر شام شد، و اوضاع بهم ریخت و «حصین بن نمیر» با «ابن زبیر» کنار آمد و «ابن زبیر» مجدداً بر اوضاع مسلط شد. یزید در سال ۶۴ بعد از سه سال و اندی حکومت و ستم، به طور ناگهانی به درک واصل شد در حالی که قبل از مرگ او، برای پسرش معاویه بیعت گرفته شده بود.

### معاویه ی دوم به حکومت رسید و بلافاصله استعفا داد

پس از مرگ یزید، مردم گرد «معاویه ی دوم» پسر یزید را گرفتند و او را به عنوان خلیفه وارد صحنه کردند. اما او که به شدت از جنایات پدر و پدربزرگش تکان خورده بود و حاضر نبود زیر بار قبول حکومت برود به منبر رفت و گفت: «ای مردم جد من معاویه، با علی بن ابیطالب که به سبب قرابت با رسول خدا، شایسته‌ی خلافت بود درگیر شد و شما را به کارهایی واداشت که می‌دانید، تا سرانجام مرگش فرا رسید و در قبر خود جای گرفت و در بند گناهان خود اسیر شد. پس از آن پدرم، زمام حکومت را

به دست گرفت که لیاقت آن را نداشت، پیرو هوس شد ولی به آرزوی خود نرسید و عمرش کفاف نداد و در قبرش پای بند گناهانش شد» و سپس به گریه افتاد، به طوری که اشک از دیدگانش سرازیر شد و گفت: «برای ما سخت است که از عاقبت او خبر داریم و می‌دانیم که به سزای [صفحه ۲۳] کشتن عترت پیامبر و هتک حرمت مدینه و ویران کردن کعبه، کارش به کجا می‌کشد. اکنون من و بال شما را به گردن نمی‌گیرم، خود دانی و خلافتان.» [۱۶]. معاویه‌ی دوم ۴۰ روز بیشتر حکومت نکرد و پس از استعفا در سن ۲۰ سالگی از دنیا رفت و در دمشق دفن شد.

### مروان به حکومت رسید

پس از درگذشت معاویه‌ی دوم، اختلاف شدیدی بین مردم شام بروز کرد. از جمله‌ی امراء بنی امیه «مروان بن حکم» بزرگ خاندان بنی امیه که پسر عموی عثمان بود و به واسطه‌ی سن زیاد، مورد احترام بنی امیه بود و در زمان خلافت یزید والی مدینه بود پس از شنیدن خبر مرگ یزید از مدینه به شام رفت و پس از جنجال فراوان، بنی امیه را وادار به بیعت با خود نمود.

### قیام مردم بصره

بصره که پیش از این در برابر حکومت اموی، موضعی محافظه کارانه داشت، این بار ناگزیر به اتخاذ تصمیمی جدی شد. «عبدالله بن زیاد» که در آن هنگام استاندار بصره بود پس از دریافت خبر مرگ یزید، از فرصت استفاده کرد و کوشید به نام امویان برای خود بیعت بگیرد، ولی کوشش وی دچار شکست شد و از بصره فرار کرد. «بصره» پس از این، با یکی از شخصیت‌های معروف هاشمی به نام «عبدالله بن حارث بن نوفل» بیعت کرد. ولی او نیز نتوانست در کار خود موفق باشد؛ زیرا شهر یکپارچه آشوب شده بود و این بحران ناشی از درگیری‌های قبیله‌ای و شدت یافتن [صفحه ۲۴] فشار خوارج بود. مردم بصره ناچار، به ابن زبیر نامه نوشتند و ضمن آن، با او بیعت نمودند و تقاضا کردند تا فرمانروایی بر ایشان بگمارد تا خطر خوارج را دفع کند. ابن زبیر ابتدا «حارث بن عبدالله ربیع» و سپس «مصعب بن زبیر» را به بصره فرستاد و ایشان با عنوان استاندار رسماً قدرت را به دست گرفتند. مرگ ناگهانی یزید، تا حدود زیادی سیطره‌ی امویان را بر استان کوفه ضعیف کرده و معاویه‌ی دوم فقط چهل روز حکومت کرده بود. پس از او شام دچار هرج و مرج شده و قدرت برقراری استیلای شدید بر سراسر حکومتش را از دست داد. در حجاز «عبدالله بن زبیر» که اکنون بیش از هر زمان مدعی خلافت بود، از مرگ یزید و ضعف و اغتشاش در شام بهره برداری کرد و به استقرار و تشکیل قدرت خود پرداخت و عنوان امیرالمؤمنین را برای خود برگزید.

### وضع مردم کوفه

مردم کوفه پس از مرگ «یزید» عمرو بن الحریث، نایب و جانشین «ابن زیاد» را از شهر بیرون کرده و به قصر ابن زیاد هجوم برده و کاخ را به تاراج بردند و سپس درهای زندانها را شکستند و ۴۵۰۰ زندانی را آزاد ساختند. در میان این خلاء قدرت، اشراف کوفه به سرعت نامه‌ای به «عبدالله بن زبیر» نوشتند و از او خواستند تا از اوضاع موجود بهره برداری کرده و حاکم خود در کوفه را منصوب نماید. آری «عبدالله بن زبیر» که پس از مرگ یزید در سال ۶۴، رسماً خود را خلیفه‌ی مسلمین قلمداد کرده بود به زودی حجاز و عراق و یمن و ایران را تحت حکومت خود درآورد و «عبدالله بن مطیع» را که از یاران بسیار نزدیک او بود رسماً به عنوان استاندار جدید کوفه نصب کرد. تاریخ ورود استاندار جدید به کوفه روز پنج شنبه ۲۵ رمضان سال ۶۵ بود. [صفحه ۲۵]

### آرزوی عبدالله بن زبیر

بزرگترین آرزوی «عبدالله بن زبیر» از همان ایام جوانی رسیدن به قدرت و حکومت بود، و به دنبال فرصت مناسب می گشت تا این که معاویه مرد و «یزید» روی کار آمد و حضرت سید الشهداء علیه السلام به شهادت رسید، آنگاه موج عظیمی از اعتراض و حرکت و قیام سراسر جهان اسلام را فرا گرفت. عبدالله بن زبیر در ابتدا مدعی بود که خلافت را نیز ابتداء برای خود نمی خواهد بلکه پیشنهاد او ترتیب و تعیین خلیفه بر اساس «شورایی» است. او برای فریب مردم، خود را مردی زاهد و عابد جلوه می داد و نماز و روزهی او ضرب المثل شده و توانسته بود تا اندازه ای اعتماد عوام را به خود جلب کند، و تا یزید زنده بود خود را به عنوان خونخواه امام حسین علیه السلام معرفی می نمود. اما با مرگ یزید در سال ۶۴ او از سخنش برگشت و معلوم شد که این یک شعار بیشتر نبوده، و وی به دنبال ریاست و حکومت خود می باشد. «عبدالله بن زبیر» سعی فراوان کرد که «عبدالله بن عمر» را با خود همراه کند و از او بیعت بگیرد. بدین منظور از راه متوسل شدن به همسر «عبدالله بن عمر» یعنی «صفیه» خواهر مختار، وارد شد؛ بلکه او بتواند شوهرش را به بیعت با ابن زبیر راضی کند. هنگامی که «صفیه» این مطلب را با «عبدالله بن عمر» در میان گذاشت، او ضمن رد این پیشنهاد، ابن زبیر را مردی ریاست طلب و دنیاپرست معرفی کرد و «صفیه» کثرت نماز و روزه و عبادت ابن زبیر را یادآور شد، «عبدالله بن عمر» در پاسخ او گفت: آن قاطرهای نیرومندی که معاویه بر آنها سوار می شد و وارد مکه می گردید را دیده بودی؟ صفیه گفت: آری! [صفحه ۲۶] ابن عمر گفت: ابن زبیر از نماز و روزه اش همین ها را می خواهد. [۱۷]. «عبدالله بن زبیر» دشمن بزرگ بنی امیه بود ولی دشمنی او فقط بخاطر دنیا بود، و به همین جهت جنگهای خونینی برپا نمود که بر اثر آن ده ها هزار نفر کشته شدند. ابن زبیر و بنی امیه با هم اختلاف داشتند، ولی اختلاف آنها در قتل و غارت و حکومت بر مال و خون مردم بود، اما در موضوع دین و عقاید همانند یکدیگر بودند. بنی امیه حضرت امیر علیه السلام را روی منبرها لعن می کردند، ابن زبیر نیز همین کار را می کرد، اگر بنی امیه مردان و زنان را به جرم شیعه بودن می کشتند ابن زبیر نیز این عمل را انجام می داد. عبدالله بن زبیر هم با بنی امیه دشمن بود و هم با خاندان حضرت علی علیه السلام، روزی ابن زبیر بالای منبر مشغول بدگویی امیر مؤمنان علیه السلام شد. این سخن به گوش محمد بن حنفیه رسید. محمد حنفیه پیش ابن زبیر آمده و سخن او را قطع کرد و گفت: «یا معشر العرب شاهت الوجوه اینتقص علی علیه السلام و انتم حضور...؟! ای جمعیت عرب! صورت شما تغییر کند! آیا شما نشسته اید و حضرت امیر علیه السلام را مذمت می کنید؟! حضرت امیر علیه السلام دست قدرت خدا علیه دشمنان خدا بود، حضرت علی علیه السلام صاعقه حقیقی خدایی بود. حضرت علی علیه السلام چون آنان را به خاطر کفرشان کشت او را دشمن داشته و نسبت به او اظهار کینه می نمایند. عبدالله بن زبیر در جنگ جمل علنا در سخنرانی خود نسبت به مولا و امیر مؤمنان علی علیه السلام اسائهی ادب می کرد. ابن زبیر خود معترف بود که چهل سال است که بغض اهل بیت و پیامبر را در دل دارد. قبلا او به خاطر بغضش، پدر خود زبیر را نیز وادار کرد تا حمایتش را از اهل بیت برداشته و حتی به جنگ حضرت امیر علیه السلام در جمل بیاید و لذا امیر مؤمنان [صفحه ۲۷] درباره ی او فرمود: ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی نشأ ابنه المشؤم عبدالله [۱۸]. زبیر همواره مردی از ما و اهل بیت بود، تا آنکه پسرش عبدالله به جوانی رسید. ابن زبیر بارها ضمن سخنرانی، به عیب گویی از حضرت امیر می پرداخت ابن حنفیه صدای اعتراض بلند کرده و مشاجرات لفظی بین آنها به وجود می آمد. این مسأله موجب شد تا ابن زبیر دستور اخراج ابن حنفیه را بدهد که سخت مورد اعتراض ابن عباس واقع گردید. [۱۹] عبدالملک که می خواست تا از این اختلاف به نفع خویش بهره گیری کند ضمن نامه ای به ابن حنفیه نوشت که می تواند به شام برود، ابن عباس نیز با تمجید از شخصیت ابن حنفیه، از عبدالملک خواست تا مراعات او را بکند. عبدالملک نیز پاسخ مساعد به ابن عباس داد. محمد بن حنفیه به شام رفت، در میان راه هر که از شامیان که بر او می گذشت سخن از «صیام و قیام» او می گفت و اوصاف او بر سر زبانها می رفت - عبدالملک احساس خطر کرد لذا در همان زمانی که ابن حنفیه در راه بود به او خبر داد که اگر می خواهند وارد دمشق شود باید با وی بیعت کند. اما محمد بن حنفیه نپذیرفت و به مکه بازگشته و در شعب ابی طالب در کنار برخی از یاران کوفی خود سکنی گزید. بار دیگر کشاکش بین او و ابن زبیر آغاز شده و



منجر به اخراج او به طائف گردید. در این زمان ابن عباس نیز از مکه اخراج شده و به طائف آمده و هر دو علیه ابن زبیر تبلیغ می‌کردند. در آنجا ابن عباس در سال ۶۸ رحلت کرد و ابن حنفیه بر او نماز گزارد. [۲۰]. ابن عباس از جمله مخالفین سرسخت ابن زبیر بود. او از ابتدا با ابن زبیر به مخالفت برخاست. [صفحه ۲۸] ابن عباس عمدتاً به دفاع از ابن حنفیه می‌پرداخت و بارها بر سر همین مسایل و مشابه آنها با ابن زبیر مشاجره می‌کرد. یکی از مهمترین مشاجرات آنها زمانی بود که ابن زبیر برای منکوب کردن ابن عباس بر سر منبر او را متهم کرد که اعتقاد به «متعۀ النساء» دارد و خواست از این طریق او را در روی مردمی که متابعت خلیفه‌ی دوم در نهی از متعه - بر خلاف تجویز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌کردند قرار دهد. در این موقع ابن عباس برخاسته و ضمن پاسخ به اتهامات او گفت: اعتقادش به متعه به خاطر تجویز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است و اگر ابن زبیر تردید دارد می‌تواند از مادرش بپرسد و بفهمد که خودش بچه‌ی یک ازدواج موقت بوده است. ابن زبیر به مدت ۹ سال بر شرق و مکه و مدینه و حجاز حکمرانی کرد، حکومت بر عراق به مدت ۸ سال بود. در ابتدا مردم فکر می‌کردند عبدالله زبیر بهتر از بنی امیه است اما در عمل با توجه به خصوصیات او از جمله راندن همه‌ی کسانی که می‌توانستند به او کمک کنند و همچنین بخل شدید او باعث شد تا بسیاری از اطراف او پراکنده شوند. [۲۱]. ابن ابی الحدید می‌نویسد: «عبدالله بن زبیر از بخیل ترین مردمان شمرده می‌شد پدرش هم بخیل بود. آنچنان که عمر به او گفت: اگر به خلافت هم برسی باز در بطحاء با مردم بر سر یک صاع و یک مد چانه خواهی زد. و حضرت امیر علیه‌السلام می‌خواست عبدالله بن جعفر را به سبب اسراف و تبذیری که می‌کرد از تصرف در اموالش محدودیت ایجاد کند. عبدالله چاره اندیشی کرد و با زبیر شریک شد. حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: اینک به بهترین پناهگاه پناه برد و دیگر او را مانع نشد.» [صفحه ۲۹]

### مختار در کنار عبدالله بن زبیر

مختار پس از ورود به مکه، به ملاقات ابن زبیر رفت و ابن زبیر از او استقبال گرمی به عمل آورد، و او را به خوبی تحویل گرفت اما عملاً نتوانستند با یکدیگر به توافق برسند. لذا مختار از او جدا شد و به شهر طائف همان سرزمین آباء و اجدادی خود رفت و یک سال در آنجا ماند و مشغول تفکر و برنامه‌ریزی شد. بالاخره مختار پس از یک سال کناره گیری از اوضاع سیاسی، مجدداً به مکه بازگشت تا اینکه اجباراً مختار را برای دیدن ابن زبیر نزد او بردند. هنگام ورود مختار بر ابن زبیر؛ ابن زبیر پیش دستی کرده و بر مختار سلام کرد و او را در آغوش گرفت و مصافحه نمود، سپس مختار شروع به صحبت کرد و گفت: من آمده‌ام با تو بیعت کنم اما به یک شرط؛ ابن زبیر گفت: کدام شرط؟ مختار گفت: این که هیچ کاری بدون نظر من انجام ندهی و من اولین مشاور و محرم راز تو باشم و هر گاه خلافت تو پا گرفت مرا به بالاترین پست‌ها نصب کنی. اما ابن زبیر با زیرکی پاسخ داد: من بیعت تو را بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌پذیرم. مختار گفت: این چه حرفی است؟ این یک کلی گویی است. به خدا سوگند با تو بیعت نمی‌کنم مگر با همین شرایطی که گفتم. ابن زبیر بدون این که سخنی بگوید، دستش را دراز کرد و مختار با او بیعت نمود. مختار در محاصره‌ی مسجد الحرام هم در کنار ابن زبیر بود. پس از گذشت مدتی، هنگامی که مختار دریافت که ابن زبیر به او میدان فعالیت نخواهد داد، از او فاصله گرفت و مرتب از اوضاع کوفه، خبر گرفت و یکی از شیعیان بنام «هانی بن جبه وداعی» به او گزارش داد که مردم کوفه از حکومت ابن زبیر نگران و ناراضی هستند و نماینده‌ی اعزامی ابن زبیر را پذیرفته‌اند و تأکید کرد که [صفحه ۳۰] اگر شیعیان عراق رهبری دلخواه داشته باشند قدرتی عظیم خواهند بود. وقتی مختار دریافت که ابن زبیر مرد درستی نیست از وی جدا شد و به کوفه رفت. ابن زبیر که در دل، دشمن اهل بیت علیهم‌السلام بود، روزی خطاب به «ابن عباس» گفت: «چهل سال است که کینه‌ی شما را در دلم پنهان داشته‌ام.» اما مختار با آن روحیه‌ی خاص خودش، چگونه می‌توانست با مردی خبیث و پست، چون ابن زبیر، کنار بیاید و با او همکاری کند.

## روش عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر (در اوایل حکومت خود) برای فریب مردم و تحت تأثیر قرار دادن شخصیتها، در منبر خطابه، داد مظلومیت سید الشهداء علیه‌السلام را بلند می‌ساخت. اما چون پایه‌های حکومت را مستقر ساخت - نه تنها از این شعار دست کشید، بلکه بر حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم هم جسارت ورزید و در طی چهل نماز جمعه در خطبه‌ی نماز بر ایشان صلوات نفرستاد و چون مردم بر او اعتراض کردند - پاسخ داد: «او بازماندگان بد طینت دارد که اگر من به ذکر وی پردازم شاد و مسرور می‌شوند و حال آنکه دوست ندارم چشمانشان بدین امر روشن گردد.» [۲۲].

## تبعیض اساس حکومت اموی

سیاست حکام اموی بر اساس تبعیض نژادی بود، و مردم مسلمان را دو دسته کرده بودند: ۱ - عرب. ۲ - موالی یعنی غیر عربها که عمدتاً ایرانی بودند. [صفحه ۳۱] البته بنیانگذار این سیاست، عمر خلیفه‌ی دوم بود [۲۳] و معاویه که از طرف عمر، استاندار شام بود این سیاست را احیاء کرد و در زمانی که خود را خلیفه‌ی مسلمین می‌دانست، با بخشنامه‌هایی این شیوه‌ی تبعیض نژادی را تحکیم کرد. وی طی بخشنامه‌ای به زیاد بن ابیه که سمت استانداری کوفه و بصره و فارس را داشت چنین نوشت: «مراقب ایرانیان باش، هرگز آنان را با عرب همپایه قرار مده، عرب حق دارد از آنان زن بگیرد، ولی آنان حق ندارند از عرب زن بگیرند، عرب از آنها ارث می‌برد اما آنها از عرب ارث نمی‌برند، حتی الامکان حقوق آنان کمتر داده شود، کارهای پست به آنان واگذار گردد، با بودن عرب، غیر عرب امامت جماعت نکنند، غیر عربها در صف اول جماعت حاضر نشوند، و مرزبانی و قضاوت را به آنان وامگذار.»

سیاست تبعیض نژادی بنی امیه و بی‌عدالتی‌های آنان نسبت به غیر عرب، موجب خشم عمومی مسلمانان غیر عرب شد. و ایرانیان که سابقه‌ی فرهنگ و تمدن بزرگی داشتند و با آغوش باز، اسلام را پذیرفتند به خاطر عدالت اسلامی، تا پای جان از این مکتب دفاع کردند، از زمان خلیفه دوم عمر، سیاست تبعیض عرب و غیر عرب پیش آمد که در زمان اموی‌ها به اوج خود رسید و این خود در تشکل ایرانیان و علاقه‌شان به اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و اعتراضشان بر علیه امویان، اثر مهمی داشت نه اینکه ایرانیان خود را نژاد برتر می‌دانستند، بلکه خواستار عدالت اسلامی بودند. [۲۴]. به علت همین سیاست بنی امیه، ایرانی‌ها همواره مترصد اقدام به مخالفت با آنها بودند، چنانچه نه فقط با مختار و ابراهیم اشتر بر ضد عبدالملک قیام کردند بلکه به اتفاق «عبد الرحمن اشعث» بر علیه حجاج همدانستان شدند. [صفحه ۳۲] واقعه‌ی کربلا به فرمان «یزید» و به رهبری «ابن زیاد» و فرماندهی «ابن سعد» و سران منافق کوفه و به یاری مردم سبک مغز و بی‌ایمان کوفه، در محرم سال ۶۱ به وقوع پیوست. یزید در مدت سه سال و اندی از حکومت خود، جنایات بزرگی را مرتکب شد. که این جنایات در واقع، انتقام از اسلام و انقلاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود. و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام حسین علیه‌السلام در رأس قربانیان بودند. آری؛ عامل مهم تشکل شیعیان و سازمان یافتن آنان که باعث قیام بر علیه بنی امیه شد، سیاست ضد اسلامی بنی امیه، خصوصاً جنایت بی‌سابقه‌ی آنان در فاجعه‌ی «عاشورا» می‌باشد. [صفحه ۳۳]

## قیام تواین

## اشاره

کوفه پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام در باتلاق گناه و تقصیر، فرو رفته بود. در سال ۶۵ شیعیان به حرکت در آمدند و همدیگر را به خاطر یاری نرساندن به امام حسین علیه‌السلام سرزنش می‌کردند و از این کار خود اظهار ندامت و پشیمانی

می نمودند، آنان دریافتند که چه خطای بزرگی مرتکب شده‌اند، زیرا امام حسین علیه السلام را دعوت کرده، ولی او را میان دشمنان تنها گذاردند و به یاری او نشتافتند، آنان گفتند: این خطای نابخشودنی و جرم بزرگ و این ننگی که دامنه‌شان را گرفته است، جز با دادن جان و کشته شدن در این مسیر، پاک نخواهد شد. و معتقد بودند که باید از دشمنان بکشند تا کشته شوند، تا شاید خداوند از خطای آنان درگذرد. هسته‌ی اصلی قیام به وسیله‌ی پنج تن از سران سالخورده‌ی شیعه‌ی عراق تشکیل شد که عبارت بودند از: ۱ - سلیمان بن سرد خزاعی ۲ - عبدالله بن وال تمیمی ۳ - رفاعه بن شداد بجلی ۴ - عبدالله بن سعد ازدی ۵ - عبدالله بن نجبه فزاری [صفحه ۳۴] کوفیان به رهبری این پنج تن قیام کردند. و در این هنگامه بود که «سلیمان بن سرد خزاعی» [۲۵] شروع به تهیه‌ی آخرین تدارکات برای اجرای نقشه‌ی خود کرد. وی به رهبران شیعیان مدائن و بصره نامه‌هایی نوشت و از آنان دعوت کرد تا برای انتقام گیری از خون پاک امام حسین علیه السلام آماده‌ی قیام شوند. وی از آنان خواست تا یکدیگر را در «نخيله» خارج از کوفه، در اول ربیع الثانی سال بعد، یعنی سال ۶۵ دیدار کنند. رهبر شیعیان مدائن، سعد بن حذیفه بن یمان بود. تواین یک گردهمایی تشکیل دادند. رهبران شیعه در این گردهمایی به سخنرانی پرداخته و تکیه کلام آنها جبران ظلمی بود که در حق اهل بیت علیهم السلام کرده و او را تنها گذاشته بودند آنها با استناد به آیه‌ی شریفه‌ی قرآن مجید که می‌فرماید: یا قوم انکم ظلمتم أنفسکم باتخاذکم العجل فتوبوا إلی باریکم فاقتلوا أنفسکم. [۲۶]. ای مردم! شما به واسطه‌ی اینکه گوساله را پرستش کردید به خویشتن خویش ستم روا داشتید پس باید به سوی پروردگار خود توبه کنید و اول باید نفس خودتان را بکشید. تواین در پی توبه و کشته شدن خویش بودند تا خطای خود را جبران کرده باشند. زمانی که «تواین» حرکت خویش را آغاز کردند، شهر کوفه و بصره به دست عمال عبدالله بن زبیر بود. در این هنگام مختار هم دست به حرکت زد، اما روش او با روش تواین تفاوت داشت، گرچه شعار او هم انتقام گرفتن از خون امام حسین علیه السلام و تحقق حقوق اهل بیت علیهم السلام بود. [صفحه ۳۵] مختار کوشید تا تواین را متقاعد سازد که هیچگونه اقدام عجولانه نکرده و برای کسب موفقیت بیشتر به او ببینند، اما تواین از این امر امتناع ورزیدند، تفاوت اساسی تواین و مختار در این است که تواین اعتقاد به امامت امین العابدین علیه السلام داشته و معتقد بودند که اینبار نباید همانند دفعه‌ی قبل که از امام حسین علیه السلام دعوت کردند و آن ماجرا پیش آمد، امام سجاد علیه السلام را وارد معرکه کنند، بلکه اول خود قیام کنند و اگر توانستند حکومت را در دست بگیرند آن وقت از امام سجاد علیه السلام بخواهند وارد کار شود. لکن مختار به حساب ظاهر به عنوان نایب «محمد حنفیه» فعالیت می‌کرد، لذا تواین از پشتیبانی مختار امتناع کردند. در اولین جلسه‌ی سری که تواین در سال ۶۱، پس از حادثه‌ی کربلا برگزار کردند نام امام سجاد علیه السلام مطرح و نام محمد حنفیه مطرح نبود. مختار ابتدا نزد امام سجاد علیه السلام آمد لکن آن حضرت از هر گونه درگیری و قبول مسئولیت مستقیم در این کار امتناع ورزیدند، مختار هم به سوی محمد حنفیه رفت. این سیاست جدید ائمه معصومین که امام سجاد علیه السلام آغازگر دوره‌ی جدید آن بودند می‌رساند که دوره‌ی شدید تقیه آغاز می‌شود. تواین، پس از تجربه تلخی که از شهادت امام حسین علیه السلام داشتند مصمم شدند تا از ذکر نام امام سجاد علیه السلام به عنوان رهبر خود تا هنگامی که در سقوط کامل حکمرانی امویان موفق شوند، خودداری کنند. در ربیع الثانی سال ۶۵ تواین با شعار «یا لثارات الحسین» نهضت خود را آغاز نمودند. عمده‌ی شیعیان، دل به قیام «تواین» به رهبری «سلیمان بن سرد» بسته و به دور او گرد آمده بودند. مختار با این گروه از شیعیان دیدار کرد و به آنان گفت: «سلیمان بن [صفحه ۳۶] سرد» پیرمردی است که تدبیر کار ندارد و رموز جنگ را نمی‌داند، او می‌خواهد شما را به معرکه‌ای بکشاند که هم شما را به کشتن بدهد و هم خود کشته شود. اما من می‌خواهم کاری کنم که در تاریخ ضرب المثل شود و مأموریتی را انجام دهم که ولی و پیشوای شما مرا به آن دستور داده است، من می‌خواهم دمار از روزگار دشمنان شما درآورم و همه را از دم تیغ بگذرانم و دل‌هایتان را شاد کنم، پس با من باشید و فرمان مرا اطاعت کنید. [۲۷] اما تواین که تصمیم خود را گرفته بودند گفته‌های مختار را رد کرده و بر انجام خواسته‌های خود تأکید کردند.

## حرکت توابین به میدان جنگ

توابین در ماه ربیع الثانی سال ۶۵ حرکت خود را در نخیله‌ی کوفه آغاز کردند و از آنجا به سوی نیروهای «عبید الله بن زیاد» حرکت کردند. از ۱۶۰۰۰ نفری که نام نویسی کرده بودند تنها ۴۰۰۰ نفر به میعادگاه نخیله آمدند که از اینها هم حدود ۲۰۰۰ نفر قبل از درگیری و در حین و پایان جنگ به کوفه بازگشتند. استاندار ابن زبیر کوشید تا آنان را از اجرای نقشه‌هایشان منصرف سازد و به سلیمان پیشنهاد کرد تا صبر پیشه کند و منتظر بماند تا ابن زبیر، ارتشی را برای پیوستن به آنها مهیا کند، لکن آنان از هرگونه همکاری با عبدالله بن زبیر امتناع ورزیدند. توابین معتقد بودند که باید از قاتلین امام حسین علیه السلام انتقام بگیرند و امامت تشیع را مستقر سازند و یا اینکه کشته شوند. «توابین» قبل از حرکت به سوی دشمن، از نخیله‌ی کوفه به کربلا رفته و در کنار تربت پاک امام حسین علیه السلام و شهداء کربلا گرد آمدند و به شدت گریستند و عزاداری [صفحه ۳۷] کردند، به طوری که بارها بی‌هوش می‌شدند و از ارواح شهداء استمداد و از خدا طلب مغفرت می‌کردند و بعد از آن نیروها را به سوی مرز عراق و شام گسیل داشتند. زمانی که لشکر توابین به حدود دهکده‌ی «قرقیا» در نزدیکی شط فرات رسیدند، بعد از مکث کوتاهی به سوی منطقه‌ی حساس «عین الورد» حرکت کردند: زیرا به آنان گزارش داده بودند که دشمن با «سی هزار» نیرو از لشکریان شام به سرکردگی «ابن زیاد» به سوی آنان حرکت کرده است.

## شکست توابین

نیروهای توابین، در منطقه‌ی «عین الورد» با دشمن مواجه شدند، ابن زیاد فرماندهی کل نیروهای دشمن بود و «حصین بن نمیر» از فرماندهان «ابن زیاد» بود. این دو نیرو در مقابل هم اردو زدند. توابین حدود «۴ هزار» نفر بودند و لشکریان شام حدود سی هزار نفر نیرو داشتند و شعار توابین «یا لثارات الحسین» بود. جنگ به شدت آغاز شد و توابین چون از روحیه‌ی شهادت طلبی برخوردار بودند، جانانه می‌جنگیدند و بی‌مهابا به قلب دشمن یورش می‌بردند و فریاد توابین به «الجنه، الجنه» بلند بود و عده‌ای از آنان در حال نبرد، فریاد می‌زدند خدایا ما را ببخش. و کشتار عظیمی از نیروهای دشمن کردند. «سلیمان» به وسیله‌ی نیروهای «حصین بن نمیر» به شهادت رسید و آن پنج نفر از سران شیعه، یکی پس از دیگری، فرماندهی توابین را به عهده گرفتند تا اغلب نیروهای آنان کشته شدند و عده‌ای از آنها هم راه فرار را پیش گرفتند، و با غلبه‌ی لشکر شام، بقایای آنان به سوی کوفه بازگشتند. [صفحه ۳۸]

## قیام مختار

### اشاره

در سال ۶۶ مختار به خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کرد. مردم عراق پس از حکومت یزید به «عبدالله بن زبیر» رو آوردند و دعوت او را پذیرفتند. اما مدتی نگذشت که ماهیت دعوت «ابن زبیر» برای مردم عراق آشکار گشت و فهمیدند که او نیز از حکام اموی بهتر نیست. «ابن زبیر» عمال بنی امیه را از عراق بیرون کرد اما قاتلان امام حسین علیه السلام و مسببین فاجعه‌ی کربلا، مقرران دستگاه او بودند و چهره‌های بد نامی مانند «شمر بن ذی الجوشن» و «شبت بن ربیع» و «عمر بن سعد» و «عمرو بن حجاج» و دیگر عاملین حادثه‌ی عاشورا دوباره همه کاره‌ی عراق شدند و همان موقعیتی که زمان سلطه‌ی بنی امیه داشتند در زمان «ابن زبیر» نیز در اختیار آنان قرار گرفت. در جهت اقتصادی استاندار عبدالله بن زبیر در کوفه گفت: «من شما را به سیره و روش عمر و عثمان اداره خواهم کرد.» مردی از سران شیعه‌ی کوفه، گفت: ما غیر از سیره و روش علی بن ابیطالب علیه السلام به سیره و روش دیگران کاری نداریم و ما را به سیره‌ی عمر و یا عثمان احتیاجی نیست. آری؛ روشن شدن ماهیت حکومت «عبدالله بن زبیر» برای مردم، سبب

[صفحه ۳۹] کناره گیری مردم کوفه از استاندار ابن زبیر شد و علت اصلی پیوستن مردم به نهضت مختار گردید. «مختار» قبل از واقعه‌ی کربلا، یکی از شیعیان معروف کوفه بوده و لذا هنگامی که «مسلم بن عقیل» به کوفه وارد شد در منزل او اقامت کرد. هنگام قیام حضرت مسلم، مختار به روستای «لقفا» رفته بود و هنگامی به کوفه آمد که حضرت مسلم قیام کرده بود. مختار سرگردان و بلا تکلیف مانده بود و در این هنگام «عمرو بن حریث» او را دعوت کرد و به او امان داد و مختار نزد او ماند صبح که شد «عمار» پسر «ولید بن عتب» خبر او را به عبیدالله رسانید عبیدالله او را احضار کرد و گفت تو جمعیت‌ها را برای ابن عقیل گرد آوردی؟ مختار گفت: خیر من زیر پرچم «عمرو» پناهنده شدم «عمرو» هم گواه شد. عبیدالله گفت: اگر «عمرو» گواه تو نبود تو را می‌کشتم. سپس دستور داد مختار را به زندان انداختند. تا امام حسین علیه السلام شهید گشت. بعد از آن مختار کسی را نزد «عبدالله بن عمر» شوهر خواهر خود «صفیه» فرستاد و «عبدالله عمر» به یزید نامه نوشت و وساطت کرد و یزید به ابن زیاد دستور داد او را آزاد کند و به شرط آنکه سه روز بیشتر در کوفه نماند. مختار هم به حجاز رفت. آمدن مختار به کوفه که مصادف با آمادگی توأین برای خروج از شهر بود، طبعا شخصیت سلیمان و سابقه‌ی او بسیار زیاده‌تر از مختار بود و لذا مختار نمی‌توانست در برابر او شیعیان را به سوی خویش جذب کند. در عین حال اعتقادی نیز به اقدام سلیمان نداشت، و لذا بارها درباره‌ی سلیمان به صراحت اظهار می‌کرد که: «لا علم له بالحروب و السياسه» «سلیمان» آشنایی با جنگ و سیاست ندارد. مختار کودک بود که پدرش او را نزد امیر مؤمنان علیه السلام آورد. حضرت او را روی دو پای خود نشانند، دستی بر سرش کشیدند و فرمودند: «ای زیرک! ای زیرک». روزی مختار با «معبد الجدلی» دیدار کرد و به او گفت: اهل کتاب بر این اعتقادند [صفحه ۴۰] که مردی از قبیله‌ی «ثقیف» پیاپی می‌خیزد، با گردنکشان می‌ستیزد، به یاری ستمدیدگان می‌شتابد و داد مستضعفین را می‌ستاند. آنان ویژگی‌های این مرد را بیان کرده‌اند، همه این خصوصیات بر من منطبق است. مگر دو تایی از آنها. یکی اینکه او جوان است و من از مرز شصت سالگی گذر کرده‌ام؛ دیگر اینکه بینایی او قوی نیست و من از عقاب تیز بین ترم. معبد به او پاسخ داد: اما از نظر سنی، باید بدانی که در آن روزگار، افراد شصت ساله و هفتاد ساله جوان قلمداد می‌شده‌اند. اما از نظر بینایی، تو چه دانی شاید به ناراحتی مبتلا شوی و از قدرت بینایی تو کاسته شود. مختار گفت: امیدوارم که چنین باشد، انشاءالله. [۲۸]. در جریان شکست قیام حضرت مسلم «ابن زیاد» مختار و میثم تمار و عبدالله بن الحارث بن نوفل را دستگیر و زندانی نمود. عبدالله تیغی تیز خواست و گفت: از کشته شدن به دست ابن زیاد در امان نیستیم، بنابراین می‌خواهم بدن خود را از مو پاک کنم. مختار به او گفت: چنین نیست، این مرد بد سرشت، نه من را و نه تو را نخواهد کشت و دیری نخواهد پایید که تو فرماندار بصره می‌شوی. میثم تمار که سخن آن دو را می‌شنید، اظهار داشت: ای مختار! تو به خونخواهی حضرت حسین علیه السلام قیام خواهی کرد و همین مرد خونخوار را خواهی کشت و پای خود را بر پیشانی او خواهی گذارد. مدتی گذشت و پیشگویی هر دو نفر به وقوع پیوست: عبدالله به فرمانداری بصره رسید و مختار به خونخواهی حسین علیه السلام قیام کرد. [۲۹]. شیعیان با مختار عهد و پیمان بستند که او را یاری کنند، و مرتب دسته دسته با وی در تماس بودند و او را به عنوان فرمانده‌ای لایق و بزرگ می‌دانستند. از ابتدای ورود مختار به کوفه، او به شکل سری و محرمانه، همه‌ی کارها را انجام می‌داد. لکن دشمنان او که عبارت بودند از «عمر بن سعد»، فرمانده‌ی کل نیروهای [صفحه ۴۱] کوفیان در کربلاء و «شمر بن ذی الجوشن» و «شبهت ربعی» و «یزید بن حارث» که همه از عاملان فاجعه‌ی کربلاء بودند، به نزد استاندار ابن زبیر در کوفه رفتند و به او گفتند: همانا خطر مختار، برای شما از «سلیمان بن صرد» بیشتر است، سلیمان می‌خواهد با دشمن شما (حکومت شام) بجنگد، اما مختار می‌خواهد در شهرتان کوفه بر شما یورش آورد. لذا عمال حکومت ابن زبیر در کوفه، با همکاری عناصر خائن داخلی، در یک فرصت مناسب به خانه‌ی مختار یورش بردند و او را دستگیر کردند و به زندان انداختند. و بدین ترتیب مختار، در هنگام ماجرای قیام «توأین» در زندان «ابن زبیر» در کوفه به سر برد. باقیمانده‌گان بازمانده‌گان قیام توأین به کوفه بازگشتند. مختار از زندان مخفیانه با پیروانش در تماس بود و مخفیانه رهبری حرکت‌های شیعه در کوفه را رهبری کرد تا اینکه این بار نیز به واسطه‌ی سفارش «ابن عمر» به «ابن زبیر» مختار از

زندان آزاد شد. مختار پس از آزادی از زندان و پس از شکست «تواین» به طور کامل - سری و محرمانه مردم را به قیام دعوت می‌کرد به طوری که قبل از اعلام رسمی قیام و علنی شدن نهضت، بیش از «هفده هزار» نفر با او محرمانه پیمان بستند و به صورت مخفی بیعت کردند. طبری می‌نویسد: سال ۶۶ «مثنی بن مخرب بن عبدی» در بصره مردم را به بیعت با مختار دعوت کرد. «مثنی» از سران و بزرگان بصره بود. وی از شیعیان مخلص و محبان سرسخت اهل بیت علیهم السلام بود. [صفحه ۴۲]

### اذن امام سجاد علیه السلام به انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام

قبل از قیام مختار در کوفه، سران کوفه دسته جمعی عازم مدینه شدند، وقتی که به ملاقات محمد حنفیه آمدند، محمد حنفیه آنان را با گرمی پذیرفت. آنان پس از گفتگویی مختصر گفتند: مختار پیش ما آمده و می‌گوید که از طرف شما مأوریت دارد و ما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم و خونخواهی اهل بیت علیهم السلام دعوت کرده است و ما هم بر این قرار با او بیعت کرده‌ایم و به او قول همکاری داده‌ایم، اگر امر بفرمایید که از او اطاعت کنیم، چنین خواهیم کرد و اگر هم اجازه نمی‌فرمایید از او کناره گیریم. آنگاه محمد حنفیه ضمن سخنانی! گفت: به خدا سوگند، دوست دارم، خدا به وسیله‌ی هر کس از بندگان خود، انتقام ما را از دشمنانمان بگیرد و این نظر من است و برای خودم و شما از خداوند طلب آمرزش می‌کنم آنگاه محمد حنفیه گفت: و أما الطلب بدمائنا، قوموا بنا الی امامی و امامکم، علی بن الحسین... و اما راجع به خونخواهی از خون ما، برخیزید، دسته جمعی برویم خدمت امام من و امام شما علی بن الحسین علیه السلام و از او کسب تکلیف کنیم. آنگاه آن جمع همراه محمد حنفیه به خدمت امام سجاد علیه السلام رسیدند و هنگامی که بر امام سجاد علیه السلام وارد شدند، محمد حنفیه علت آمدن آن گروه را به خدمت امام سجاد علیه السلام عرض کرد و کسب تکلیف نمود. امام سجاد علیه السلام در جواب محمد حنفیه چنین فرمود: یا عم، لو أن عبدا زنجیا، تعصب لنا اهل البيت، لوجب علی الناس موازرته، و قد ولیتک هذا الامر، فاصنع ما شئت. [۳۰]. ای عمو! اگر برده‌ای از زنگبار، به حمایت ما اهل بیت برخیزد، بر مردم واجب است او را [صفحه ۴۳] یاری دهند و من تو را در این امر نماینده‌ی خود قرار دادم پس به آنچه صلاح می‌دانی در این زمینه اقدام کن. سران شیعه با دست پر و اطمینان خاطر از محضر امام مرخص شدند و با خود می‌گفتند: امام زین العابدین علیه السلام و محمد حنفیه، به ما اذن قیام داده اند. آری؛ سران شیعه به کوفه برگشتند و شیعیان را در جریان کار قرار دادند. مردم منتظر بودند که خیر قطعی از مدینه برسد که با رسیدن این خبر تصمیم همه قطعی شد که دست به قیام و خونخواهی خون امام حسین علیه السلام بزنند.

### چگونگی قیام مختار

هنگامی که مقدمات قیام فراهم می‌شد تنی چند از سران شیعه با مختار ملاقات کرده و پیشنهاد کردند اگر مردی چون ابراهیم فرزند مالک اشتر، به ما بپیوندد امید زیادی به پیروزی خواهیم داشت. مختار هم حرف آنها را قبول کرد و با ملاقات با «ابراهیم اشتر» او را قانع ساخت که با او همکاری کند و بالاخره ابراهیم با مختار بیعت کرد. همه‌ی کارها به طور سری انجام می‌شد تا اینکه بالاخره استاندار این زیر از کارهای مختار آگاه شد. لذا روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال ۶۶ در شهر کوفه اعلام حکومت نظامی شد و قبل از آغاز رسمی قیام، درگیری آغاز شد. در اولین درگیری رییس پلیس کوفه به دست «ابراهیم اشتر» کشته شد. مختار رسماً فرمان قیام را صادر کرد و دستور داد که شعار «یا منصور امت» را بلند کنند و شعار دیگر «یا لثارات الحسین» بود. در آن دوره اکثر شیعیان خالص و هسته مرکزی معتقدین به مسئله‌ی ولایت، دارفانی را وداع گفته و از نظر کمی کاهش یافته بودند. در آن زمان اکثر مردم و شیعیان و موالی (ایرانیان) در وضع و اوضاع ناامید کننده و بسیار سختی بودند و قادر به تشخیص و تمایز مکتب ولایت و... نبودند از این [صفحه ۴۴] جهت به نظر می‌رسید که برای اینها فقط «مختار» کافی بود، از این رو مردم به آسانی جذب تبلیغات

بلیغ و موفقیت آمیز مختار برای محمد حنفیه، به عنوان مهدی و منجی نجاتبخش شدند و ظلم و بی‌عدالتی موجود و فشار ناشی از آن موجب جذب مردم به مختار گردید. بیشتر یاران «مختار» از «ایرانیان» بودند، اکثر مورخان نوشته‌اند که گرایش ایرانیان مقیم عراق به نهضت مختار، بیش از هر طایفه‌ی دیگر بود. قبل از ظهور اسلام، عراق جزء قلمرو حکومت ایران بود و اکثر اهل عراق ایرانی بودند و «مدائن» که از شهرهای معروف عراق بود، سال‌ها پایتخت سلاطین ایران بود که کاخ «ایوان مدائن» معروف است. بعد از ظهور اسلام، ایرانیان عمده‌ی ساکنان عراق را تشکیل می‌دادند و پس از آنکه امیرمؤمنان علی علیه‌السلام مرکز حکومت اسلامی را از حجاز به عراق منتقل کرد، مردم عراق که اکثراً ایرانی بودند و به زبان فارسی سخن می‌گفتند، به حضرتش علاقه و ارادت زیادی پیدا کردند، بنابراین شیعیان حضرتش از ایرانیان در عراق فراوان بود. [۳۱].

## آغاز قیام مختار

مختار لباس رزم پوشید و سلاحش را به کف گرفت. و سیل جمعیت بود که به راه افتاد و مردان مسلح خصوصاً غلامان و موالی و شیعیانی که در آن روز همه ضعیف و زبردست بودند، امروز همه با غرور و احساس عزت، دسته دسته به مختار می‌پیوستند. سپیدی صبح از افق طالع شد و یاران برای نماز صبح حرکت کردند، مختار رهبر قیام جلو ایستاد و نماز صبح برگزار شد، شاهدان آن نماز از جمله «حمید بن مسلم» [صفحه ۴۵] می‌گوید: نماز صبح را به امامت مختار به جای آوردیم، او در رکعت اول پس از حمد، سوره‌ی «و النازعات» و در رکعت دوم سوره‌ی «عبس» را با لحنی زیبا و گیرا قرائت کرد سپس گفت: به خدا سوگند، پیشوایی فصیح‌تر و خوش‌لهجه‌تر از او ندیده بودیم. از آن طرف ابن مطیع (استاندار کوفه) دستور داد، منادی ندا دهد تا مردم در مسجد جمع شوند و به «راشد بن ایاس» فرماندهی رییس پلیس شهر گفت: برو و این مطلب را اعلام کن و به مردم برسان که حتماً در مسجد تجمع کنند. «راشد» بانگ برآورد: «ای مردم! بدانید که هر کس امشب، به مسجد نیاید، خونس هدر است سران و اشراف منافق و دو رو کوفه با قبیل و بستگان خود گروه گروه، به دور ابن مطیع، در داخل و جلو قصر و در مسجد کوفه تجمع کردند. «ابن مطیع» برای مقابله با «مختار» از نیروهای ضد اهل بیت استمداد گرفت و اکثر سران و فرماندهان خود را از عاملین فاجعه‌ی کربلا، انتخاب کرد. و آنان نیز با شور و هیجان، مردم را به مقابله‌ی با مختار تحریک می‌کردند، زیرا می‌دانستند که اگر مختار و شیعیان قدرتی پیدا کنند، لبه‌ی تیز شمشیرشان، متوجه آنان خواهد شد و روزگارشان سیاه و تباه خواهد گشت.

## پیروزی مختار

پس از یک سلسله درگیریهای فراوان بین طرفین، نیروهای مختار پس از شکست و تار و مار کردن دشمن، وارد بازار شدند و به مسجد بزرگ در مرکز کوفه، رسیدند و «ابن مطیع» استاندار ننگون بخت «ابن زبیر» و نیروهای باقی مانده‌اش به قصر پناه بردند. نیروهای مختار و دیگر گروهها در میدان و جلو مسجد و بازار، سه روز اطراف قصر را به محاصره‌ی کامل خود درآوردند. «نصر بن صالح» که یکی از شاهدان عینی است می‌گوید: [صفحه ۴۶] ابن مطیع استاندار کوفه و طرفداران وی در مدت سه روزی که در دارالعماره به محاصره‌ی کامل نیروهای مختار افتاده بودند، غذایشان آرد بود. بعد از سه روز ابن مطیع، از تاریکی شب استفاده نمود و از درب «رومیان» که یکی از درهای حفاظتی قصر بود، با لباس زنانه، دور از چشم نیروهای مختار، خود را از محاصره نجات داد و به خانه‌ی ابوموسی رفت. بنابراین صبح همان روز، درب قصر را گشودند و خطاب به ابراهیم اشتر گفتند: ای پسر اشتر، به ما امان بده «ابراهیم به آنان گفت: به شما امان دادم» و بدین سان، آخرین سنگر مقاومت «ابن زبیر» به دست مختار سقوط کرد و محاصره شدگان گروه گروه از قصر بیرون آمدند و با صد و هشتاد درجه تغییر به مختار پیوستند و با او بیعت نمودند. پس از خروج محاصره شدگان از قصر، مختار و فرماندهان او، فاتحانه وارد قصر شدند و روز دیگر مختار خطبه‌ای طولانی برای مردم خواند، مختار پس از

سخنرانی در مسجد جامع شهر از منبر پایین آمد و کنار منبر نشست و مراسم بیعت رسماً اعلام شد و مردم گروه گروه دست مختار را به عنوان نماینده‌ی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فشردند. موسی بن عامر گوید: بزرگان قوم نیز آمدند و مختار دست پیش آورد و مردم با وی بیعت می‌کردند و او می‌گفت: با من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و خونخواهی اهل بیت علیهم‌السلام و نبرد با منحرفان و دفاع از مستضعفین، بیعت می‌کنید. مردم فوج فوج، بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خونخواهی امام حسین علیه‌السلام و دفاع از مستضعفان با او بیعت کردند. مختار کاملاً بر اوضاع کوفه مسلط شد و رسماً اعلام حکومت کرد. و قبل از هر چیز به دلجویی و دادن پاداش به سربازانش پرداخت. کل مبلغی که در حین تصرف کوفه در خزانه بیت المال به دست مختار افتاد مبلغ [صفحه ۴۷] ۹ میلیون درهم بود. سپس مختار به نصب استاندارهای جدید پرداخت و استاندارهای ارمینیه، آذربایجان، موصل، مدائن... را تعیین نمود. در کتاب ذخایر چنین آمده است: مختار بن ابی عیبید در کوفه به سال ۶۶ به طلب خون امام حسین علیه‌السلام قیام نمود. در بیت المال کوفه هفت میلیون دینار بیافت، پاره‌ای از آنها را برای اهل بیت فرستاد و پاره‌ی دیگر را میان یاران خویش، پخش کرد. [۳۲].

### سه جبهه در مقابل مختار

۱ - جبهه‌ی شام به رهبری «اموی‌ها» به فرماندهی ابن زیاد. ۲ - جبهه‌ی «عبدالله بن زبیر» به رهبری مصعب، برادر عبدالله. ۳ - جبهه‌ی داخلی کوفه، به سرکردگی قاتلین امام حسین علیه‌السلام مانند - عمر سعد - شمر - خولی - سنان بن انس و شبت بن ربیع.

### فعالیت مروان در شام

«مروان حکم» پس از مرگ یزید و کناره‌گیری فرزند یزید از خلافت، خود را به عنوان خلیفه‌ی مسلمین مطرح نمود و سران شام با او بیعت کردند. او پس از تثبیت موقعیت خود در شامات، تصمیم گرفت به حساب قدرتهای مخالف حکومت اموی برسد، بنابراین تصمیم گرفت لشکری را به حجاز، برای سرکوبی «ابن زبیر» که خود را خلیفه‌ی مسلمین می‌خواند اعزام دارد و لشکری نیز برای سرکوبی انقلاب عراق، به رهبری مختار و ابراهیم اشتر، تجهیز نماید. این دو لشکر یکی به سرکردگی «جیش بن لجه قینی» به سوی حجاز، و دیگری [صفحه ۴۸] به سرکردگی «عیبید الله بن زیاد» را به عراق گسیل داشت. مروان به ابن زیاد فرمان داده بود که در صورت مسلط شدن بر عراق و اشغال کوفه به عنوان حاکم عراق، در کوفه مستقر شود و به محض پیروزی بر کوفه سه روز جان و مال و ناموس مردم آن جا به او و لشکریانش مباح و حلال باشد. اما «ابن زیاد» به علت درگیری در منطقه‌ی جزیره با استاندار و نماینده ابن زبیر، تا یک سال موفق نشد به مرکز عراق حمله کند.

### مرگ مروان و روی کار آمدن عبدالملک

مروان حکم پس از حکومت کوتاهی درگذشت و عبدالملک فرزند شیطان و سیاستمدار وی به عنوان خلیفه جای پدر را گرفت. در زمان دولت عبدالملک سلطنت بنی امیه به اوج قدرت رسید و بر تمام ممالک آن روز حکمفرما شد. عبدالملک مردی شیطانی و سیاستمدار و با تدبیر بود و توانست اکثر مناطق مهم اسلامی آن روز را به زیر حکومت خود در آورد. وی از کسانی بود که قبل از به حکومت رسیدن با قرآن و مسجد سر و کار داشت و از آن لحظه‌ای که نوید حکومت به او داده شد با قرآن و مسجد وداع کرد. دانشمندی به عبدالملک گفت: شنیده‌ام شراب می‌خوری، عبدالملک گفت: از تو تعجب می‌کنم که از شراب خوردن من که خون انگور است ناراحت می‌شوی، اما از اینکه خون مردم را می‌خورم ناراحت نمی‌شوی! خود «عبدالملک» می‌گفت: هنگامی که به حکومت نرسیده بودم از ریخته شدن خون گنجشکی ناراحت می‌شدم ولی اکنون از اینکه «حجاج» این همه جنایت می‌کند و خون



مردم را می‌ریزد ناراحت نمی‌شوم. «عبدالملک» بزرگترین هدفش، تسلط بر دو کشور عظیم حجاز و عراق بود و مجدداً ابن زیاد را برای سلطه بر عراق، در مأموریتش تثبیت کرد و فرمان داد که مشکل عراق را حل کند و خود در آنجا حکومت کند. [صفحه ۴۹]

ابن زیاد که در منطقه‌ی جزیره در شمال عراق، نتوانست بر عمال ابن زبیر مسلط شود به ناچار متوجه استان موصل شد. در آن هنگام عبدالرحمان بن سعید، از سوی مختار به عنوان استاندار موصل، در آن استان حکومت می‌کرد. خبر ورود نیروهای ابن زیاد، به منطقه‌ی موصل به مختار رسید، مختار هم «یزید بن انس» را همراه با سه هزار نیرو به موصل اعزام نمود و پس از یک سلسله درگیری که نزدیک بود به پیروزی لشکر مختار بیانجامد، اما در وسط میدان جنگ یزید بن انس بیمار شد و در گذشت. «ورقاء» جانشین وی بر جنازه‌ی او نماز خواند و او را در همان نزدیکی میدان نبرد به خاک سپرد. پس از مراسم تدفین، فرماندهی جدید رو به سربازان کرد و گفت: «حال نظر شما چیست؟ و اضافه کرد: گزارشات مورد اعتماد حاکی است که عبیدالله بن زیاد از طرف خلیفه‌ی اموی با هشتاد هزار نیرو، به سوی ما در حرکت است. سخنان «ورقاء» بین سربازان زمزمه ایجاد کرد و غالباً مایل به بازگشت بودند، سپس همگی تصمیم گرفته به کوفه برگردند. خبر عقب نشینی نیروهای مختار و مرگ فرمانده، موجب شایعات زیادی در کوفه شد. عده‌ای گفتند نیروها شکست خورده‌اند و فرمانده در میدان جنگ شکست خورده است. مختار که وضع را چنین دید بلافاصله «ابراهیم اشتر» را به حضور طلبید و به او دستور داد، بی‌درنگ با هفت هزار نیروی تازه نفس، خود را به نیروهای «یزید بن انس» برساند. در اینجا لازم به ذکر است که مختار بنا بر آنچه که در شعارهای خود ابراز می‌کرد که می‌خواهد قاتلین امام حسین علیه‌السلام را به سزای اعمالشان برساند در اینجا پس از پیروزی اولیه، شعار خود را فراموش کرد و به مسایل دیگر پرداخت لاجرم گرفتار ترک واجب خود شد. چنانکه یزید بن شراجل می‌گوید خدمت محمد حنفیه رسیدم و صحبت از مختار پیش آمد محمد حنفیه گفت: مختار معتقد است شیعه‌ی ما است در صورتی که قاتلان امام حسین علیه‌السلام روی [صفحه ۵۰] کرسیها برابر او نشسته و با او گفتگو می‌کنند.

### فعالیت مخالفان داخلی

پس از رفتن «ابراهیم اشتر» کوفه از نیروهای رزمنده خالی شده بود و مختار تنها مانده بود لذا دشمنان داخلی که در رأس آنها قاتلین امام حسین علیه‌السلام بودند گفتند: الان زمینه‌ی خوبی پیش آمده و باید کار مختار را تمام کنند، و به پیروزی شیعیان و خونخواهان امام حسین علیه‌السلام خاتمه دهند. شورشیان کوفه به سرکردگی اشراف عرب، که همه از عاملین فاجعه‌ی کربلا بودند، در ماه ذی حجه سال ۶۶ نیروهای خود را سازماندهی کردند و در کوفه سر به شورش و قیام زدند، و این در حالی بود که عمده‌ی نیروهای مختار به فرماندهی ابراهیم اشتر، از شهر خارج شده و در سباباط مستقر و آماده‌ی جنگ با عبیدالله بودند. نیروهای شورش در ۹ نقطه‌ی حساس کوفه مستقر شدند، ولی عمده‌ی نیروهای آنان در میدان «سبیع» تجمع کرده بودند. مختار که کاملاً در جریان توطئه‌ی شوم کوفیان قرار گرفته بود، احساس کرد که بدون قدرت کافی و حضور «ابراهیم اشتر» کاری از پیش نمی‌برد. از این رو بلافاصله مأموری را فرمان داد تا به سرعت، خود را به ابراهیم و نیروهایش برساند و از آنان بخواهد که هر چه زودتر به کوفه برگردند. مختار و یارانش، به شدت در محاصره‌ی دشمن واقع شده و اوضاع شهر کاملاً حساس و خطرناک شده بود و بنابراین مختار کاری کرد تا ابراهیم با نیروهایش به شهر برسند. شورش کوفیان، به سرکردگی اشراف کوفه، همه‌ی محلات و مراکز حساس را فرا گرفت. و تمام راهها و میادین و دروازه‌ها، به وسیله‌ی آنان مسدود شده بود اینک قصر که در قلب شهر، واقع شده و محل استقرار مختار است در محاصره‌ی کامل در آمده است. به طوری که مختار و یارانش حتی برای تهیه‌ی آذوقه و آب به شدت تحت [صفحه ۵۱] فشار قرار داشتند. و هر آن احتمال سقوط قصر و کشته شدن مختار و یارانش می‌رفت. آری؛ مأمور مختار به سرعت، خود را به ابراهیم اشتر رساند و او را در منطقه‌ی «ساباط» ملاقات کرد، و پیام مختار مبنی بر حساس بودن وضع مرکز و لزوم

بازگشت فوری را به او رسانید. ابراهیم، همان شب بدون درنگ، فرمان بازگشت نیروها را صادر کرد. نیروهای ابراهیم وارد شهر کوفه شدند و در مسجد جامع کوفه نزدیک قصر مستقر شدند. سپس نیروهای هر دو طرف با یکدیگر درگیر شدند تا اینکه تعداد زیادی از شورشیان کشته شدند و ۵۰۰ نفر از شورشیان به اسارت درآمدند. از میان ۵۰۰ اسیر، تعداد ۲۴۸ نفر از مسیبان و عاملان فاجعه کربلاء، شناسایی شدند و آنان را از میان اسراء بیرون آوردند. مختار، فرمان داد همه را گردن بزنید و یکی پس از دیگری این مجرمان را پیش آوردند و همه را گردن زدند.

### آغاز انتقام از قاتلان امام حسین

مختار، پس از مسلط شدن بر اوضاع شهر، و قلع و قمع شورشیان و اعدام حدود ۲۵۰ نفر از عاملان حادثه‌ی عاشورا، فرمان داد تا منادی در بالای مأذنه ندا دهد که: «هر کس به خانه‌اش رود و درب خانه‌اش را ببندد در امان است، مگر آن کسی که شریک در خون آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد.» سران شورشی شهر، که عمدتاً دستشان به خون امام حسین علیه‌السلام آغشته بود حساب کار خود را کردند و فهمیدند، این بار غیر از دفعات قبل است و خطر جدی است. شورش داخلی شهر کوفه، علیه مختار، در روز چهارشنبه ۲۴ ذی حجه سال ۶۶ با پیروزی مختار به پایان رسید و بقایای سران شورشی، به سوی بصره گریختند و در پناه مصعب بن زبیر درآمدند. [صفحه ۵۲] در این هنگام مختار تصمیم بر قلع و قمع، قاتلان امام حسین علیه‌السلام گرفت و در سخنانش گفت: دین ما به ما اجازه نمی‌دهد که بگذاریم کسانی که امام حسین علیه‌السلام را کشته‌اند در این دنیا با امنیت و آسایش زندگی کنند، که اگر چنین نکنم در حقیقت من ناصر و خونخواه دودمان پیامبر نیستم، بلکه من همان کذابی که به من نسبت می‌دهند خواهم بود. موسی بن عامر می‌گوید: مختار فرمان داد که قاتلان امام حسین علیه‌السلام را تعقیب کنید و می‌گفت: به خدا قسم آب و خوراک، برای من ناگوار است تا این که زمین را از لوٹ وجود آن جانیان پاک سازم! آری مختار مشغول به گرفتن قاتلین امام حسین علیه‌السلام شد و از «عمر بن سعد» و «شمر بن ذی الجوشن» و «سنان بن انس» تا آخرین نفر آنها را گرفت و همه را به سزای اعمالشان رسانید. تعداد تخمینی همه‌ی کسانی که به جرم شرکت در حادثه‌ی کربلا کشته شدند حدود سه هزار نفر ذکر شده است. «شمر بن ذی الجوشن» در نیمه راه فرار به بصره به دست فرستادگان مختار به قتل رسید. مختار ابتدا به عمر بن سعد امان نامه ای داده بود و در آن قید کرده بود که او در امان است «الا اذا احثت حادث» مگر آنکه «عمر سعد» در جریان بر علیه مختار شرکت کند، هنگامی که در این گرو دار او را دستگیر کردند، او امان نامه را نشان داد، بدو گفته شد قید مذکور می‌تواند شامل هر حادثه‌ای بشود حتی ورود یا خروج از خانه. مختار روزی به یارانش گفت: فردا مردی بزرگ قدم و چشم گود و بزرگ ابرو را می‌کشم که از قتلش مؤمنان و فرشتگان مقرب شاد شوند. هیثم بن اسود که نزد مختار بود فهمید مقصودش «عمر سعد» است. به منزل آمد و پسرش را نزد عمر سعد فرستاد و به او خبر داد، عمر گفت: خدا پدرت را جزای [صفحه ۵۳] خیر دهد چگونه مرا می‌کشد بعد از عهد و پیمانی که به من داده است. [۳۳]. ناگفته نماند که خواهر مختار، همسر عمر سعد بود و از او فرزندی به نام حفص آورده بود. روز دیگر، مختار ابو عمره را به دنبال عمر سعد فرستاد، ابو عمره «عمر سعد» را در حالی که در روی رختخواب خود خوابیده بود با ضربت شمشیر کشت و سرش را نزد مختار آورد، مختار به پسرش حفص که پیش او نشسته بود گفت: این سر را می‌شناسی؟ گفت: آری، زندگی بعد از او خوشی ندارد! مختار دستور داد او را هم کشتند و گفت: این به جای امام حسین علیه‌السلام و این به جای علی اکبر، ولی به خدا اگر سه ربع قریش را بکشم حق یکی از انگشتان آنها ادا نشده است. آنگاه مختار سر «عمر بن سعد» و «شمر» را برای محمد حنفیه و امام سجاد علیه‌السلام فرستاد.

منهال بن عمرو می‌گوید: پس از زیارت خانه‌ی کعبه، از مکه عازم مدینه شدم و خدمت امام سجاد علیه‌السلام رسیدم. امام سجاد علیه‌السلام از من پرسید: منهال! از حرمله بن کاهل اسدی چه خبر؟ عرض کردم: هنگامی که از کوفه آمدم، زنده بود دیدم امام سجاد علیه‌السلام هر دو دستش را به دعا بلند کرد و چنین فرمود: «اللهم اذقه حر الحديد، اللهم اذقه حر النار». خدایا، سوزش تیغ را به او بچشان، خدایا سوزش تیغ را به او بچشان، خدایا سوزش آتش را به او بچشان. [۳۴]. ابومخنف از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند: هنگامی که علی اصغر، در دامن پدر هدف تیر حرمله واقع شد. امام حسین علیه‌السلام دشمن را نفرین کرد و فرمود: [صفحه ۵۴] «... و انتقم لنا من هولاء الظالمين» خدایا انتقام ما را از اینها بگیر. [۳۵]. منهال گوید: «پس از زیارت، از مدینه عازم کوفه شدم، هنگامی که به کوفه رسیدم، مختار مشغول قلع و قمع قلعه‌ی کربلاء بود و من قبلا با او رفاقت قدیمی داشتم، چند روزی در خانه، برای دید و بازدید مردم نشستیم و پس از آن به قصد دیدار با مختار، سوار بر مرکبم شدم و به سوی او شتافتم. او را در خارج از خانه‌اش با گروهی دیدار نمودم، گویا به مأموریتی می‌رفتند، تا چشم مختار به من افتاد، گفت: ها منهال، چطور تا حالا به دیدن ما نیامدی؟ و برای تبریک و تهنیت به خاطر پیروزی و حکومت ما سری به ما نزدی؟ و ما را در قیامان همراهی نکردی؟! منهال گفت: امیر! من به سفر حج رفته بودم و حال خدمت رسیدم. آنگاه همراه او براه افتادم و از اوضاع صحبت می‌کردیم تا به محله‌ی «کناسه» رسیدیم. مختار، در آن جا ایستاد و گویی منتظر بود و به نقطه‌ای می‌نگریست. آری به او خبر دادند که این جا مخفیگاه «حرمله» است، سپس تعدادی از افرادش را به جستجوی حرمله، گسیل داشت و خود همچنان آن جا ماند. دیری نپایید که مأموران با تاخت برگشتند و با خوشحالی فریاد زدند، بشارت ای «امیر» بشارت، «حرمله» دستگیر شد. و عده‌ای فردی را کشان کشان به نزد مختار آوردند. آری خودش بود، «حرمله» قاتل «علی اصغر» و جانی حادثه‌ی کربلا- بود. تا چشم مختار به قیافه‌ی وحشت زده‌ی حرمله افتاد، به او نگاه تندی کرد و گفت: «الحمد لله الذی مکنی منک» خدای را شکر که به چنگم افتادی! و بلافاصله شخصی را که مخصوص انتقام گیری همراهش بود صدا زد. او که آماده و حاضر بود گفت: بفرمایید قربان! مختار دستور داد: اول دو دستش را بزن. [صفحه ۵۵] او بلافاصله با ضربتی سخت دو دست نجس او را افکند (آری این همان دو دستی است که با یکی کمان را می‌گرفت و با دیگری تیر را و یکبار گلوی طفل بیگناه امام حسین علیه‌السلام و یکبار، چشم ابوالفضل و یکبار، قلب امام حسین علیه‌السلام را هدف قرار داده بود. آری این دو دست پلید باید قطع می‌شد.) سپس فریاد زد دو پایش را نیز قطع کن! او فرمان را اجرا کرد. جسد بی دست و پای حرمله، در خون کثیفش غوطه می‌خورد که باز مختار صدا زد: آتش، آتش. و بلافاصله، چوبهای نازکی را روی جسد انداختند و آتش زدند و جسد آن جنایتکار در آتش سوخت. منهال گوید: من همچنان با چشمان حیرت زده، در کنار مختار ایستاده و منظره را تماشا می‌کردم، هنگامی که بدن حرمله می‌سوخت با صدا گفتم: «سبحان الله» مختار ناگهان رو به من کرد و گفت: ها منهال! تسبیح خدا گفتی، خوب اما علتش چه بود؟ گفتم: ای امیر! گوش کن تا برایت بگویم، در همین سفر که از مکه بر می‌گشتم به خدمت علی بن الحسین امام سجاد علیه‌السلام رسیدم، او از من حال حرمله را پرسید، من جواب گفتم: که هنوز زنده است. دیدم، امام سجاد علیه‌السلام دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و دوبار فرمود: «خدایا، سوزش شمشیر بر او بچشان و خدایا سوزش آتش را بر وی بچشان». مختار، با حالت تعجب پرسید: راستی تو خودت از امام سجاد علیه‌السلام این را شنیدی؟! گفتم: آری، به خدا سوگند از خودش شنیدم. منهال، می‌گوید: دیدم مختار، از اسبش پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده‌اش را طولانی کرد، سپس برخاست و سوار شد و تا آن وقت جسد «حرمله» به ذغال تبدیل شده بود، با هم به راه افتادیم تا به محله‌ی خودمان نزدیک خانه‌ام رسیدیم، من در اینجا تعارف کردم و گفتم: ای امیر، اگر لطف کنید سر افزام فرمایید و برای رفع خستگی چند لحظه‌ای به منزل من تشریف بیاورید و تغییر ذائقه‌ای [صفحه ۵۶] بدهید و چیزی میل بفرمایید. مختار نگاهی کرد و گفت: منهال! تو چهار دعای امام سجاد علیه‌السلام را برایم گفتی و خداوند دعای حضرتش را به دست من به اجابت رساند، آنگاه تو مرا به غذا دعوت می‌کنی؟ خیر، امروز وقت روزه‌ی شکر است و به این توفیق که خدایم نصیب

کرد نیت روزه کردم و حرمه همانست که سر بریده‌ی امام حسین علیه‌السلام را حمل می‌کرد. [۳۶].

### جنگ مختار با ارتش شام

پس از قلع و قمع شورشیان داخلی و کشتار عاملین فاجعه‌ی کربلاء، دومین مرحله‌ی انتقام آغاز شد. و آن سرکوبی ارتش شام بود که به فرماندهی «ابن زیاد» در حوالی موصل مستقر شده بودند. تمام همت مختار، بعد از سرکوبی شورشیان داخلی و کشتار قاتلین امام حسین علیه‌السلام بسیج ارتش ابراهیم بود. طبری می‌نویسد: در سال ۶۶، ۲۴ ذی حجه، مختار، ابراهیم اشتر را با ارتشی قوی برای مقابله و جنگ با ارتش شام گسیل داشت. ارتش مختار با شور و هیجان و نظم و ترتیب، غرق در سلاح که همه‌ی آنان کمتر از ۳۰ هزار نفر بودند به طرف میدان جنگ حرکت کردند. «ابن زیاد» این گرگ خون آشام، که برای چندمین بار با ارتشی بزرگ به سوی عراق حرکت کرده، مست و مغرور، ارتش خود را سان می‌دید. ابن زیاد از ورود ارتش مختار به فرماندهی ابراهیم اشتر با خیر شد. ارتش ابن زیاد به استعداد ۸۳ هزار مرد جنگی با تجهیزات کامل در مقابل مختار در ساحل نهر «خازر» مستقر شده بودند. جنگ بین دو طرف آغاز شد و در همان اوان جنگ «حصین بن نمیر» معاون اول [صفحه ۵۷] ابن زیاد به درک واصل شد و این اولین پیروزی برای ارتش مختار بود. ارتش مختار، به ارتش ابن زیاد حمله ور شد و دو نیرو با هم مخلوط شدند و آتش جنگ زبانه کشید و دو لشکر از دو جناح میمنه و میسره و قلب سپاه با هم درآویختند تا غروب شد و هوا رو به تاریکی رفت و ستارگان ظاهر شدند و ارتش مختار با شور و شغف همچنان به جنگ ادامه می‌دادند. مورخین می‌نویسند: ابراهیم چنان قهرمانانه می‌جنگید و ارتش مختار را رهبری می‌کرد که در مدت کوتاهی لشکر عظیم شام که بیش از ۸۰ هزار نفر بودند در مقابل کمتر از ۳۰ هزار نفر شکست خوردند.

### پیروزی ابراهیم اشتر بر عبدالله

هدف اصلی «ابراهیم» این بود که «ابن زیاد» سالم از معرکه نگرزد. بنابراین لشکر خود را تا خیمه‌ی «ابن زیاد» و مقر فرماندهی او هدایت کرد. و ابراهیم، همچنان «ابن زیاد» را تعقیب می‌کرد تا در اوج درگیری در ساحل «نهر خازر» ناگهان با «ابن زیاد» روبرو شد. ابراهیم آنچنان ضربتی بر پیکر «ابن زیاد» فرود آورد که از وسط کمر دو نیم شد و نیمی از بدن او به یک طرف و نیمی دیگر به طرف دیگر پرتاب شد. ابراهیم می‌گفت: آنچنان ضربتی بر سر او فرود آوردم که جلو دست و پای اسبش درغلطید و مانند گاو که سرش را بریده باشند صدا می‌کرد. ابن زیاد را می‌توان از اصلی‌ترین مهره‌های یزید و دیگر سران حکومت اموی دانست. همو بود که در فاجعه‌ی کربلاء، رهبری همه‌ی جنایات را به عهده داشت و یزید نسبت به او کمال اعتماد و علاقه را داشت و پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام او در نزد یزید مقام برتر و بالاتری یافت. تاریخ روز جنگ لشکر مختار با ابن زیاد و پیروزی او، روز «عاشورای سال ۶۷» بود و این عجیب است. «ابن نما» از شعبی نقل می‌کند که روز کشته شدن ابن زیاد، به دست ابراهیم [صفحه ۵۸] اشتر، درست روز عاشورای سال ۶۷ بود و سن ابن زیاد در آن روز ۳۹ سال بود. و این شاید یک اتفاق معمولی نبود و خداوند خواسته درست در همان روزی که امام حسین علیه‌السلام به دست نیروهای ابن زیاد، مظلومانه به شهادت رسید در همان روز انتقام خون آن مظلوم را از قاتل او بگیرد. پس از آن ابراهیم دستور داد تا حدود ۷۰ سر از بدن سران اهل شام جدا کردند، (به تعداد سرهای شهدای کربلا) و اسامی آنان را در ورقی نوشتند و به گوششان آویختند تا هر سر معلوم گردد که از آن کیست. مختار روی منبر بود که به او گزارش دادند: ارتش «ابن زیاد» به طور کامل شکست خوردند و ۹۰ درصد آنان به هلاکت رسیده و خبر کشته شدن ابن زیاد را به او دادند. هنگامی که این خبر به مختار داده شد، وی از شدت هیجان و شادی می‌خواست پرواز کند. مختار و مردم همه شاد شدند و آن مجلس عملاً تبدیل به یک جشن شد.

## سر عبیدالله در نزد مختار

آری؛ هنگامی که سر «ابن زیاد» و دیگر جانیان لشکر شام را نزد مختار آوردند مختار بر سر سفره‌ی غذا نشسته بود تا چشمش به آن سرهای نجس افتاد حمد و شکر الهی را به جای آورد و سپس چنین گفت: هنگامی که سر بریده‌ی امام حسین علیه السلام را جلو «ابن زیاد» نهادند سر سفره‌ی غذا نشسته بود و اکنون سر ابن زیاد در حالی مقابل من قرار دارد که من نیز بر سر سفره‌ی غذا نشسته‌ام و پس از تمام شدن غذا، بلند شد و پای خود را روی صورت نجس «ابن زیاد» نهاد و سپس به غلام خود گفت: این کفش را ببر و شستشو بده و آن را طاهرش کن، زیرا آن را به صورت کافری نهادم. [۳۷]. [صفحه ۵۹]

## سر عبیدالله نزد امام سجاد

مختار دستور داد سرهای بریده‌ی آنان را که حدود ۷۰ سر می‌شد در همان محل دارالاماره که سرهای شهدای کربلا را نصب کرده بودند نصب کنند، آنگاه سرها را به مدینه، نزد اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خصوصا امام سجاد علیه السلام و محمد حنفیه تقدیم دارند. هنگامی که مأموران مختار، به منزل امام سجاد علیه السلام آمدند، حضرت بر سر سفره‌ی طعام نشسته بودند. حضرت از این خبر خوش و دیدن سر بریده‌ی ابن زیاد، بسیار شادمان شدند و سجده‌ی شکر به جای آوردند و این جملات را بیان فرمود: «الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی، و جز الله المختار خیرا» خدای را شکر که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت، و خداوند به مختار، جزای خیر عنایت فرماید. آنگاه امام سجاد علیه السلام رو به حاضرین کرد و فرمود: «هنگامی که ما را بر ابن زیاد وارد کردند، او در سر سفره‌ی غذا نشسته بود و سر بریده‌ی پدرم را در مقابل خود نهاده بود، من او را چنین نفرین کردم؛ بار پروردگارا! زنده باشم و بینم روزی را که سر بریده‌ی ابن زیاد در مقابل من قرار داشته باشد.»

## جنگ مختار با عبدالله بن زبیر

پس از پیروزی مختار بر «ابن زیاد»، «عبدالله بن زبیر» روبروی مختار قرار داشت. «عبدالله بن زبیر» در آن هنگام مدعی خلافت بود، و «مکه» را پایتخت خود قرار داده بود و بر مناطق وسیعی از «حجاز» و «عراق» و «یمن» حکمفرمایی می‌کرد و خطر در کمین «مختار» بود. زیرا «عبدالله زبیر» برادر خود «مصعب» را استاندار [صفحه ۶۰] «بصره» کرده بود و مصعب نسبت به «مختار» کینه‌ی دیرینه‌ای داشت. و از آن طرف فراریان «کوفه» و اشراف متواری، که در جریان «کربلا» دست داشتند همه به «مصعب» پناهنده شده بودند. آری بالاخره پس از یک سلسله تماسهای زیاد بین «مختار» و «عبدالله زبیر» کار به درگیری کشید و در نتیجه‌ی این درگیری تعداد سه هزار نفر از نیروهای «مختار» به دست «عبدالله زبیر» کشته شدند.

## اخطار محمد حنفیه به مختار

مختار پس از این واقعه، نامه‌ای برای «محمد حنفیه» به مدینه فرستاد و گزارش کار خود را به محمد حنفیه نوشت، و از محمد حنفیه خواست تا او مستقیما وارد کار شود و از مختار پشتیبانی کند تا او بتواند نیروهای خود را به مدینه فرستاده و حجاز را متصرف شده و بر ابن زبیر پیروز گردد. لکن از آنجایی که مأموریت «محمد حنفیه» از طرف امام سجاد علیه السلام در تأیید مختار، در حد همان انتقام کشیدن از خون شهدای کربلا بود پیشنهاد او را رد کرد و در ضمن جواب نامه نوشت: «مطیع خدا باش و بدان که اگر من می‌خواستم مردم به من گرایش سریع پیدا می‌کردند و یاورانی بسیار دورم را می‌گرفتند، اما من خود را از صحنه کنار کشیدم و صبر را پیشه‌ی خود ساختم تا آنچه خدا حکم کند، که او بهترین حاکمان است.» مردی از مریدان «محمد حنفیه» به نام «صالح بن

مسعود» برای عرض ادب و ارادت به نزد وی آمد. «محمد حنفیه» نامه را به او سپرد و به طور شفاهی به او گفت: «از قول من به مختار بگو: از خدا بترس و از خونریزی بپرهیز.» صالح گوید: به «محمد حنفیه» عرض کردم: قربان! مگر این مطلب را در نامه برای مختار نوشته‌اید؟ محمد فرمود: من در این نامه او را به اطاعت خدا امر کردم و در اطاعت خداوند [صفحه ۶۱] همه‌ی خیر و خوبی‌ها جمع است و همه‌ی بدیها دور. هنگامی که نامه‌ی محمد حنفیه به مختار رسید، وی نامه را برای مردم نخواند و به طور اجمال به یاران خود گفت: «مرا به کاری دستور داده که مایه‌ی خیر و برکت و مانع کفر و خیانت است.»

### تنهایی مختار

«مصعب بن زبیر» استاندار بصره، برای تصرف کوفه و قلع و قمع شیعیان عراق، مردم بصره را بسیج کرد و لشکریان خود را آماده‌ی نبرد ساخت، همه‌ی فراریان کوفه که در بصره بودند با همه‌ی امکانات خود، در این جنگ، علیه مختار شرکت داشتند. از طرف دیگر با اعلام جنگ بین طرفین، افرادی از یاران مختار، خود را از مختار کنار کشیدند و در خانه‌های خود ماندند. آری؛ مختار پس از یکسال نبرد و انتقام خونین، اکنون در میان مردم کوفه، با نفاق آنان روبرو می‌شود به گونه‌ای که جمع زیادی از مردم کوفه عملاً دست از یاری مختار کشیدند.

### شکست لشکر مختار

«مصعب بن زبیر» تصمیم خود را گرفت و با تهیه‌ی مقدمات، برای جنگ با مختار وارد عمل شد. مختار هم با اعلام بسیج نیروها، جمعیت فراوانی را بسیج و تحت فرماندهی «ابن شمیط» قرار داد. مصعب و لشکریانش در منطقه‌ی «مدار» با «ابن شمیط» روبرو شدند. آری؛ پس از مدتی همه‌ی نیروهای مصعب به جناح ابن شمیط فرمانده‌ی کل نیروهای مختار، حمله‌ور شدند. ابن شمیط و افرادش، که اغلب پیاده بودند با سواران مصعب درگیر نبردی شدید شده تا آنکه اکثر یاران ابن شمیط و سپس خود [صفحه ۶۲] او را کشتند. با کشته شدن فرمانده‌ی ارتش مختار، نیروهای مصعب، جرأت بیشتری پیدا کردند به گونه‌ای که طبری می‌نویسد: از نیروهای پیاده‌ی ارتش مختار که عمده‌ی نیروها را تشکیل می‌دادند، اغلب کشته و یا دستگیر شدند و سپس به قتل رسیدند و تعداد کمی از آنان، همراه با تعدادی از سواران نجات یافتند و خود را به کوفه نزد مختار رساندند. سپس نیروهای مصعب پیشروی به سوی کوفه را آغاز کردند. به مختار گزارش دادند که ارتش مصعب از راه آب و خشکی، آهنگ کوفه را دارند. مختار نیروهای خود را مهیا کرد و برای مقابله با ارتش «مصعب» از شهر خارج شد و نیروهای خود را در منطقه‌ی «حروراء» مستقر کرد تا بین ارتش «مصعب» و کوفه حایل باشند و به این وسیله جلو پیشروی ارتش مصعب گرفته شود. تا اینکه لشکر مصعب در مقابل لشکر مختار واقع شد، دو لشکر با تمام امکانات در مقابل هم صف آرایی کردند و به هم نزدیک گشتند، فرمان حمله صادر شد. هر دو گروه به جان هم افتادند و از هر دو گروه تعداد زیادی کشته شدند. از گروه مصعب «محمد اشعث» به درک واصل شد. جنگ تا اواخر شب ادامه داشت، کم کم فرار مردم کوفه آغاز شد، در اواخر شب بعضی از یاران مختار وضع را خطرناک دیدند و با کشته شدن اکثر فرماندهان نزد مختار آمدند و گفتند: ای امیر! لشکر ما پراکنده شده و جمع زیادی از آنان فرار کرده‌اند خوب است شما هم به کوفه برگردید و در قصر باشید تا در شهر با دشمن بجنگیم. مختار نگاهی به اطراف کرد و گفت: وقتی به این جا آمدم قصد بازگشت به شهر را نداشتم. اکنون که افراد ما رفته‌اند، به نام خدا سوار شوید تا به سوی کوفه حرکت کنیم. [صفحه ۶۳]

### محاصره‌ی مختار

بدین ترتیب، مختار به امید نجات مرکز حکومت یعنی «کوفه» با یاران اندک خود شبانه به شهر بازگشتند. لشکر مصعب هم راهی

کوفه شدند و جنگ در داخل شهر آغاز شد. مختار و یارانش، که جمعا حدود هفت هزار نفر می شدند، در مرکز شهر در قصر و مسجد سنگربندی کرده و آماده ی نبرد با لشکر مصعب بودند. شهر کاملا در محاصره ارتش مصعب قرار گرفت و تمام محله‌ها و راه‌های منتهی به قصر در تصرف عناصر لشکر مصعب درآمد. مختار و یاران اندک او که در محاصره قرار گرفته بودند کم کم طاقت خود را از دست دادند. «مختار» هنگامی که وضع یاران خود را چنین دید به آنان فریاد زد: وای بر شما هر چه در اینجا بمانید به مرگ و نابودی نزدیک‌ترید بیایید همه با هم، به دشمن حمله کنیم. اما همراهیان او پاسخ منفی دادند. مختار گفت: من تصمیم خود را گرفته‌ام و تسلیم نخواهم شد و از قصر بیرون می‌روم و با آنان می‌جنگم تا کشته شوم و وقتی که من کشته شدم، ضعف و ذلت شما بیشتر خواهد شد پس بیایید همه با هم بجنگیم. اما سخنان مختار اثر نکرد. لذا مختار تصمیم گرفت خود به نبرد بپردازد. تنها ۱۹ نفر حاضر شدند به همراه او بجنگند.

### کشته شدن مختار

«مختار» و یاران اندک او از قصر بیرون آمدند و با نیروهای «مصعب» درگیر شدند، تا بالاخره او را در محاصره خود در آوردند و او را به قتل رساندند و سر او را از بدنش جدا کردند. «مصعب» سر بریده‌ی «مختار» را به مکه برای برادرش عبدالله بن زبیر فرستاد. [صفحه ۶۴] تاریخ شهادت «مختار» به نقل از طبری در شانزدهم ماه رمضان سال ۶۷ بود. پس از کشته شدن مختار و یاران او، محیط رعب و وحشت در کوفه حکمفرما شد و آن تعداد از بقایای قاتلین امام حسین علیه‌السلام که در حمایت مصعب بودند دوباره بر اوضاع کوفه مسلط شدند. «مصعب» در کوفه ماند و استانداران و فرمانداران نواحی عراق را تعیین کرد. هنگامی که خبر کشته شدن مختار به مکه رسید، ابن زبیر این خبر را به ابن عباس داد و گفت: «الم يبلغك قتل الكذاب» آیا خبر کشته شدن کذاب به تو نرسیده است؟ ابن عباس گفت: کذاب کیست؟ ابن زبیر گفت: مختار است. گویا تو کراهت داری که او را کذاب خطاب کنی. ابن عباس گفت: «ذلک رجل قتل قتلنا و طلب بدمائنا و شفی صدورنا و لیس جزاءه منا الشتم و الشماته» «مختار مردی بود که انتقام کشته‌ها و خونهای ما را گرفت و سینه‌های غمناک ما را شفا داد و پاداش کارهای او این نیست که ما او را شماتت کنیم».

### حقیقت مختار

شخصیت و خصوصیات مختار در معرض جر و بحث فراوان در تاریخ می‌باشد. برخی مآخذ او را به صورت «مردی ماجراجو و جاه طلب که بنام اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دنبال کسب قدرت سیاسی برای خود بود توصیف می‌کنند.» بعضی دیگر کردار و اعمال او را واقعا «با انگیزش محبت به خاندان پیامبر تلقی می‌نمایند و او را یکی از پیروان فداکار خاندان اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانند.» مختار هنگامی که در حجاز بود مکرر خدمت امام سجاد علیه‌السلام می‌رسید و حتی [صفحه ۶۵] وقتی که به کوفه رفت از آنجا نامه‌ای به آن حضرت نوشت و در آن هم پیمانی خود را اعلام می‌نمود. [۳۸]. مختار در انتقام گیری از خون امام حسین علیه‌السلام اکثر مسئولان و دست اندرکاران فاجعه‌ی کربلا را گردن زد و سر «عبید الله بن زیاد» طراح اصلی کربلاء را به حضور امام سجاد علیه‌السلام فرستاد. نقل می‌شود که امام سجاد علیه‌السلام بدین مناسبت آنچنان خوشحال شد که مردم گفتند پس از واقعه‌ی کربلاء هرگز او را چنین بشاش و سرحال نیافته بودند. با وجود این آن حضرت همچنان به روش تقیه ادامه می‌دادند. حتی در تاریخ دارد که حضرت، مختار را در معرض عام با عبارات تند تقیح می‌کردند. آری در حقیقت مختار فقط در اجرای طرح انتقام از قاتلین امام حسین علیه‌السلام مورد تأیید بوده است و در انجام کارهای دیگر او تأییدی بر کارهای او نشده است. لذاست می‌بینیم که در دورانه‌ی بعد، بر اثر انجام بعضی از امور مشتبه توسط مختار و بر اثر دشمنی خلفای اموی و ابن زبیر با مختار جوی متشنج علیه مختار به وجود آمده بود و در افواه عامه‌ی مردم سخنان بیهوده علیه مختار بسیار رانده می‌شد بگونه‌ای که کار بدانجا

کشیده شد که مختار را لعن می‌کردند و او را دشمن اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانستند. در اینجا بود که امام باقر علیه‌السلام لازم دیدند در این باره اظهار نظر کنند.

### مختار از نظر امام باقر

«سدید» یکی از یاران امام باقر علیه‌السلام است، وی می‌گوید: حضرت امام باقر علیه‌السلام درباره‌ی مختار فرمود: لا تسبوا المختار، فانه قد قتل قتلتنا و طلب بئارنا و زوج اراملنا، و قسم فینا المال علی العسرۃ. [۳۹]. [صفحه ۶۶] به مختار ناسزا نگویند، زیرا او بود که قاتلین شهدای ما را کشت و انتقام خون ما را از دشمنان گرفت و بیوه زنان ما را «سادات» را شوهر داد و در تنگدستی به ما کمک مالی کرد.

### مختار از نظر امام صادق

مرحوم مجلسی نقل می‌کند که ابن ادریس به سند موثق از حضرت امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است چون روز قیامت شود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با امیر مؤمنان علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام بر صراط بگذرند ناگهان یک شخصی از میان جهنم سه مرتبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ندا کند و آن جناب جواب نگوید. پس سه مرتبه حضرت امیر علیه‌السلام را ندا کند آن حضرت جواب ندهد. پس سه مرتبه فریاد کند یا حسن به فریاد من برس، آن حضرت جواب ندهد. پس سه مرتبه ندا کند یا حسین به فریاد من برس که من کشنده‌ی دشمنان تو هستم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امام حسین علیه‌السلام بگوید که حجت بر تو گرفت، تو به فریاد او برس، پس حضرت مانند عقابی که بخواهد جانوری را برآید او را از میان جهنم بیرون آورد. راوی عرض کرد این شخص کیست؟ حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: او مختار است. راوی عرض کرد: چرا در جهنم او را عذاب خواهند کرد با آن کارها که او کرد؟ حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: اگر دل او را می‌شکافتند هر آینه مقداری از محبت ابوبکر و عمر در دل او ظاهر می‌شد. به حق آن خداوندی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به راستی فرستاده است سوگند یاد می‌کنم که اگر در دل جبرئیل و میکائیل محبت اینها (ابوبکر و عمر) می‌بود هر آینه خداوند آنها را در آتش می‌انداخت. [۴۰]. [صفحه ۶۷]

### قدری تأمل کنیم

ما می‌بینیم حضرت امیر علیه‌السلام نمایندگان و استانداری‌هایی می‌فرستاد، بعد معلوم می‌شد که آنها در جریان کار خود دچار اشتباهی شده‌اند. وقتی امام علیه‌السلام در صحنه‌ی سیاست حاضر و امارت داشته باشد به کار نماینده‌ی خود رسیدگی می‌کند و مطلب را کاملاً روشن می‌فرماید. و اشکال و ایرادات را برطرف می‌نماید، کما اینکه در زمان حضرت امیر علیه‌السلام مشاهده شد که خطاکاران به مجازات خود می‌رسیدند. یا در زمان امام حسن علیه‌السلام آن حضرت پسر عموی خود، عبیدالله بن عباس را فرماندهی لشکر پیشرو نمودند. آیا همین که شخص از طرف حضرت تعیین شده هر کاری را خواست می‌تواند انجام دهد؟ در صورتی که دیدیم عبیدالله بن عباس امام حسن علیه‌السلام را رها کرده و به معاویه پیوست. و وقتی این خبر به امام حسن علیه‌السلام رسید دل حضرت پر از خون شد و متأثر شدند. پس اگر چنانچه بر فرض شخصی از طرف ائمه علیهم‌السلام مأموریتی پیدا نمود، آیا می‌شود گفت آن شخص هر کاری که دلش خواست انجام دهد به این علت که نماینده‌ی امام علیه‌السلام است؟ هرگز اینطور نیست. شخص مأمور بنا بر آنچه که وظیفه‌ی شرعی و الهی اوست می‌بایستی انجام وظیفه کند. ائمه علیهم‌السلام که شخصی را نمی‌فرستادند و تعیین نمی‌کردند که کار خلافی انجام دهند. حال وقتی در زمان حکومت ائمه علیهم‌السلام (همانند حضرت امیر



علیه السلام و مدت کوتاه که امام حسن علیه السلام) مشاهده می شود که بعضی از نمایندگانش دستورات حضرات ائمه را کاملاً اجرا نمی کنند به گونه ای که مورد توبیخ قرار می گیرند، چگونه می شود در دورانهای بعدی با آن وضع و اوضاع وخیم سیاسی، که امکان کشف بسیاری از مسایل و بالا بردن پرده ها وجود نداشته است ما متوقع باشیم ائمه شخصی را صد در صد تأیید یا تکذیب کنند، ما باید درباره ی این مورد با سعه ی صدر بیشتری روبرو شویم. زمانها و مکانها و موقعیت افراد را بسنجیم. و از هر کس، در حد خودش انتظار داشته باشیم. در جایی که ائمه [صفحه ۶۸] معصومین علیهم السلام؛ شخصی و یا جریانی را تکذیب کرده اند، ما هم تکذیب کنیم و اگر تأیید کرده اند ما هم تأیید کنیم. و اگر سکوت نموده اند ما هم سکوت نماییم. در شناخت افراد و جریانات، باید موقعیت زمانی و مکانی آن زمان را درک کنیم. اولاً- اگر حقیقت مطلب را بخواهیم روشن کنیم این است که بعد از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آنچه که بر ائمه ی معصومین علیهم السلام گذشت هرگز نباید فراموش کنیم. جریان ۲۵ سال سکوت و خانه نشینی حضرت امیر علیه السلام و دوران حکومت آن حضرت و بی وفایی و بد عهدی مردم آن دوران و دوران کوتاه حکومت امام حسن علیه السلام و دوران صلح تحمیلی امام حسن علیه السلام تا زمان مرگ معاویه و زمان شهادت امام حسین علیه السلام همه ی اینها را هیچگاه نباید فراموش کنیم؛ زیرا در این دورانها این معصومین حاضر و آماده ی امر قیام الهی بودند. لکن آن مردم جفاکار آن کار را کردند که همه می دانند. پس چگونه است که ما در دوران امام سجاد علیه السلام به دنبال مسایلی می گردیم که صد در صد اسلامی و مطابق میل ائمه علیهم السلام باشد. بعد از شهادت سیدالشهداء علیه السلام امت اسلام خجالت می کشید سر بلند کند و از ائمه بخواهد که قیام یا قعود کنند. مگر ائمه معصومین از مردم دستور می گیرند که هر وقت مردم خواستند و میل داشتند دست به قیام بزنند و هر وقت مایل به قیام نبودند آنها را رها سازند. در دوران بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، جامعه و امت اسلامی دچار یک سردرگمی شده بود. در عین حال به دنبال حقیقت امر نبود اما از مشکلات زندگی و از ظلم ظالمان خسته شده بود و می خواست به گونه ای خود را نجات دهد، بدون آنکه طاقت سختی نجات یافتن را داشته باشد. این امت مانند امت بنی اسرائیل شده بودند که به حضرت موسی گفتند: اذهب انت و ربک و قاتلا نحن هاهنا قاعدون [۴۱]. ای موسی، تو به همراه پروردگارت بروید بجنگید ما همین جا نشسته ایم. [صفحه ۶۹] اینها یک همچون فردی را می خواستند که از آسمان هفتم بیاید و بدون هیچ دردسری و بدون هیچ گونه امتحانی آنها را به بالاترین رتبه ها برساند. آنها هیچ وقت طاقت زیر بار حق رفتن را نداشتند. آنها همیشه ثابت کردند که از حق فراری هستند. لذا به حال خود گذاشته شدند. تواین قیام کردند. مختار قیام کرد. کارهای بسیار عالی انجام داد و قاتلین و صحنه گردانان کربلا را نابود ساخت خوب این کار او بسیار عالی بود. اما مسئله ی اصلی و درد همیشگی امت اسلام چیست؟ آیا فقط قاتلین امام حسین علیه السلام همانهایی بودند که به دست مختار کشته شدند؟ یا اینکه قاتلین امام حسین علیه السلام همیشه در همه ی دورانهای تاریخی بوده اند. و آیا مردم فکر کردند که قاتلین همه ی ائمه را در همه ی دورانها پیدا کنند و آنها را به قتل برسانند. یا حداقل کمک کار آنها نباشند. آنچه باعث شد که امام سجاد علیه السلام آن گونه موضع بگیرند به همین دلیل است که مردم بر اثر فشارهای زیاد روحی فقط آماده ی یک حرکت کوتاه گونه بودند. مردم آمادگی یک حرکت اساسی و ریشه ای را نداشتند. اگر بنا باشد ائمه ی معصومین علیهم السلام حرکتی انقلابی داشته باشند، حرکت آنها همانند حرکت «حضرت مسلم» که «ابن زیاد» را در خانه ی هانی ترور نکرد اینگونه است. ائمه ی معصومین بر اساس قرآن و سنت رسول و علم الهی خود عمل می کنند که از هر گونه خطا و انحراف به دور است. آیا مردم آمادگی اینگونه حرکت را داشتند؟ مسلماً تاریخ به ما پاسخ می گوید: در هیچ یک از دورانهای تاریخی پیش نیامده که مردم آمادگی پذیرش رهبرانی همچون ائمه ی معصومین علیهم السلام را داشته باشند و این را وقایع تاریخی به خوبی نشان می دهد. پس از بررسی مسایل و وقایع دورانهای ائمه ی معصومین علیهم السلام این نکته را باید در نظر داشت که معصومین علیهم السلام برای ایجاد یک حرکت موضعی و کوتاه مدت حرکت نمی کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای تمام جهانیان مبعوث شد. ائمه علیهم السلام هم وصی آن پیامبر

هستند. ائمه برای اصلاح و حاکمیت بر کل جهان هستند. و با توجه به اینکه [صفحه ۷۰] آنها جانشینان خدا در روی زمین هستند رفتارشان با مردم و با انواع طبقات مردم، به اندازه‌ی عقول همان مردم است، آنها همه را می‌پذیرند. اگر ما دیدی کامل راجع به مقام ائمه علیهم‌السلام داشته باشیم به دنبال آن نمی‌گردیم که ببینیم مثلاً قیام مختار یا فلان قیام مورد تأیید بوده است یا نه. شما ببینید مختار قیام کرد که چه کار کند. قیام کرد که قاتلین امام حسین علیه‌السلام را از بین ببرد. قاتلین امام حسین علیه‌السلام چه کسانی بودند، بنابر نقل تمام تواریخ حتی یک نفر از شام برای قتل امام حسین علیه‌السلام نیامد بلکه همه از کوفه بودند. از فرمانده تا آن سرباز ساده، مختار از کجا بود از همین کوفه و یارانش همه از کوفیان و همه کسانی که در لشکر عیدالله بودند، همان قاتلین می‌خواستند قاتلین را بکشند. آری فرماندهان جنایتکار صحنه‌ی کربلا را از بین بردند. اما چه کسانی آن فرماندهان را فرمانده کرد؟ مردم کوفه اگر می‌توانستند آنها را از بین ببرند قیام مختار هیچ وقت به شکست نمی‌انجامید. آری به علت این مسایل و مسایل ظریف‌تر بود که امام سجاد علیه‌السلام و دیگر ائمه خود را وارد این گونه جریان‌ها نمی‌کردند. خوب شما ملاحظه بفرمایید اگر چنانچه مثلاً امام سجاد علیه‌السلام وارد مسأله‌ی مختار شده بود و رسماً رهبری را به دست می‌گرفت، بعد از مدتی کوتاه که قیام شکست خورد وضع امام سجاد علیه‌السلام چه می‌شد؟ و همینطور در بقیه‌ی حرکات تاریخی این مسأله مطرح است، باید اندیشه را بکار برد. بنابر این، اصل تاکتیک تقیه، اقتضاء می‌کرد که امام سجاد علیه‌السلام، از کمترین عملی که موجب سوء ظن دشمن باشد و در نتیجه منجر به شهادت امام علیه‌السلام و از هم پاشیدن وضع شیعیان گردد، خودداری کند و کاملاً محتاطانه برخورد نماید. [صفحه ۷۱]

### پیرامون شخصیت محمد حنفیه

#### اشاره

یکی از مسائل پر جنجال در دوره‌ی امام سجاد علیه‌السلام در مورد شخص محمد حنفیه پسر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام است که ما مقداری به آن اشاره می‌کنیم. آنچه از بررسی تاریخ به دست می‌آید به نظر می‌رسد محمد حنفیه بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام و به وجود آمدن وضع و اوضاعی که دیدیم وضعیت متمرکز شیعه و مسلمانان متفرق شده و وضعیت جامعه‌ی مسلمانان دچار تشتت و آشوب و انقلابات و تحولات گوناگون گشت. در این وضعیت اجتماعی بود که شخصیت محمد حنفیه جلوه‌گری نمود و عده‌ای پیرو او گشتند و او را امام خود قرار دادند. وضعیت سیاسی، اجتماعی دوران امام سجاد علیه‌السلام و بنابر موضع گیری خاصی که امام سجاد علیه‌السلام می‌بایستی اتخاذ می‌کرد این وضعیت خاص را برای محمد حنفیه به وجود آورد. و شاید این امر حتی برای او مشتبه شده بود. به هر حال بعد از آرام شدن وضعیت سیاسی اجتماعی و اتخاذ تصمیم امام سجاد علیه‌السلام وضعیت عموم روشن گشت و محمد حنفیه هم موضع خویش را روشن ساخت که او امامی جز امام سجاد علیه‌السلام ندارد. [صفحه ۷۲]

#### دیدگاه امام رضا درباره‌ی محمد حنفیه

امام رضا علیه‌السلام فرمود: امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرمود: همانا محمدها، نمی‌گذارند که نافرمانی خدا انجام بگیرد. راوی پرسید: محمدها کیانند؟... امام هشتم علیه‌السلام فرمود: محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر و محمد بن حذیفه و محمد بن امیر المؤمنین ابن حنفیه. [۴۲]. امام صادق علیه‌السلام فرمود: محمد حنفیه نمرود مگر آن که به امامت علی بن الحسین علیه‌السلام اقرار و اعتراف داشت و وفات او در سال ۸۴ هجری قمری بود. [۴۳]. زراره از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «پس از کشته

شدن امام حسین علیه السلام محمد حنفیه از امام سجاد علیه السلام خواست تا در خلوت با او صحبت کند، آنگاه که به خدمت آن حضرت رسید عرض کرد: فرزند برادرم، می‌دانی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت و امامت را بعد از خود به امیر مؤمنان علیه السلام داد و سپس به امام حسن علیه السلام و بعد از او به امام حسین علیه السلام واگذار کرد و پدر شما، که رضوان خدا و درود حق بر روانش باد - به شهادت رسید، و برای جانشینی بعد از خودش وصیتی نکرد! و می‌دانی که من، عموی شما و با پدرت از یک ریشه‌ام و فرزند علی علیه السلام می‌باشم. من با این سن و سبقتی که بر شما دارم، از شما که جوان هستید به امامت سزاوارترم! پس با من در مسأله جانشینی و امامت کشمکش و درگیری نداشته باش.» امام سجاد علیه السلام در پاسخ عمویش محمد حنفیه، با لحنی ملایم و دلسوزانه فرمود: «ای عمو از خدا بترس و چیزی را که حقت نیست مخواه، من تو را موعظه می‌کنم که مبادا از نادانان باشی، ای عمو، همانا پدرم صلوات [صفحه ۷۳] الله علیه قبل از آنکه عازم عراق شود به من در این باره وصیت کرد و ساعتی قبل از شهادتش نیز با من تجدید عهد نمود و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که پیش من است. متعرض این امر مشو که می‌ترسم عمرت کوتاه و حالت دگرگون شود. همانا خدای عزوجل، امر وصیت و امامت را در نسل حسین علیه السلام مقرر داشته است.»

### امام سجاد و محمد حنفیه در کنار حجرالاسود

آنگاه امام سجاد علیه السلام برای اینکه مطالب را به شکل عینی برای عمویش اثبات کند فرمود: «اگر می‌خواهی این مطلب را بفهمی، بیا نزد «حجرالاسود» رویم و از او داوری بخواهیم و مطالب را از آن بپرسیم!» امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «این گفتگو در مکه بود تا این که به حجرالاسود رسیدند. امام سجاد علیه السلام به محمد حنفیه فرمود: «اول تو به درگاه خدا دعا کن و از خدا بخواه تا حجرالاسود را به صدا درآورد و مطلب را از او بپرس. محمد، تضرع و زاری و دعا به پیشگاه خدا از حجرالاسود خواست که مطلب را بیان کند. ولی حجرالاسود پاسخی نداد.» امام سجاد علیه السلام فرمود: «ای عمو اگر تو وصی و امام بودی جوابت را می‌داد.» محمد گفت: پسر برادر، اینک تو دعا کن و از خدا بخواه. امام سجاد علیه السلام به آنچه خواست دعا کرد، سپس فرمود: «ای حجر از تو می‌خواهم به آن خدایی که میثاق پیامبران و اوصیاء و همه مردم را در تو قرار داده است، وصی و امام بعد از حسین علیه السلام را به ما خبر ده؟ حجر، چنان به لرزه درآمد که نزدیک بود از جای خود کنده شود، سپس خدای عزوجل او را به سخن آورد و به زبان عربی فصیح گفت: بارخدا، همانا وصیت و امامت، بعد از حسین بن علی علیه السلام به علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است.» [صفحه ۷۴] پس محمد حنفیه از سخن خود برگشت و پیرو امام سجاد علیه السلام گشت. [۴۴]. ابوبصیر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود: ابو خالد کابلی، روزگاری پیشخدمت محمد حنفیه بود و کمترین تردیدی در امامت او نداشت، روزی به محمد حنفیه گفت: قربانت گردم، من دوستی و حرمت شما را دارم، شما را به احترام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علیه السلام قسم می‌دهم که به من بگویید: آیا شما همان امامی هستید که خداوند اطاعت او را بر همه واجب کرده است؟ محمد حنفیه در پاسخ او گفت: ای ابا خالد، مرا قسم بزرگی دادی، بدان امامی که اطاعتش واجب است، علی فرزند برادرم می‌باشد. او امام من و تو و هر مسلمانی است سپس امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که مطلب برای ابو خالد روشن شد او به خدمت امام سجاد علیه السلام آمد و اجازه ملاقات خواست. امام به او اجازه‌ی ورود داد، هنگامی که بر حضرتش وارد شد، امام رو به او کرد و فرمود: خوش آمدید ای کنگر! به دیدن ما نمی‌آمدی؟ چطور شده که اکنون سراغ ما آمده‌ای؟ هنگامی که ابو خالد، این سخنان را از حضرتش شنید به سجده افتاد و سجده‌ی شکر به جای آورد و گفت: خدای را شکر که قبل از مردن، امامم را به من شناساند، امام سجاد علیه السلام پرسید اباخالد چگونه امامت را شناختی؟ ابو خالد گفت: شما درست نامم را ذکر کردید که جز مادرم، کسی مرا به این نام، نمی‌شناخت و علاوه

بر این، من تا به حال در مسئله‌ی امامت کور بودم و یک عمر خدمتگذار محمد حنفیه بودم و تردیدی نداشتم که او امام من است، و به من گفت: که او (علی بن الحسین) امام بر من و تو و همه‌ی مسلمانان است، و از آن پس خالد قائل به امامت زین العابدین علیه السلام شد. ابو خالد کابلی گوید: به محمد حنفیه گفتم: طوری فرزند برادرت را مخاطب خود قرار می‌دهی که او این گونه تو را خطاب نمی‌کند؟ [صفحه ۷۵] محمد حنفیه، در پاسخم گفت: راجع به مسئله‌ی امامت، او مرا به نزد حجرالاسود به محاکمه خواند و معتقد بود که حجر را به نطق در خواهد آورد. پس من همراهش رفتم و از حجرالاسود شنیدم که گفت: سلم الأمر الی ابن اخیک فانه احق به منک، «امامت را به فرزند برادرت واگذار، چرا که او سزاوارتر از توست.» [صفحه ۷۶]

## دوران عبدالملک، حجاج، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز

### جنگ عبدالملک مروان با لشکر ابن زبیر در عراق

از آنجا که پایگاه ابن زبیر در عراق ضعیف‌تر از حجاز بود. عبدالملک قصد عراق را کرد و به سوی عراق حرکت کرد. درست حدود ۵ سال بعد از کشته شدن مختار، عبدالملک مروان با سپاهی عظیم در سال ۷۲، برای تصرف عراق به جنگ مصعب بن زبیر آمد و در نزدیکی دجله، بین دو طرف جنگ سختی در گرفت. همان آغاز درگیری تعداد زیادی از سپاهیان «مصعب» به سپاهیان عبدالملک پیوستند و مصعب را در میان یاران اندک خویش رها کردند. با تنها شدن مصعب شکست او حتمی شد و بالاخره او با شکست کامل مواجه گشت. مصعب به دست «زائده بن قدامه» که پسر عموی مختار بود کشته شد و عبدالملک بر عراق مسلط شد. مصعب در آن وقت، ۳۶ سال سن داشت و این واقعه در روز پنج‌شنبه ۱۵ جمادی الاول سال ۷۲ بود. سپس عبدالملک مروان وارد کوفه شد و در تالار کاخ استانداری نشست. آنگاه مردم عراق با عبدالملک بیعت کردند و شرق آن روز به طور کلی زیر سلطه‌ی عبدالملک رفت. آنگاه در تالار کاخ استانداری سر بریده‌ی مصعب را جلو مروان نهادند. [صفحه ۷۷] تاریخ، آیین‌های عبرت و پند بزرگی برای انسان است. در این جا حضار تا صحنه را دیدند ناگهان صحنه‌های مشابه آن در اذهان تداعی نمود. مردی عرب بنام «ابی مسلم نخعی» برخاست و خطاب به عبدالملک مروان خلیفه‌ی پیروز و مغرور اموی چنین گفت: من در همین مکان بودم و دیدم که سر بریده‌ی حسین بن علی علیه السلام را جلو ابن زیاد نهادند و چندی بعد دیدم سر بریده‌ی «ابن زیاد» را در همین مکان جلو مختار گذاشتند و مدتی نگذشت که دیدم سر بریده‌ی مختار را در اینجا جلو مصعب بن زبیر قرار دادند و حال، سر بریده‌ی مصعب را جلو تو می‌بینم و سپس گفت: خدا امیر عبدالملک را از تکرار این صحنه حفظ کند. عبدالملک سخت وحشت زده شد و از آن محل که تالار مخصوص قصر بود برخاست و دستور داد آن تالار و قبه را خراب کردند. [۴۵]. و اما درباره‌ی بصره اینگونه در تاریخ آمده است: «لم یبق شریف الا- کاتبه» همه‌ی بزرگان و اشخاص با نفوذ با عبدالملک مکاتبه کرده بودند. بصره هم به تصرف عبدالملک درآمد. تنها محلی که باقی مانده بود حجاز بود که هنوز «عبدالله زبیر» در آن حکمرانی می‌کرد. عبدالملک که حساسیت حجاز را به خاطر مراسم حج از مدت‌ها قبل درک کرده و حتی از رفتن مردم به حج ممانعت به عمل آورده بود و در فکر فتح آن دیار بود با توجه به اینکه؛ بودند کسانی که اعتقاد داشتند حکومت ابن زبیر قانونی نیست از جمله‌ی آنها «عبدالله عمر» بود که با حضرت امیر علیه السلام بیعت نکرده و در جنگ‌های او مشارکت نکرد اما پس از قتل ابن زبیر شبانه نزد حجاج رفت و با او بیعت کرد. عبدالملک، حجاج را به سمت مکه فرستاد او چندی در «طائف» که مرکز قبیله [صفحه ۷۸] ثقیف بود ماند و سپس راهی مکه شد. این دومین باری بود که بنی امیه علیه مکه و برای از بین بردن ابن زبیر لشکر کشی می‌کردند. مرتبه اول در سال ۶۴ به دلیل رسیدن خبر مرگ یزید، حصین بن نمیر فرمانده سپاه شام، بازگشت. اما این بار حجاج همراه یک لشکر ۱۲ هزار نفری مدت ۸ ماه به محاصره‌ی مکه پرداخت. [۴۶]. در این مدت منجنیق در اطراف شهر و بر روی ارتفاعات نصب شده و آتش و سنگ بر سر

ابن زبیر و مسجد الحرام فرو ریخت، به طوری که کعبه آتش گرفت. حجاج با گستاخی هر چه تمامتر حتی از ریختن کثافات نیز بر روی مسجد الحرام خودداری نکرد و بالاخره در ۱۰ جمادی الثانی سال ۷۳ مکه سقوط کرده و به دست حکومت اموی افتاد.

### نصب حجرالاسود توسط امام سجاد

در جنگ حجاج بن یوسف با عبدالله بن زبیر کعبه خراب گردید. بعد از جنگ و پس از پایان یافتن ساختمان کعبه، خواستند حجرالاسود را به جای اول خود بگذارند، هر یک از دانشمندان، قاضی‌ها یا زاهدان آمدند تا حجرالاسود را به جای خود بگذارند. اما حجرالاسود در جایش قرار نمی‌گرفت. تا اینکه حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام را آوردند حضرت جلو آمد و حجرالاسود را از دست آنها گرفته و به جای خودش قرار داد، حجر در محل خودش قرار گرفت و تکان نخورد، در آن وقت مردم صدا به تکبیر بلند کردند. [۴۷]. حجاج پس از آن به سوی مدینه حرکت کرد. [صفحه ۷۹]

### بیعت عبدالله عمر با حجاج

«عبدالله بن عمر» که با حضرت امیر علیه‌السلام بیعت نکرده بود، همین که حجاج بن یوسف وارد مدینه شد شبانه از ترس به نزد حجاج رفت و دست بیعت به طرف او دراز کرد و چون حجاج مشغول نوشتن بود به او گفت: من دستم مشغول نوشتن است و این پای من است. «عبدالله بن عمر» دست خود را به عنوان بیعت به پای حجاج کشید و بیرون رفت. حجاج گفت: این مرد چقدر احمق است با علی بیعت نکرد اما حالا به پای من به عنوان بیعت دست می‌کشد.

### برخورد عبدالله عمر با امام سجاد

اما همین «عبدالله بن عمر» بر امام سجاد علیه‌السلام اشکال و ایراد می‌گیرد و دلش می‌خواهد بلکه امام معصوم را در بن بست قرار دهد و با سؤالاتی که عقل کوچک او لیاقت پذیرفتن آنها را نداشت بر امام سجاد علیه‌السلام فشار وارد می‌آورد. به این گفتگوی او با امام سجاد علیه‌السلام توجه کنید: ابو حمزه می‌گوید: «عبدالله بن عمر» خدمت امام زین العابدین علیه‌السلام رسید، عرض کرد: آقا شما مدعی هستید که «یونس بن متی» در شکم ماهی زندانی شد آن هم به علت اینکه یونس ولایت جد شما را قبول نکرد، امام سجاد علیه‌السلام فرمود: آری. عبدالله بن عمر گفت: اگر چنین است امکان دارد این مطلب را به من ثابت کنی؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: آری، سپس حضرت فرمود: ابو حمزه، چشم خود و چشم عبدالله بن عمر را با پارچه‌ای ببند. آنگاه پس از مدتی که گذشت امام سجاد علیه‌السلام فرمود تا چشم خود را باز کنیم، وقتی چشم خود را باز کردیم، ناگهان متوجه شدیم که در کنار دریای بزرگی هستیم که امواج سیل آسا از آن می‌خروشد. در اینجا عبدالله بن عمر گفت: آقا خون من به گردن شما است! مبادا مرا به کشتن [صفحه ۸۰] دهید؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: آرام باش! تو گفתי نشانم بده و برای من ثابت کن. سپس امام سجاد علیه‌السلام به دریا اشاره نموده و فرمود: ای ماهی، ناگهان یک ماهی بسیار بزرگ همانند یک کوه، سر از دریا بیرون آورد و می‌گفت: لیبک لیبک یا ولی الله. امام سجاد علیه‌السلام از ماهی پرسید تو کیستی؟ ماهی گفت: من ماهی یونس بن متی هستم. امام سجاد علیه‌السلام فرمود: این جریان را مفصل نقل کن. ماهی گفت: خداوند هر پیامبری را مبعوث نمود از آدم تا جد شما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ولایت شما خانواده را بر او عرضه می‌داشتند هر کدام که می‌پذیرفتند آسوده و راحت می‌شدند، و هر کدام که درنگ نموده و از قبول آن خودداری می‌کردند گرفتار یک ناراحتی می‌شدند از قبیل آدم، به گناه و نوح به غرق، و ابراهیم به آتش و یوسف به چاه و ایوب به بلا- و داود به خطا کاری تا بالاخره زمان و نوبت به یونس رسید. خداوند به یونس خطاب کرد: دوست بدار امیرالمؤمنین علی و ائمه‌ی طاهرین از نژاد او را، اما یونس گفت: چگونه دوست بدارم کسی را که ندیده‌ام

و نمی‌شناسم و با خشم رفت. خداوند به من وحی کرد که یونس را بیلع، ولی استخوان او را نشکن. او چهل روز در شکم من بود و در دریاها سیر می‌کردم و درون شکم من فریاد می‌زد: «لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» [۴۸]. خدای یکتا، تو منزهی، من اشتباه کردم. ولایت علی و ائمه‌ی بعد از او را پذیرفتم. آنگاه که یونس ولایت شما را قبول کرد خداوند دستور داد که او را به کنار دریا بیندازم. در این وقت امام سجاد علیه‌السلام فرمود: ای ماهی به جای خود برگرد، او هم رفت. [۴۹]. از این پس حکومت عبدالملک بر همه مناطق مسلمان نشین گسترش یافت [صفحه ۸۱] عبدالملک شخصی خونریز بود که همراه جمعی از حکام ظالم همچون حجاج، با شمشیر مردم را سر برافشایی می‌کرد. او خود می‌گفت که چیزی جز شمشیر را داروی درد این مردم نمی‌داند. آری مبارزه بین عبدالملک و ابن‌زبیر به نفع عبدالملک تمام شد و ابن‌زبیر کشته گردید. «عبدالملک» پس از کشته شدن پسر زبیر در سال ۷۵، به مکه و سپس به مدینه رفت و در مدینه طی خطبه‌ای گفت: «من چون خلیفه‌ی ضعیف شده (عثمان) و چون خلیفه‌ی سازشکار (معاویه) و چون یزید سست خرد نیستم. من این مردم را جز با شمشیر درمان نمی‌کنم. شما کارهای مهاجران اولین را در خاطر دارید، اما مانند آنان رفتار نمی‌کنید! ما را به پرهیزگاری می‌خوانید و خود فراموش می‌کنید! به خدا سوگند از این پس کسی مرا به تقوی امر نمی‌کند. مگر اینکه گردن او را خواهیم زد.»

### برخورد امام سجاد با عبدالملک

امام باقر علیه‌السلام فرمود: در یک سالی عبدالملک برای حج به مکه آمده بود و مشغول طواف کعبه بود و در آن حال امام سجاد علیه‌السلام جلوتر از او طواف می‌کرد. همه‌ی مردم با دیدن عبدالملک اختیار از دست داده و متوجه او می‌شدند. اما امام سجاد علیه‌السلام هیچ توجهی به وی نداشت. عبدالملک پرسید: چه کسی است که جلو ما مشغول طواف است و توجهی به ما ندارد؟ گفتند: او علی بن الحسین است. عبدالملک بعد از طواف به کناری نشست و گفت: اکنون علی بن الحسین را بیاورید. آن حضرت را نزد عبدالملک آوردند. عبدالملک گفت: یا علی بن الحسین، من که قاتل پدرت نیستم چرا نزد ما نمی‌آیی؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: قاتل پدرم دنیای پدرم را از بین برد، ولی پدرم آخرت او را [صفحه ۸۲] نابود کرد، اکنون اگر مایلی تو هم چنین باشی مانعی ندارد. عبدالملک گفت: هرگز، ولی من علاقه دارم پیش ما بیایی تا از دنیای ما استفاده کنی. در این هنگام امام زین العابدین علیه‌السلام روی زمین نشست و عبای خود را پهن کرد و فرمود: خدایا به این مرد نشان بده مقام اولیاء خود را، در این هنگام عبدالملک نگاه کرد و دید تمام پارچه‌ی مقابل امام سجاد علیه‌السلام پر از دُر است به طوری که چشم را خیره می‌کند. امام سجاد علیه‌السلام فرمود: کسی که چنین مقامی داشته باشد هرگز به دنیای شما احتیاج پیدا می‌کند؟ سپس آن حضرت از خداوند درخواست نمود که این جواهرات را بردار که امام احتیاج به آنها ندارد.

### ظهور حجاج

سرانجام دست انتقام الهی از آستین مردی بی‌رحم و خونخوار بیرون آمد و با نامردمان عراق آن کرد که سزای آنان بود و آن گفت که در گوش آنان نیک فرو می‌رفت: «... ای مردم کوفه! مرا خوب می‌شناسید! من از چیزی نمی‌ترسم. وقتی دست بکار شدم خواهید دانست چه کاره‌ام. مردم کوفه! چشمهائی را دوخته و گردن هائی را کشیده می‌بینم. سرهایی را می‌بینم که چون میوه‌ی رسیده بر شاخه سنگینی می‌کند و هنگام چیدن آنهاست، خونهایی را می‌بینم که از بالای عمامه تا بن ریش‌ها را رنگین ساخته، مردم تفرقه افکن و خو گرفته با نفاق! مردم فاسد اخلاق! من بیدی نیستم که از باد بلرزم. من کسی نیستم که مرا بازی دست خود کنید و...» این سخنان تکلیف مردم کوفه و عراق را روشن کرد. همه دانستند، آنکه به سر و وقت آنان آمده با زبانی سخن می‌گوید که بدان آشنا هستند. حجاج چنان زهر چشمی از آن مردم رنگ پذیر زبردست نواز و زیردست آزار گرفت، که برای مدت بیست

سال، آشوب و انقلاب از عراق رخت بریست و منطقه‌ی شرق و خوزستان که پایگاهی برای انقلابیون شده بود آرام شد. [صفحه ۸۳] هر اندازه سالیان حکومت حجاج درازتر می شد، بر سرکشی و استبداد و کفر او افزوده می گشت، تا آنجا که در یکی از خطبه های خود خطاب به زیارت کنندگان قبر پیغمبر گفت: مرگ بر این مردم! چرا گرد پشته ای خاک و چوب می گردند؟ چرا نمی روند قصر امیرالمؤمنین عبدالملک را طواف کنند؟ مگر نمی دانند خلیفه ی هر شخص بهتر از رسول اوست. «عبدالملک» حجاج خونخوار را انتخاب کرد تا تسلط عراق و حجاز را برای او ترتیب دهد. لازم به تذکر است که تنها «کوفه» مرکزیتی برای شهرهای شرقی و همچنین شمال عراق داشت مناطقی چون موصل، حلوان، مدائن، و همچنین بلاد ارمنیه، آذربایجان، اران، حوران، ماهین، ری، اصفهان زیر سلطه عراق قرار داشت. حجاج بن یوسف روزی در روی منبر گفت: ای مردم، آیا کسی که از طرف شما پیغامی ببرد نزد شما محترم تر است یا کسی که جانشین شما شود. مقصود حجاج این بود که عبدالملک بن مروان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر است زیرا عبدالملک جانشین و خلیفه ی خداست. «جبله بن زهیر» که این حرف را شنید گفت: به خدا قسم دیگر به او اقتداء نخواهم کرد و اگر بینم کسی علیه او قیام کرد به او کمک می نمایم و به این جهت بود که به همراه عبدالرحمن بن اشعث بر ضد حجاج قیام کرد و کشته شد. حجاج نزد عبدالملک قرب پیدا کرد و او را شریک سلطنت نمود و حکومت عراق، فارس، کرمان، سیستان، خراسان، عمان و یمن را تحت اختیار او قرار داد. و در زمان زندگانی خود مواظب حجاج بود. «حجاج» در یکی از خطبه های خود گفت: زمین و آسمان با خلافت برپاست، خلیفه نزد خدا بزرگتر از فرشتگان [صفحه ۸۴] مقرب و پیمبران و مرسلین است. چرا که خدا آدم را به دست خود آفرید و فرشتگان را به سجده‌ی او واداشت و او را در بهشت جای داد. سپس او را به زمین فرود آورد و خلیفه‌ی خود کرد و فرشتگان را رسول ساخت. [۵۰]. در آن دوره از این گونه سخنان رواج یافته بود به طوری که خالد بن عبدالله قسری در زمان ولید در مکه خطبه‌ای خواند و گفت: مردم! خلیفه‌ی خدا بزرگتر است یا فرستاده‌ی او؟ مگر نمی‌دانید ابراهیم خلیل از خدا آب خواست! خدا به او آب شور نوشانید اما چون خلیفه‌ی او از او آب خواست آب شیرین بدو داد و مقصود او از خلیفه ولید بن عبدالملک بود که چاهی در حجون مکه کند و آب آن شیرین بود. [۵۱]. آری مهمترین فردی که نقش اساسی در تحکیم بنای خلافت عبدالملک را داشت حجاج بود. خود عبدالملک مروان وقتی فهمید می‌خواهد هلاک گردد، به اولاد خود گفت: اوصیکم بتقوی الله و اکرام الحجاج. من شما را به پرهیزکاری و اکرام به حجاج دستور می‌دهم، زیرا، حجاج بود که حکومت‌ها را به اختیار شما آورد، و شهرها را تسخیر نمود، و دشمنان شما را ذلیل نمود. حجاج از دست مردمی که قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در مدینه زیارت می‌کردند ناراحت بود و می‌گفت: «هلا طافوا بقصر امیرالمؤمنین عبدالملک الا یعلمون ان خلیفه المرء خیر من رسوله» [۵۲]. بروید قصر و خانه‌ی عبدالملک را طواف کنید مگر نمی‌دانید جانشین هر کس مهمتر از فرستاده‌ی اوست. [صفحه ۸۵] از ارادت حجاج به عبدالملک همین بس که می‌گفت: اگر بدانم که عبدالملک جز با تخریب کعبه از من راضی نمی‌شود سنگ سنگ آن را ویران می‌کردم. عبدالملک این ارادت را درک می‌کرد لذا زمانی که در سال ۷۵ حجاج را حاکم عراق کرد به کاتبش گفت: حکم و فرمان حکومت عراق را برای حجاج بنویس و دست او را در مردم و سلاحها و اموال باز گذار. [۵۳]. روحیه‌ی حجاج در آدمکشی باعث شد تا ضمن یک نقل افسانه وار گفته شود که او در کودکی شیر هیچ کس را نخورده و تنها خون به او خوراندند. از قول خود حجاج است که: «اکبر لذاته سفک الدماء» بزرگترین و مهمترین لذتها خونریزی است. نتیجه‌ی اقدامات سختگیرانه او در عراق کشتن بیش از یکصد و بیست هزار نفر بود و بیش از ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن که نیمی از آنها مجرد بودند در زندانهای مختلط حجاج بسر می‌بردند. حجاج از سال ۷۵ تا ۹۵ حاکم مطلق عراق و شرق یعنی خراسان و سیستان و کلیه‌ی سرزمینهای ایران بود. آنچه حجاج بدون جنگ کشت؛ طبق حساب معین ۱۲۰ هزار نفر بود، هنگامی که حجاج از دنیا رفت در زندان او ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن موجود بود که ۱۶ هزار آنان برهنه بودند. زن و مرد را در یک زندان حبس می‌نمود، زندان «حجاج» سقفی برای جلوگیری از آفتاب تابستان و سرما و باران زمستان نداشت. آنگاه که

زندانیان از شدت گرما زیر سایه‌ی دیوار می‌رفتند پاسبانان با سنگ آنها را از دیوار دور می‌کردند. حجاج به این زندانیان نانی می‌داد که از جو تهیه شده و مخلوط به خاکستر و نمک بود و بر هر زندانی چند صباحی نمی‌گذشت که به رنگ سیاهان زنگی [صفحه ۸۶] در می‌آمد، در این زندان یک نفر زندانی شد، مادر او چند روز بعد به احوالپرسی او آمد. مادر، فرزند خود را از شدت سیاهی شناخت و گفت: این شخص فرزند من نیست، این پسر زنگی است. و موقعی که یقین کرد فرزند اوست فریادی زد و در مکان خود از دنیا رفت. حجاج سوره‌ی هود را می‌خواند چون بدین آیه رسید: «قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح» [۵۴] ندانست که «عمل» را چگونه اعراب بدهد. به یکی از نگهبانان گفت: کسی را بیاور که قرائت قرآن بداند. چون نگهبان قاری را حاضر کرد حجاج از جای خود برخاسته و رفته بود. نگاهبان قاری را به زندان افکند و او را فراموش کرد. پس از شش ماه که حجاج زندانیان را بازرسی می‌کرد بدان مرد رسید و پرسید: - برای چه به زندان افتاده‌ای؟ - بخاطر پسر نوح! - حجاج دانست داستان چگونه بوده است و دستور آزادی او را داد.

### روزی دوبار گرفتار جنون می‌شوم

روزی حجاج بن یوسف برای تفریح و گشتن در باغها با چند نفر از خواص خود از شهر خارج شد پس از پایان تفریح، همراهان را مرخص نمود و خود به تنهایی قدم می‌زد، در راه به پیرمردی برخورد نمود پرسید: پیرمرد اهل کجایی؟ گفت: اهل این قریه هستم، پرسید: مأمورین دولت در قریه‌ی شما چگونه‌اند؟ پیرمرد پاسخ داد: بدترین مأمورین هستند، به مردم ستم می‌کنند و اموالشان را حلال می‌دانند. [صفحه ۸۷] حجاج گفت: درباره‌ی حجاج چه می‌گویی. جواب داد: استاندار عراق از مأمورینش بدتر است، خداوند او و مأمورینش را روسیاه نماید. حجاج به پیرمرد گفت: مرا می‌شناسی؟ جواب داد: نه. گفت: من حجاج هستم، پیرمرد گفت: فدایت شوم آیا شما مرا می‌شناسی؟ حجاج پاسخ داد: نه. پیرمرد گفت: من فلان پسر فلان، دیوانه‌ی بنی عجل هستم، هر روز دوبار گرفتار جنون می‌شوم. حجاج از گفته‌ی او خندید و رفت. روزی حجاج در منبر، خطابه‌ی خود را به درازا کشاند، شخصی شجاع و با اراده از بین مستمعین با صدای بلند گفت، موقع نماز فرا رسیده است سخن را کوتاه کن، نه وقت به احترام شما توقف می‌کند و نه خداوند عذرت را می‌پذیرد، این صراحت کلام، آن هم در حضور جمعیت، برای حجاج گران آمد، دستور داد آن مرد را زندانی کردند.

### شهادت سعید بن جبیر

سعید بن جبیر از جهت عفت و زهد و عبادت و علم تفسیر معروف بود و نام او را «جهبذ العلماء» ممیز خوب و بد علماء گذاشته‌اند. سعید پشت سر امام زین العابدین علیه السلام نماز می‌خواند، خالد بن ولید عسری او را گرفته پیش حجاج فرستاد، موقعی که حجاج او را دید گفت: تویی شقی بن کسیر. [۵۵]. سعید بن جبیر گفت: مادرم از نام من اطلاعش بیشتر است. حجاج گفت: درباره‌ی ابی‌بکر و عمر چه می‌گویی؟ در بهشتند، یا در جهنم؟ سعید گفت: اگر داخل بهشت یا جهنم شدی و اهلش را دیدی می‌فهمی. [صفحه ۸۸] حجاج گفت: درباره‌ی خلفاء چه می‌گویی؟ سعید بن جبیر گفت: من وکیل مدافع آنان نیستم. حجاج گفت: کدام را بیشتر دوست می‌داری؟ سعید گفت: آن کسی که خدا را بیشتر راضی کرده باشد. حجاج گفت: کدامیک خدا را بیشتر راضی کردند؟ سعید بن جبیر گفت: خدا داناتر از من است، زیرا خدا مخفی و آشکار را می‌داند. حجاج گفت: نمی‌خواهی مرا تصدیق کنی؟ سعید گفت: نمی‌خواهم تو را تکذیب کنم. حجاج دستور داد او را بکشند. سعید بن جبیر گفت: «وجهت وجهی للذی فطر السموات و الأرض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین» [۵۶]. من متوجه خدائی شده‌ام که آسمان و زمین را خلق کرده است. و دین پاکیزه را اختیار کرده و مسلمان هستم. و از مشرکین نیستم. حجاج دستور داد او را به طرف غیر قبله بکشند! سعید گفت: «اینما تولوا



فثم وجه الله» [۵۷]. به هر طرف رو کنی خدا آنجاست. حجاج دستور داد: او را به روی زمین انداخته سر از بدنش جدا کنند. سعید بن جبیر گفت: [صفحه ۸۹] «منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تاراً اخری» [۵۸]. از خاک خلقتان کردیم، و به خاک برگشته، و باز از خاک بار دیگر بیرون می‌آئید. در اینجا گردن سعید بن جبیر زده شد. ابن اثیر می‌نویسد: موقعی که سر سعید روی زمین افتاد. سه مرتبه گفت: لا-اله الا-الله. حجاج پس از کشتن سعید بن جبیر گرفتار مرض شد و در بستر افتاد و فریاد می‌زد و بی‌هوش می‌شد و هر وقت به هوش می‌آمد می‌گفت: مالی و لسعید بن جبیر؟ آخر من چرا سعید بن جبیر را کشتم؟ حجاج مدت چهل روز با این وضع دردناک به سر می‌برد تا به درک واصل شد.

### شهادت قنبر

یک روز حجاج به مأمورین خود گفت: امروز می‌خواهم یکی از اصحاب علی را بکشم. گفتند: کسی بهتر از قنبر سراغ نداریم. حجاج او را احضار کرد و به او گفت: تویی قنبر؟ گفت: بلی. حجاج گفت: از دین علی بیزاری بجو! قنبر گفت: دین بهتری برای من بیاور تا دست از دین علی بردارم. حجاج گفت: من تو را می‌کشم، هر طور که مایلی قبول کن. قنبر گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: که تو را بدون جرم مانند گوسفندان ذبح می‌کنند. حجاج دستور داد او را ذبح کردند. [صفحه ۹۰]

### بر خورد حره با حجاج

روزی «حره» دختر حلیمه‌ی سعدیه وارد بر حجاج بن یوسف شد. حجاج بن یوسف به او گفت: تو حره دختر حلیمه‌ی سعدیه هستی حره در پاسخ گفت: خوب تشخیص دادی ولی خوب تشخیص دادن از امتیازات افراد مؤمن است نه تو. حجاج گفت: خدا تو را به اینجا آورد. می‌گویند تو علی را بر ابی بکر و عمر و عثمان برتری می‌دهی. حره در پاسخ گفت: هر کس چنین نسبتی به من داده، دروغ گفته است چرا که من علی را بر دیگران هم فضیلت می‌دهم بر آدم، نوح، لوط، ابراهیم، و سلیمان و عیسی بن مریم. حجاج گفت: وای بر تو، تو علاوه بر اینکه علی را برتر از صحابه می‌دانی بر هفت نفر از پیامبران مقدم می‌داری که اولوالعزم پیامبرانند. اگر تو دلیل این مطلب را نیاوری گردنت را می‌زنم. حره گفت: من او را بر این پیامبران مقدم نمی‌شمارم، بلکه خداوند در قرآن او را برتر دانسته است. زیرا قرآن درباره‌ی آدم می‌فرماید: و عصی آدم ربه فغوی [۵۹]. آدم سرپیچی کرد از فرمان خدا پس گمراه شد. ولی قرآن مجید درباره‌ی علی می‌فرماید: و کان سعیکم مشکورا [۶۰]. کوشش شما مورد قبول ما می‌باشد. حجاج گفت: احسن حره، اما به چه دلیل او را بر نوح و لوط مقدم می‌داری؟ حره گفت: خداوند او را برتر دانسته است. چنانچه درباره‌ی نوح و لوط می‌فرماید: [صفحه ۹۱] ضرب الله مثلا للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین. [۶۱]. خداوند مثل می‌زند برای کسانی که کافر شدند همسر نوح و لوط را که در اختیار دو نفر بنده‌ی صالح ما بودند و خیانت کردند اما راه گریزی از کیفر خدا نداشتند گفتیم به آنها با جهنمی‌ها وارد آتش شوید. اما علی بن ابیطالب پایگاهش زیر سدره المنتهی است و همسرش فاطمه دختر پیامبر اسلام بود که خدا از رضای او راضی و از خشمش، خشمگین می‌شد. حجاج گفت: بسیار عالی، اما به چه سبب علی را بر پدر انبیاء ابراهیم خلیل مقدم می‌داری. حره در جواب گفت: خداوند او را در این آیه مقدم دانسته است: و اذ قال ابراهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی [۶۲]. ابراهیم گفت: خدایا به من نشان بده که چگونه مرده را زنده می‌کنی؟ گفت مگر ایمان نداری؟ جواب داد: چرا، ولی می‌خواهم قلبم مطمئن شود. اما مولای من امیرمؤمنان سخنی فرموده است که هیچیک از فرق مسلمین در آن سخن اختلاف ندارند، حضرت علی علیه السلام فرمود: لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا [۶۳]. اگر پرده‌ها برداشته شود بر یقین من افزوده نمی‌شود. این سخن را کسی قبل از علی علیه السلام و بعد از او نگفته است. حجاج گفت: احسن چگونه او را برتر از موسی کلیم الله

می‌دانی؟ حره گفت: خداوند درباره‌ی موسی می‌فرماید: [صفحه ۹۲] فخرج منها خائفا يترقب [۶۴]. از آنجا با ترس و نگرانی خارج شد. ولی علی علیه السلام در رختخواب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خوابید بی آنکه ترس و بیمی داشته باشد تا خداوند این آیه را درباره‌اش نازل نمود: و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله [۶۵]. و از مردم کسی هست که برای خاطر رضایت خداوند نفس خود را در معرض معامله با خداوند قرار می‌دهد. حجاج گفت: احسن اما چگونه علی را بر داود و سلیمان فضیلت می‌دهی؟ حره گفت: خداوند به این دو آیه او را بر این دو فضیلت داده است: یا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله [۶۶]. ای داود، ما تو را جانشین خود در زمین قرار داده‌ایم پس در بین مردم به حق قضاوت و حکومت کن و از هوی و هوس متابعت نکن که از راه خدا منحرف خواهی گشت. حجاج پرسید: قضاوت داود در چه موضوعی بود؟ حره گفت: دو نفر آمدند که یکی باغستانی از انگور داشت و دیگری گله‌ای از گوسفند، صاحب باغ مدعی بود که این مرد گوسفندانش را در باغ من رها کرده و انگورهای من را از بین برده است. این دو شکایت خود را نزد داود بردند. داود در حل اختلاف آنها گفت: مقداری به صاحب باغ گوسفند بدهند، معادل زبانی که به باغ وارد شده است تا باغ به صورت اول برگردد. ولی سلیمان پسر داود گفت: ای پدر اینگونه قضاوت نکن، آنها از منافع گوسفند از قبیل شیر و پشم آن استفاده می‌کنند، لذا خداوند در این آیه می‌فرماید: [صفحه ۹۳] ففهمناها سليمان [۶۷]. ما حکم آن جریان را به سلیمان آموختیم. ولی مولای ما علی علیه السلام فرمود: از من سؤال کنید از بالای عرش و از زیر عرش سؤال کنید قبل از اینکه مرا از دست بدهید. علی علیه السلام در روز فتح خیبر خدمت پیامبر رسید. پیغمبر نگاه به حاضرین نمود و فرمود: از همه‌ی شما گرامی تر و داناتر و واردتر به فنون قضاوت علی است. حجاج گفت: احسن، به چه دلیل او را بر سلیمان فضیلت می‌دهی؟ حره گفت: خداوند در این آیه او را فضیلت داده است: رب اغفر لي وهب لي ملكا لا ينبغي لأحد من بعدي [۶۸]. خدایا به من حکومتی عنایت کن که در بعد از من آن حکومت به کسی نرسد. ولی مولای ما امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: ای دنیا من تو را سه طلاقه کرده‌ام، مرا با تو حاجتی نیست. در این موقع این آیه نازل شد: تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض و لا فسادا [۶۹]. این خانه‌ی آخرت را قرار داده‌ایم برای کسانی که اراده برتری و فساد در زمین نداشته باشند. حجاج گفت: احسن، اما به چه دلیل علی را از عیسی برتر می‌دانی؟ حره گفت: خداوند در این آیه به او برتری داده است. اذ قال الله يا عيسى بن مريم انت قلت الناس اتخذوني و امي الهين [صفحه ۹۴] من دون الله قال سبحانه ما يكون لي ان اقول ما ليس لي بحق ان كنت قلته فقد علمته تعلم ما في نفسي و لا اعلم ما في نفسك انك انت علام الغيوب ما قلت لهم الا ما امرتني به. [۷۰]. وقتی که خداوند به عیسی فرمود: ای عیسی تو به مردم گفتی که تو و مادرت را خدا بگیرند؟ گفت: تو منزهی تو، خدایا مرا نمی‌رسد چیزی که حق من نیست ادعا کنم، اگر گفته باشم تو می‌دانی، آنچه در دل دارم تو می‌دانی ولی من از آنچه تو در نظر داری خبر ندارم، تو دانای رازهای، جز آنچه تو دستور داده‌ای من چیز دیگری نگفتم. حضرت عیسی حکومت را به تأخیر انداخت تا روز قیامت اما حضرت امیر علیه السلام وقتی نصیریه [۷۱] ادعای خود را گفتند: حضرت علی علیه السلام آنها را کشت و به قیامت ارجاع نداد. این فضایل علی است که قابل مقایسه با فضایل دیگران نیست. حجاج گفت: احسن، خوب از عهده‌ی جواب برآمدی، چنانچه اگر چنین جوابی نمی‌دادی، تو را می‌کشتم. آنگاه حجاج به حره جایزه‌ای داد و با احترام او را به منزل خود برگرداند. [۷۲].

### نظر امام باقر درباره‌ی حجاج

امام باقر علیه السلام درباره‌ی حجاج می‌فرماید: آنگاه که حجاج به قدرت رسید او شیعیان را به بدترین وضع ممکن قتل عام می‌کرد و به هر تهمت و گمانی آنها را دستگیر می‌ساخت و فشار در زمان او به حدی رسید که مردم حاضر بودند به آنان زندیق و یا کافر گفته شود، اما شیعه‌ی علی علیه السلام نامیده نشوند. [۷۳]. [صفحه ۹۵]

## قیام عبدالرحمن بن اشعث

عبدالرحمن بن اشعث بن قیس به فرماندهی یک سپاه عظیم از مردم عراق برگزیده شد، تا در سیستان به فتوحات بپردازد. عبدالرحمن و خاندانش میانه‌ی خوبی با اهل بیت نداشته و به تعبیر امام صادق علیه السلام؛ «اشعث» شریک قتل حضرت امیر علیه السلام، دخترش «جعده» قاتل امام مجتبی علیه السلام و فرزندش «محمد» شرکت قتل امام حسین علیه السلام بود. [۷۴]. خود عبدالرحمن نیز زمانی مأمور جمع آوری صدقات مدینه از سوی حکومت عبدالله بن زبیر بود. سپاه او در سال ۸۰ عازم سیستان گردید و پس از کسب پیروزی‌هایی تصمیم گرفت تا سعد عملیات را متوقف کند او این مسأله را با «حجاج» در میان نهاد اما حجاج با پیشنهاد او مخالفت کرد. و همین مسأله بهانه‌ای برای مخالفت با حجاج و نظام اموی شد. سپاه عراق به جای فتوحات به صورت یک لشکر شورشی عازم عراق گردید. عبدالرحمن جمعیت را دعوت به کتاب خدا - سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خلع ائمه گمراه و [صفحه ۹۶] نیز جهاد با بی‌دینان کرد. [۷۵] سپاه او در «ذی حجه» سال ۸۱ وارد بصره شد، تمامی مردم بصره که از سختگیری‌های حجاج به تنگ آمده بودند اعم از قراء و حافظان قرآن و پیران شهر، همه عبدالملک را از خلافت خلع کردند در کوفه نیز همه‌ی مردم به او ملحق شدند. [۷۶]. عبدالملک که از این حرکت در هراس فراوانی افتاده بود پیشنهاد کرد که حاضر است حجاج را عزل کند - و آنها آرامش را حفظ کنند اما عبدالرحمن و یارانش که احساس پیروزی کرده بودند حاضر به پذیرش وعده‌های او نشدند. سوژه‌هایی که آنها در تبلیغاتشان علیه بنی امیه مورد بهره‌برداری قرار می‌دادند ستمگری بنی امیه و از بین بردن ضعفها و محو نماز بود. قیام عبدالرحمن تا سال ۸۳ به طول انجامید. و عاقبت با شکست روبرو شد و سرانجام به سیستان بازگشت و در راه خراسان بسیاری از یارانش از او جدا شدند. او خود به هرات رفته پس از آن در پناه یکی از شاهان آن دیار قرار گرفت. در سال ۸۵ هنگامی که معاهده‌ای بین حجاج و ربیع شاه آن منطقه امضاء گردید سر عبدالرحمن برای حجاج فرستاده شد. عبدالملک در آخر حیات آرزو می‌کرد که ای کاش از ابتدا تا انتهای عمر یک حمال بود و بس.

## ولید بن عبدالملک به حکومت می‌رسد

عبدالملک در سال «۸۶» به هلاکت رسید. پس از او فرزندش «ولید بن عبدالملک» به خلافت رسید که ادامه‌ی همین حکومت به همراهی همان حجاج است. «فتوحات» از مهمترین کارهای دوران ولید بود. مهمترین این حملات، حملاتی [صفحه ۹۷] است که از یک طرف به قسطنطنیه و از طرف دیگر به اندلس صورت گرفت. مسلمین از همان روزگار نخستین اسلام به منظور از میان بردن نصرانیت در کانون خود، فتح قسطنطنیه را جزو برنامه خود می‌دانستند. یکبار در اواخر سال «۳۲» مسلمانها، از ناحیه‌ی خشکی به سوی قسطنطنیه پیش رفته و آسیای صغیر را پیموده تا به کرانه‌ی «بصر» رسیدند. ولی بر اثر رسیدن زبانه‌هایی نتوانستند به قسطنطنیه برسند و از همانجا برگشتند. و در سال «۴۴» کشتیهای جنگی عرب به رهبری «بسر بن ارطاة» با حکومت قسطنطنیه جنگید و در سال «۵۲» یزید آنجا را محاصره کرد و پس از آن حداقل چهار بار قسطنطنیه توسط مسلمانها محاصره شد ولی فتح نگردید. تنها در سال «۸۵۷» ترکان عثمانی این شهر را فتح کردند و آن را مرکز امپراطوری عظیم خود قرار دادند. با اینکه در زمان یزید فتوحات در برخی مناطق آغاز گردیده بود اما می‌توان گفت که در دهه‌ی شصت هجری و حتی تا سال ۷۳ که سقوط ابن زبیر در آن سال بود، فتوحات متوقف شده بود. با آغاز حکومت عبدالملک پس از محو ابن زبیر، فتوحات را دنبال کردند.

## فتوحات برنامه‌ی کار

مجموعاً فتوحات را می‌توان در چند منطقه دانست یکی در شرق که خود در دو ناحیه ماوراءالنهر و سیستان بود و دیگر در غرب

کشور که یک قسمت آن در شمال افریقا بود و قسمت دیگر در مناطق شمالی عراق و سوریه که بنام ارمنیه نامیده می‌شده است. در آن زمان خراسان تحت سلطه‌ی ساسانیان بود اما هر چه به طرف شرق می‌رفت از قدرت ساسانیان کاسته شده و قدرت شاهان محلی فزونی می‌گرفت. جمعیتی که در آن دیار ساکن بودند به عنوان «ترکها» شناخته می‌شدند. [صفحه ۹۸] حمله‌ی مسلمین به ماوراءالنهر از زمان معاویه آغاز شده و زیاد که در اوایل دهه‌ی پنجاه هجری حاکم عراق بود این کار را شروع کرد و برای استحکام بیشتر فتوحات در سال «۵۱» پنجاه هزار خانواده از اعراب ساکن در بصره و کوفه را همراه با خانواده‌هایشان راهی خراسان کرد. در طول حکومت عبدالله زبیر، عبدالله بن خازم بر آن منطقه تسلط داشت، زمانی که عبدالملک «ابن زبیر» را از بین برد، از او خواست تا سلطه‌ی او را پذیرفته و حاکم آن دیار باقی بماند اما عبدالله خازم نپذیرفت، در نتیجه عبدالملک به سراغ «بکیر بن وشاح» که از عمال عبدالله بن خازم در مرو بود رفت. او دعوت عبدالملک را پذیرفته و در جنگی که بین او و عبدالله بن خازم در گرفت، ابن خازم کشته شد و بدین ترتیب عبدالملک بر آن دیار نیز تسلط یافت. پس از کشته شدن ابن خازم، سرپرستی خراسان و سیستان نیز به حجاج واگذار گردید و او «مهلّب بن ابی صفره» را به حکومت خراسان منصوب کرد این نصب در سال «۷۸» بوده است. مدتی قریب به «۹» سال آل مهلب بر خراسان حکمروایی کردند تا اینکه حجاج به علت کینه‌ای که نسبت به آل مهلب پیدا کرد آنها را بر کنار ساخت و جای آنها را به «قتیبه بن مسلم» داد. در سال «۸۶» قتیبه وارد خراسان شد. در همین سال عبدالملک به درک واصل شد و ولید جای او را گرفت در این دوره اکثر فتوحات مهم صورت گرفت. فتوحات «قتیبه» قریب به «۱۰» سال به طول انجامید. مسلمین در سال «۹۴» از کنار دریای عمان به سمت هند پیش رفته و بخشی از آن دیار را تحت تسلط خود در آوردند. فتوحات قتیبه در محور شرق تا نزدیکی چین رسید این جنگها در آخرین سالهای حیات قتیبه یعنی سال «۹۴» و «۹۵» بود - زمانی که او خبر هلاکت حجاج را شنید، غمگین شده و کار فتوحات را رها کرد و به مرو بازگشت. فتح مصر مدخل فتوحات مسلمین در افریقا و پس از آن نفوذ به اسپانیا بود. در زمان عمر در سال ۲۱ مصر گشوده شد. در زمان معاویه «عقبه بن نافع» فتوحات در [صفحه ۹۹] این منطقه را از سر گرفته و شهر قیروان را در سال «۵۰» ایجاد کرد تا پایگاهی بر فتوحات بیشتر توسط اعراب باشد. عقبه بن نافع در سال «۶۴» طی کمپینی در میان بربرها کشته شد. در سال «۷۶» بار دیگر فتوحات در افریقا آغاز گشت. در همین سال «حسن بن نعمان» فتوحات خویش را با فتح «قرطاجنه» آغاز کرده و پس از آن به سمت مغرب پیش رفت. در ادامه‌ی فتوحات حسن بن نعمان «موسی بن نصیر» در سال «۸۶» بار دیگر فتوحات را در منطقه افریقا آغاز کرد از فرماندهان معروف سپاه موسی بن نصیر «طارق بن زیاد» بود. طارق در سایه‌ی فرماندهی خود در سال «۹۳» پا به اندلس (اسپانیا) نهاد.

### سلیمان به حکومت می‌رسد

با به درک رسیدن «ولید» در سال ۹۶ و روی کار آمدن سلیمان، موسی بن نصیر به دمشق بازگشته و پاگیر اعمال خود گشته، مورد غضب دستگاه اموی قرار گرفت. از مناطق دیگری که فتوحات تا اواخر قرن اول شدت یافت ارمنستان بود که شمال عراق تا شمال شرق ترکیه را ارمنیه می‌نامیدند. موسی بن نصیر شهرهای مغرب را فتح کرد. اندلس، اسپانیا و پرتقال کنونی به دست موسی فتح گردید. سلیمان او را به جهت اینکه در آمد جنگی را نگهداری نکرده تا سلیمان خلیفه گردد و زودتر به دست ولید داده است به قتل رسانید. مدت حکومت ولید از سال ۸۶ تا ۹۶ بود. بعد از او سلیمان بن عبدالملک به قدرت رسید که از جمادی الثانی سال ۹۶ تا صفر سال ۹۹ حکومت کرد. او پس از خود عمر بن عبدالعزیز را به جانشینی منصوب کرد. از جمله کارهایی که «سلیمان» انجام داد تعقیب و تعذیب دوستان و خویشان حجاج بود. علت این برخورد عناد و درگیری بود که قبل از آن در زمان ولایتعهدی [صفحه ۱۰۰] سلیمان، بین حجاج و او پیش آمده بود. حجاج تا سال ۹۵ زنده بود و در این سال به هلاکت رسید. در این هنگام که حجاج به درک واصل شده بود و کارهایی را که می‌بایستی انجام دهد انجام داده بود و دل مردم از کارهای او خون شده بود سلیمان از او

بد می‌گفت و کارگزاران حجاج را تعقیب می‌کرد تا بلکه فشار روحی ملت بر خود کاسته گردد و در بین مردم محبوبیتی پیدا نماید. [صفحه ۱۰۱]

### زهری در خدمت ظالمان

مرحوم محدث قمی در سفینه درباره‌ی محمد بن مسلم زهری می‌گوید: «و اختلفت کلمات علمائنا فی مدحه و قدحه» سپس قسمتی از سخنان بزرگان را درباره‌ی او نقل می‌کند. امام سجاد علیه‌السلام به عنوان موعظه‌نامه‌ای به زهری نوشته که در کتب احادیث آمده است. از آن برمی‌آید که او در مسیر زندگی به انحراف گراییده، خدمت طاغوتیان را در حکومت بنی امیه پذیرا شده، و خویشتن را وسیله‌ی پیشبرد مقاصد نامشروع آنان ساخته است. از جمله حکام ظالم آن زمان عبدالملک مروان بود او به قدری در گناه تجری یافته و بی‌پروا به نارواییها دست می‌زد که در تاریخ آمده است: ام دراء روزی به وی گفت: شنیده‌ام بعد از آن همه عبادتها، اکنون شراب می‌نوشی، عبدالملک قسم یاد کرد که علاوه بر شراب، خون مردم را نیز می‌خورد. جرأت و جسارت این عنصر ستمگر در زمینه‌ی دین خدا به جایی رسید که صریحا در منبر گفت: لا یامرني احد بتقوی الله الا ضربت عتقه. کسی مرا به تقوی امر نمی‌کند مگر آنکه گردنش را می‌زنم. [صفحه ۱۰۲] زهری بر اثر ارتباط با چنین حاکم ظالمی دچار انحراف فکری گردید و در مواقعی کم و بیش از معلومات و اطلاعات دینی خود به نفع طاغوت سوء استفاده می‌نمود. صراط مستقیم الهی را ترک گفت و مردم با ایمان را ناراحت و خشمگین ساخت. آری «محمد بن مسلم بن شهاب زهری» کاملاً در خدمت بنی امیه قرار گرفته بود. بیشتر سر و کار او با هشام بن عبدالملک بود، هشام در مقابل این خدمت زهری، قروض او را پرداخت [۷۷] و فرزندان او را برای تأدیب نزد او فرستاد، قبل از او نیز برادرانش و همچنین عبدالملک به او کمک مالی کرده بودند. زهری به گونه‌ای در خدمت امویان قرار گرفت که امویان از زهری تمجید فراوانی کردند و ابن تیمیه گفت: «زهری هفتاد سال اسلام را حفظ کرد» و البته روشن بود که این اسلام همان اسلام بنی امیه بود.

### نامه‌ی امام سجاد به زهری

امام سجاد علیه‌السلام در نامه‌ای به زهری به او هشدار داده و او را نصیحت و به او اتمام حجت نموده است. امام سجاد علیه‌السلام در نامه‌ی خود به زهری می‌فرماید: ای زهری، تو امروز در وضعی هستی، که هر کس تو را بدان حال ببیند باید برایت طلب رحمت کند. ای زهری! بدان که بار نعمت خدا بر دوش تو سنگین شده است و آن به واسطه‌ی نعمتهایی است که خداوند به تو داده است. خداوند به تو جسمی سالم و عمری دراز داده است. و از نظر حجت و دلیل، خداوند حجتش را بر تو تمام کرده است. چرا که تو قرآن را می‌دانی و فقه را خوانده‌ای و سنت پیغمبرش را به تو فهمانده است و بدان که خداوند بر تو در برابر نعمتی که به تو [صفحه ۱۰۳] داده و هر حجتی که در برابرت نهاده، وظیفه‌ای مقرر داشته است و منظور خداوند از دادن این نعمتها این است که شکر تو را آزمایش کند و... بنگر فردای قیامت که در برابر خداوند قرار بگیری چگونه آدمی خواهی بود. آن روز که خداوند از تو پرسد نعمتهای مرا چگونه رعایت کردی و درباره‌ی حجت‌های من چگونه قضاوت کردی. گمان نکن که خداوند از تو عذری را بپذیرد هیئات چنین نیست. خداوند در قرآن خود، علماء را مسئول دانسته و فرموده است: «لتبینن للناس و لا تکتمونن» [۷۸]. باید آن را برای مردم بیان کنید و نهان و پنهان نگه ندارید. ای زهری! بدان که کمترین پنهان و کتمان کردن حق و کاری که کوچک به نظرت آمده است این است که به وسیله‌ی نزدیکی خودت به ظالم، ظالم را آرامش دادی و راه گمراهی را برای او هموار کردی، می‌ترسم که فردای قیامت به همراه خائنان و ظالمان گرفتار باشی و... تو دوست داری کسی را که با خداوند در حال جنگ است، دعوت کردند و تو را قطبی ساختند برای چرخاندن ستم و ظلم خود و تو را پلی قرار دادند تا از آن عبور کنند. و تو را نردبان

گمراهی خود نمودند. به وسیله‌ی تو مردم را درباره‌ی «علماء آل محمد» به شک انداختند و به وسیله‌ی تو دل جهال را برای خود صید کردند، وزیران مهم آنها و نیرومندترین افراد سیاسی حکومت، به اندازه‌ی تو نتوانستند فساد و انحراف آنها را پنهان دارند. و هیچ کس به اندازه‌ی تو دل خاصه و عموم مردم را به سوی آنها متمایل نکرد. چه بسیار کم به تو مزد دادند در برابر آنچه از تو گرفتند... ای زهری! می‌ترسم که تو از آنان باشی که خداوند در قرآن درباره‌ی آنها فرموده است: «فخلف من بعدهم خلف ورثوا الكتاب يأخذون عرض هذا الأذنی و [صفحه ۱۰۴] یقولون سیغفرلنا» [۷۹]. بعد از آنها جانشینانی ماندند که کتاب را به ارث بردند و به دنبال کارهای پست این دنیا رفتند و می‌گویند به زودی برای ما آموزش می‌رسد. و... اگر دنیا این اندازه به دل تو جا کرده در حالی که سالمند و پیرمردی و دانشمندی و دم مرگ هستی!! پس جوان نارس که علمش نادانی و رأیش ناتوان و خردش نپخته است چه کند؟ انا لله و انا الیه راجعون به چه کسی باید اعتماد کرد؟ و نزد چه کسی شکایت کنیم؟ ما شکایت و درد خود را به درگاه خداوند می‌بریم. ای زهری!... تو را چه شده است که از خواب غفلت بیدار نمی‌شوی و از اشتباهات توبه نمی‌کنی؟ و به خدا بگویی، ای خدا من در تمام عمرم یکجا هم نشد که برای دین تو قیام کنم، دین خدا را زنده دارم یا باطلی را محو سازم... و می‌ترسم که تو چنان باشی که خداوند در قرآن خود فرموده: أضعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا [۸۰]. نماز را ضایع کردند و به دنبال شهوت خود رفتند و به زودی به جهنم خواهند رسید (غی چاهی در جهنم است) ای زهری! خداوند قرآن را به تو امانت سپرد و تو آن را ضایع و تباه ساختی.

### وظائف علمای درباری

از حفاظ و علمای مشهوری که در خدمت بنی امیه بودند باید از «شعبی» نام برد. او در قیام عبدالرحمن شرکت کرد اما بعد از آن با در اختیار نهادن کامل خود به حجاج بخشیده شد و بقیه عمر را در کنار او و عبدالملک بسر برد. «عبدالله بن عمر» نیز که تا زمان حجاج زنده بود کم و بیش مورد تأیید بود [صفحه ۱۰۵] بخصوص که عبدالملک به حجاج نوشته بود تا از او اطاعت کند. [۸۱]. خدمتی که از دست این افراد بر می‌آمد جعل احادیثی بود که در مذمت دشمنان امویان و در نقل کرامت برای وابستگان به این خاندان می‌توانست مفید باشد روایت احادیثی در وجوب اطاعت از خلفاء بنی امیه در هر شرایطی بود. بسیاری از آنها نزد خلفا شهادت می‌دادند که آنها به خاطر خلیفه بودن نزد خداوند محاکمه نخواهند شد. زمانی که نزد یزید بن عبدالملک چهل نفر از همین شیوخ شهادت دادند که: «ما علی الخلفاء حساب و لا کتاب» [۸۲]. برای خلفاء حساب و کتابی در کار نیست و اجازه دارند هر کاری که می‌خواهند انجام دهند. از وظایف عمده‌ی این گونه علماء تحکیم موقعیت اعراب بر ایرانیان و ساختن احادیثی در این باب در برتری عربها بر عجمها بود. همچنین نقل احادیثی بر ضد اهل بیت عصمت و طهارت و تکذیب احادیث ائمه‌ی معصومین علیهم السلام و معرفی ایشان به عنوان جاعلان حدیث در دستور کار عالمان دربار اموی بود. محمد بن شینه می‌گوید: در مسجد مدینه بودم که زهری و عروه بن زبیر نشسته بودند و حضرت علی علیه السلام را نکوهش می‌کردند. این خبر به حضرت علی بن الحسین علیه السلام رسید. آن حضرت به مسجد آمدند تا به نزد آنها رسید و فرمود: ای عروه! پدرم (یعنی رسول الله) و پدرت داوری به نزد خدا بردند و خدا به سود پدرم و به زیان پدرت حکم کرد. اما تو ای زهری، اگر من و تو در مکه بودیم کوره‌ی آهنگری پدرت را به تو نشان می‌دادم. [۸۳]. عمران بن ابی کثیر گوید: به شام رفتم، در آنجا قبیصه بن دؤیب را دیدم که مردی [صفحه ۱۰۶] از عراقیان را با خود به نزد عبدالملک مروان برد و برای او حدیثی به این صورت بیان نمود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «خلیفه را نباید قسم داد». عبدالملک از این سخن شادمان شد و به او جامه و دینار داد. آنگاه چون به مدینه برگشتم سعید بن مسیب را در مسجد رسول الله دیدم و ماجرا را به او گفتم. «سعید» دستها را بر هم زد و گفت: خدا قبیصه را بکشد، چگونه دین خود را به دنیای فانی می‌فروشد؟ به خدا قسم هیچ زن خانه نشینی نیست مگر اینکه این گفته‌ی عمرو بن سالم را

به یاد دارد که به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «اللهم انی ناشد محمدا» بار خدایا من محمد را قسم می‌دهم. آیا پیامبر خدا را می‌توان سوگند داد و خلیفه را نمی‌توان سوگند داد؟ علما و فقهای که با اهل بیت عصمت و طهارت دشمن بودند کم نبودند حتی در زمان خود حضرت امیر علیه‌السلام دشمنان حضرت از این قماش کم نبودند، چه بسیار فقهای که با حضرت امیر علیه‌السلام دشمن بودند و آن حضرت را ترک کردند و از اطاعت آن حضرت خارج گشتند. «ابو برده» پسر ابوموسی اشعری است. پسر و پدر هر دو از یک قماش هستند. ابوموسی اشعری که در طول حکومت حضرت امیر علیه‌السلام مشغول اشکال تراشی و اخلال در امر حکومت امیر علیه‌السلام بود پسرش هم همینطور بوده است. موقعی که «زیاد» حجر بن عدی را دستگیر نمود «ابو برده» گفت: شهادت می‌دهم که حجر بن عدی به خدا کافر بود همچون کفر علی بن ابیطالب. همچنین «ابو برده» به العادیه جهنی قاتل عمار بن یاسر گفت: تو عمار را کشته‌ای؟ جهنی گفت: آری. ابو برده گفت: دست را باز کن، چون دستش را باز کرد، دستش را بوسید و گفت: [صفحه ۱۰۷] آتش دوزخ هرگز این دست را نسوزاند. [۸۴]. «عمر بن ثابت» یکی از به اصطلاح علمای زمان حضرتش و بعد از او بود که آخرت خود را به دنیای کم بها فروخته بود. عمر بن ثابت در زمان معاویه از شام سوار می‌شد و به اطراف شام می‌رفت. چون به روستایی یا شهری می‌رسید مردم را جمع می‌کرد و می‌گفت: ای مردم: علی بن ابی طالب مردی منافق است، در شب عقبه می‌خواست به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آسیب برساند؟ پس لعنتش کنید و همینطور از این شهر به آن شهر می‌رفت. [۸۵]. زمانی که مکه در دست عبدالله بن زبیر بود، مشکل مراسم حج برای اهل شام مطرح گردید. یعقوبی می‌نویسد: عبدالملک اهل شام را از رفتن به حج منع کرد. زیرا ابن زبیر آنها را وادار می‌کرد تا با او به عنوان خلیفه ی مسلمین بیعت کنند، وقتی عبدالملک مورد اعتراض قرار گرفت به مردم گفت: که ابن شهاب زهری برای شما از پیامبرتان روایت می‌کند که: «مسجد بیت المقدس همانند مسجد الحرام است و مسجد بیت المقدس می‌تواند جای مسجد الحرام را بگیرد.» آنگاه عبدالملک گفت: حال نگاه کنید این صخره است که روایت کرده‌اند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حین معراج قدمهایش را بر روی آن نهاد این به جای کعبه است، آنگاه عبدالملک بر آن قبه‌ای بنا کرده و پرده‌های دیباج به آن آویزان نمود و مردم را مجبور کرد تا همانگونه که کعبه را طواف می‌کنند. بر آن نیز طواف کنند. این مراسم در دوران بنی امیه برپا بود. [صفحه ۱۰۸]

### عیاشی و تجمل پرستی بنی امیه

تجمل پرستی و مُید پرستی در دوران تمام حاکمان بنی امیه رواج داشت. ولید بن یزید به قدری گردن بند جواهر تهیه کرده بود که هر روز یک نوع و یک مدل مخصوص آن را به گردن می‌انداخت و آنقدر در خرید جواهرات عشق می‌ورزید که از هیچ قیمتی باک نداشت به طوری که بر اثر خرید او بهای جواهرات در بازارهای آن روز به طور بی سابقه‌ای بالا رفت. خلفای بنی امیه پارچه‌های حریر گلداز و پر نقش و نگار را می‌پسندیدند و «هشام بن عبدالملک» بیشتر از دیگران به این نوع پارچه‌ها علاقمند بود. از این رو لباسهای فراوانی برای خود تهیه کرده بود. چنانکه می‌گویند ۱۲ هزار لباس حریر و پر نقش و نگار و ۱۰ هزار بند زیر جامه‌ی حریر در صندوق خانه مخصوص وی بود و هر گاه به سفر حج می‌رفت ۷۰۰ شتر مخصوص حمل صندوق خانه و جامه‌دانه‌های او بود. [۸۶]. یکی از موارد اسراف و اتراف هول انگیز خلفا و رجال آن روز وضع افسانه‌ای آشپزخانه‌ها و تفنن در خوراک آنان می‌باشد. به طوری که همیشه دلالان و مأموران [صفحه ۱۰۹] از نقاط دوردست با مخارج هنگفت و با زحمات فراوان انواع و اقسام میوه‌ها و شکارها و سبزی‌های گوناگون را تهیه کرده و به وسیله‌ی پست به مرکز خلافت ارسال می‌داشتند. خلفای بنی امیه در سفرهای خود از انواع و اقسام غذاهای گرانقیمت استفاده می‌کردند به طوری که آشپزخانه‌ی خلفا به صورت یک سازمان بزرگ در جنب سازمانهای اداره‌ی مملکت در آمده بود. آشپزخانه‌ی خلفا از قسمتهای مختلف تشکیل می‌شد که برای هر قسمت رییس و مأمورینی استخدام شده بودند. پرخوری در میان خلفا و رجال آن روز رواج داشت. زیرا قهرا با این همه دقت در امر

خوراک و لذیذ بودن آن، اشتهای بیشتری پیدا می‌کردند. افرادی که از همه بیشتر به پرخوری مشهور بودند عبارت بودند از: معاویه بن ابی سفیان، عبیدالله بن زیاد، حجاج بن یوسف، سلیمان بن عبدالملک که بیش از حد معمول غذا می‌خوردند.

### حکومت یزید بن عبدالملک چگونه بود؟

یزید بن عبدالملک در سال ۱۰۵ درگذشت و او را خلیفه هرزه می‌خواندند. یزید بعد از عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد. او همانند همانم خودش یزید بن معاویه همواره در خوشگذرانی و جنایت و مستی بود، یزید جد مادری او بود. او عاشق تفریح و آوازه خوانی بود و از میان زنان حرمسرا به دو کنیزک یکی سلامه و دیگری حبابه توجه داشت و تمام اوقات خود را با آنان می‌گذرانید. روزی حبابه این شعر را برای وی خواند. «میان استخوان‌های سینه و گلو آتش عشق چنان افروخته شده که با هیچ چیز آرام نمی‌گیرد و خنک نمی‌شود». یزید از شنیدن این شعر چنان به هیجان آمد که فریاد کنان به خیال پرواز افتاد، حبابه گفت: پرواز نکن، ما به تو کار داریم ای امیر مؤمنان. یزید گفت: نه، نه به خدا سوگند الآن پرواز می‌کنم، حبابه گفت: مملکت را به دست که می‌سپاری؟ [صفحه ۱۱۰] «یزید دست حبابه را بوسید و گفت: ملت اسلام و مملکت اسلام را به تو تفویض می‌کنم». روزی یزید با حبابه برای گردش به اطراف رود اردن حرکت کرد و همینکه در بزم باده گساری نشستند و هر دو از باده‌ی ناب سرمست شدند یزید از روی مستی حبه انگوری به طرف حبابه پرتاب کرد، دانه انگور در گلوی حبابه ماند و او را خفه کرد. یزید سه روز تمام لاشه حبابه را بغل گرفته و می‌بوسید و گریه می‌کرد. سرانجام به اصرار، آن جسد گندیده را پس از سه روز از یزید جدا کرده به خاک سپردند. یزید با اندوه بسیار به کاخ خود بازگشت و شبی صدای کنیزکی را شنید که به مناسبت مرگ حبابه این شعر را خواند: «چگونه از اندوه جان نسپارم که جای عزیزم را خالی می‌بینم». یزید که این بیت را شنید بی اختیار شد و به قدری گریست که از حال رفت و در راه معشوقه‌ای که در نتیجه‌ی شوخی او جان داده بود، خود نیز جان سپرد. یزید فقط هفت روز به حال دیوانگی پس از مرگ معشوقه‌اش زنده بود و برادرش مسلمه در آن یک هفته خلیفه را از نظر مردم پنهان می‌کرد تا مبادا از جنون عاشقانه‌ی وی در فراق معشوقه آگاه شوند. [۸۷].

### عمر بن عبدالعزیز چگونه آدمی بود؟

عبدالله بن عطا تمیمی می‌گوید: من در خدمت امام زین العابدین علیه السلام در مسجد بودم در این هنگام عمر بن عبد العزیز از جلو ما رد شد، عمر کفشی پوشیده بود که بندش از نقره بود و بسیار خوش قیافه بود عمر در آن موقع جوان بود. حضرت زین العابدین علیه السلام به او نگاهی کرد و فرمود: عبدالله عطا! می‌بینی این سرکش اسرافگر را، او قبل از مرگش به حکومت خواهد رسید. گفتم: همین فاسق؟ حضرت [صفحه ۱۱۱] فرمود: آری، ولی مدت زیادی زندگی نخواهد کرد، وقتی از دنیا رفت فرشتگان آسمان او را لعنت می‌کنند ولی اهل زمین برای او طلب مغفرت می‌نمایند. [۸۸].

### ولید بن یزید و جنایاتش

کفر و الحاد در تمام اعمال و رفتار ولید بن یزید دیده می‌شود. گفته‌اند به فرمان وی پیکر زید را پس از چهار سال از چوبه‌ی دار فرود آوردند و سوزاندند. ولید بن یزید روزی از مصحف شریف فال می‌گرفت، این آیه آمد. و خاب کل جبار عنید [۸۹]. و نومید شد هر سرکش حق ناپذیر. پس مصحف را هدف تیر قرار داد و تیری انداخت تا قرآن پاره پاره شد و آن را مخاطب قرار داد و گفت: اتوعد کل جبار عنید فها انا ذلک جبار عنید اذا لاقیت ربک یوم حشر فقل لله مزقنی الولید آیا هر سرکش حق ناپذیر را بیم می‌دهی، پس آن منم، سرکش حق ناپذیر، چون پروردگارت را روز محشر ملاقات کردی، به خدا بگو ولید مرا پاره کرد. یک روز



دیگر ولید شراب می خورد جرعه‌ای بر مصحف ریخت و این آیات را سرود. اتوعدنی الحساب و لست ادري احق ما تقول من الحساب فقل لله يمنعی طعامی و قل لله: یمنعی شرابی تلعب بالبریه هاشمی بلا وحی آتاه و لا کتاب آیا مرا به حساب بیم می دهی و نمی دانم آیا آنچه تو از حساب می گویی حق است. پس به خدا بگو: طعام مرا باز دارد و به خدا بگو: شراب مرا باز دارد. [صفحه ۱۱۲] هاشمی مردم را بازی داد. بدون وحیی که او را آمده باشد و بدون کتابی. [۹۰]. ولید در حوض مشروب شنا می کرد و می گفت: من از مشروب خوردن با لیوان و بطری سیر نمی شوم. برایم حوض شراب بگذارید. یکی دیگر از اعمال ننگین او این بود که شبی در اثر کثرت شرابخواری با کنیزی همخوابه شده بود و سحرگاهان که موقع نماز جماعت بود که عمامه‌ی خود را بر سر کنیز نهاد و عبایش را به دوش او انداخت و دستور داد که صورت خود را بپوشاند و به جای او به محراب رفته و نماز جماعت بخواند. کنیز آلوده با همان حالت مستی و جنابت اطاعت امر نمود و به مسجد رفت و برای آن مردم بدبخت نماز خواند و چون هوا تاریک بود کسی متوجه قضیه نشد، ولی پس از قتل ولید این راز آشکار شد. در تاریخ الخمیس است که «او برای این امت از فرعون برای قومش سخت تر بود». سید مرتضی در امالی گفته است: ولید مشهور به الحاد و متظاهر به عناد بود، در کنار گذاشتن و به یک سو نهادن دین از احدی نمی هراسید و از کسی ترسی نداشت. بر این اندیشه بود تا بر بالای بیت الله الحرام قبه‌ای بنا نهاد و در آنجا شراب بیاشامد و بر طواف مردم مسلط باشد. بنای مجوسی را بالای کعبه فرستاد که به اندازه گیری مواضع ارکان قبه پردازد که هنوز شب نشده بود خبر قتل ولید رسید. ولید در جمادی الآخر سال ۱۲۶ به سزای اعمالش رسید و او را کشتند. [۹۱].

[صفحه ۱۱۳]

### دربار بنی امیه محل تجمع بردگان زیبا

یکی از ارقام بزرگ سوء استفاده‌های خلفا و فرمانروایان فاسد و خیانتکار از بیت المال مسلمانان خرید و تهیه‌ی کنیزان و غلامان فراوان بوده است که غالباً آنها را برای مقاصد شوم شهوانی و حیوانی خود فراهم می کردند. در آغاز پیدایش اسلام، یکی از سرمایه‌های مهم سرمایه داران و فئودال ها، بردگان بودند و از این راه سودهای کلانی نصیب آدم فروشان قدرتمند می گشت. اسلام در آغاز ظهور خود که با ضعف عده و عئیده مواجه بود؛ اگر بنا می شد تحریم معاملات بردگان را دفعتاً اعلام دارد، باعث می شد سرمایه داران برای دفاع از منافع خود عکس العمل شدیدی نشان داده و با تمام نیرو و امکانات خود برای درهم کوبیدن اسلام جوان بکوشند. از این رو اسلام از یک تاکتیک مخصوص برای آزادی بردگان استفاده کرد که در کتب مربوطه محفوظ است. و باید گفت اسلام ذاتاً با مسأله بردگی مخالف است منتها در اجرای قانون تحریم و الغاء آن خشونت بکار نبرده است. همیشه سیل کنیزان و غلامان مطلوب به دربار خلفا سرازیر بود و می توان گفت: بزرگترین اجتماع بردگان را می بایست در دربار خلفا و اشراف جستجو کرد نه در بازار برده فروشان. خلفای عیاش و ستمگر برای تکمیل مجالس بزم و سرور و ارضاء تمایلات نفسانی خود کنیزکان ماه روی خوش پیکر را به هر قیمتی که بود خریداری می کردند و بازرگانان برده فروش هم فرصت را غنیمت شمرده و از این راه سودهای کلانی به دست می آوردند. سعید برادر «سلیمان بن عبدالملک» کنیزک زیاروی را بنام «زلفا» به یک میلیون درهم خریداری کرد. یزید بن عبدالملک خلیفه‌ی اموی «سلامه» کنیزک آوازه خان را به مبلغ ۲۰ هزار دینار خریداری کرده بود. [صفحه ۱۱۴] اولین خلیفه‌ای که خواجه‌ای در حرمسرای خود نگاه داشت. یزید بن معاویه بود و خواجه‌ای بنام فتح خدمتگزار مخصوص او در حرمسرا بود.

### ستاد فقهاء درباری

در آن زمان که فرمانروایان و حاکمان ستمگر بنی امیه در خوشگذرانی و ولخرجی در بیت المال مسلمانان می پرداختند اکثر توده‌ی

مردم در فقر و فاقه و فشار اقتصادی بسر می‌بردند. توده‌ی مردم دل مرده و ناتوان در برابر کارهای نامطلوب و ستمگری‌های حاکمان و فرمانروایان عکس‌العملی نداشتند و همواره آلت دست آنها بودند و در جهت منافع ظالمان زندگی می‌کردند و هیچ از افکار مترقی قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام اطلاعی نداشتند. البته برای تخدیر افکار آنها عوامل گوناگونی بکار رفته بود که از همه مهمتر خیانت دانشمندان خودفروخته بود که فروغ آگاهی و حرکت را در آنها خاموش کرده بودند. خلفا با عنوان مقدس «جانشین پیغمبر» برای خود یک مقام بلند روحانی و معنوی کاذب ایجاد کرده بودند و بدینوسیله شدیداً مردم را فریب می‌دادند. و بدان وسیله در زیر چتر پیشوایی و جانشینی پیامبر و رهبری، آنچه منکرات و قوانین ضد اسلامی بود به اجرا در می‌آوردند. و ستاد فقها و علمای درباری هم روی تمام جنایات آنها برجسب شرعی و قانونی می‌زدند و ملت هم در یک حالت بهت و سرگردانی گمان می‌کردند آنچه صورت می‌گیرد شرعی و به صلاح امت است. [صفحه ۱۱۵]

## برخورد امام سجاد با انحراف‌ها، مکارم و سجایا

### اشاره

در چنین وضع و اوضاعی، ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام با وجود توطئه‌هایی که دشمنان انجام می‌دادند تا آنان را از مسئولیت خود در نگاهداری و مصون نگاه داشتن اسلام و قرآن دور نگاه دارند و از فرو افتادن مردم در ورطه‌ی انحراف و جدا شدن مردم از مبادی و معیارها و ارزشهای اسلامی انگیزه‌های فراوانی داشتند. اما ائمه‌ی ما هر وقت انحراف شدت می‌یافت و مردم در خطر فرو افتادن در ورطه‌ی نابودی بودند به مردم هشدار می‌دادند. امام سجاد علیه‌السلام در آن دوره‌ی بحرانی که امکان اجرا و پیاده کردن قوانین قرآنی توسط آن حضرت وجود نداشت؛ به وسیله‌ی پیامهای خود که به شیعیان بیان می‌فرمودند سعی داشتند مسلمانان را به وظایف خود آشنا سازند: در یکی از این سفارشات؛ آن حضرت مردم را به هوشیاری دعوت فرمودند که مبادا در این دنیا غافل باشید و عاقبت امر خودتان را به وسیله‌ی انجام دادن منکرات و اعمال زشت، تباہ سازید. سپس حضرت برای بیشتر اثر کردن و هوشیار نمودن مسلمانان مسأله‌ی عمومی بودن مرگ را ذکر نموده‌اند و مسایل بعد از مرگ را که ارتباط با این دنیا دارد مطرح کرده و درباره‌ی سؤالات شب اول قبر فرموده‌اند: [صفحه ۱۱۶] ألا و ان اول ما یسألانک عن ربک الذی کنت تعبد، و عن نبيک الذی ارسل الیک، و عن دینک الذی کنت تدین به، و عن کتابک الذی کنت تتلوه، و عن امامک الذی کنت تتولاه، و عن عمرک بما أفیت، و عن مالک من این اکتسبته و فیما أنفقته. بدان اولین چیزی که در قبر از تو سؤال می‌کنند از رب تو، که او را عبادت و بندگی می‌کردی و بعد سؤال از پیغمبرت که به سوی تو فرستاده شده که آیا به پیام او عمل کرده‌ای، و از دین و روش زندگیت، که آیا به آن پایبند بوده‌ای، و از کتابی که آن را می‌خوانده‌ای، و از امام رهبری که ولایت او را قبول کرده بودی و از عمرت که در چه گذراندی، و از مالت که از کجا آوردی و در کجا صرف کردی. از همه‌ی اینها سؤال می‌شود. [۹۲]. امام سجاد علیه‌السلام به تعبیری این پیام مهم را به گونه‌ای خاص به همه‌ی مسلمانان می‌فرستند که قدری درباره‌ی هر یک از مسایل مهم فوق مطالعه و بررسی کنند که آنها رهبری چه کسی را پذیرفته‌اند؟ چه قانونی را وسیله‌ی زندگی خود ساخته‌اند؟ وسیله‌ی امرار معاش خود را چگونه قرار داده‌اند؟ امام سجاد علیه‌السلام در قسمت دیگری از این پیام می‌فرمایند: ای مردم پرهیزید از آنچه خدای شما، آن را بر حذر داشته، از آنچه خداوند با ستمکاران کرده و در امان نباشید از اینکه به شما هم نازل کند آنچه را که بر مردم ستمکار تهدید کرده است. سپس حضرت آیات عذاب را بیان نموده و فرموده‌اند: شما تصور نکنید که این آیات درباره‌ی مشرکان است، هرگز اینگونه نیست بدانید که برای مشرکان نه ترازویی در کار است و نه نامه‌ی اعمالی، همانا آنها بی حساب و گروه گروه وارد جهنم می‌شوند. انما تنصب الموازين و تنشر الدوادین لأهل الاسلام بدانید که همانا نصب میزان و باز شدن نامه‌ی اعمال برای مسلمانان

می‌باشد. [صفحه ۱۱۷] سپس حضرت؛ مردم را امر فرموده‌اند که زهد ورزیده و فریب دنیا را نخورده و دست به کارهای ناشایست نزده و با ظالمین و ستمکاران همکاری نکنند، امام سجاد علیه السلام تکیه به دنیا را، مساوی با تکیه بر ظالمان دانسته‌اند: و لا ترکوا الی الدنیا فان الله قال لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم: «و ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار» [۹۳]. به دنیا تکیه نکنید زیرا خداوند به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: تکیه نکنید به آنها که ستمکارند که آتش خواهید گرفت. اگر با ستمکاران همکاری کنید و آنها را تکیه گاه خود قرار دهید زندگی شما را مبدل به آتش جهنم خواهد شد. و با انواع و اقسام مشکلات مواجه خواهید شد که دیگر هیچگونه خوشی و خرمی در زندگی خود مشاهده نخواهید کرد. آن حضرت در کلام دیگری مؤمنان را هشدار داده‌اند که فریب حکومت ستمگران را نخورند و بر انجام وظایف الهی خود پایبند باشند. آنگاه فرمودند: خداوند توطئه ستمکاران و ظالمان و تجاوز حسودان و سخت گیری و فشار حکومت غارتگران را از ما و شما کفایت کند، ای مؤمنان، مبدا طاغوتها و پیروانشان که دنبال دنیا هستند شما را از حق برگردانند، آنها فریب خورده‌ی دنیایند و به کالای پوسیده می‌مانند که نشخوارش کنند و به زودی نابود گردد، شما باید از آنچه خداوند درباره‌ی شما امر فرموده از آن اطاعت کنید و از آنچه شما را نهی کرده زهد ورزید، و به آنچه که در این دنیاست اعتماد نکنید. از آنجایی که دوره‌ی حضرت مصادف با انجام گرفتن وقایع گوناگون سیاسی و وقوع قیامها و حرکت‌های گوناگون بود (که ما در این کتاب به آن اشاره کرده‌ایم) امام سجاد علیه السلام در این مورد می‌فرماید: این دگرگونی‌ها و انقلابها و... همه دلیل روشنی است بر بی‌اعتمادی بر [صفحه ۱۱۸] دنیا و بر ظالمان، راستی که دنیا شخص گمنام حقیر را بلند آوازه می‌کند و شرافتمند را پائین می‌آورد و مردمانی را به دوزخ می‌کشاند. پس در همین مسأله برای شخص بصیر و دانا، مایه‌ی عبرت و تفکر است. راستی این همه پیشامدها که هر روز و هر شب بر شما رخ می‌دهد از شدت فتنه‌ها و بدعت‌های تازه و روشهای خلاف حق و ناگواری‌های زمان و ترس از قدرتمندان و وسوسه‌ی شیطان، دلها را از کار خیر متوقف می‌کند و از معرفت حق (امام زمان) باز می‌دارد. مگر اندکی از آنانکه خداوند آنها را حفظ می‌کند، هر کسی به خوبی زیر و رو شدن ایام و دگرگونی‌ها و وقوع فتنه‌ها را نمی‌فهمد، مگر کسی که خداوند او را حفظ کند و به راه راست رود و باز هم با «زهد» بر این موضوع یاری جوید و همیشه تفکر کند و از وقوع حوادث عبرت گیرد و از خوشی دو روزه‌ی دنیا کناره گیرد و از لذاتش خود را نگه دارد و در نعمت با دوام آخرت روی کند و زندگی با قوم ظالم را دشمن دارد. در این صورت به دنیا با دیده‌ی روشن و دید تیز بنگرد و فتنه‌های جدید و بدعت‌های گمراه کننده را و جور حاکمان ستمکار را خوب درک کند. شما از دورانهای گذشته و وقوع فتنه‌ها در آن پند گیرید و خود را وارد فتنه‌های جدید نکنید از کسانی که اهل بدعت و ستم و فساد در زمین هستند دوری جوئید و به اطاعت کسی که اطاعتش واجب است در آئید. علم و ایمان به خداوند همراه با اطاعت او می‌باشد. هر که خدا را بشناسد از او بترسد. پس ترسش او را به کار وادارد... شما اطاعت خدا و اطاعت هر که را خدا واجب کرده بر همه چیز مقدم بدارید و کارهایی که به شما پیشنهاد می‌شود از فرمانبرداری ظالمان و فریفته شدن به دنیا، بر امر و اطاعت صاحب امر خود، مقدم ندارید و بدانید شما بنده‌های خدا هستید و ما هم با شما هستیم... خداوند با فرستادن رسولان و اوصیاء رسولان، بر خلق و مردم حجت را تمام کرده است، پس تقوای الهی را پیشه‌ی خود سازید و به اطاعت امام خود در آئید... [صفحه ۱۱۹]

پرهیزید از همنشینی با نافرمانان، و کمک کردن به ظالمان، از فتنه‌های آنان بر حذر باشید و از آستان آنها دوری کنید، بدانید هر که با اولیاء خدا مخالفت کند و به جز دین خدا، دین دیگری را بپذیرد و در برابر فرمان ولی خدا خودسری کند، در آتشی عظیم که شعله‌ور باشد بیفتد و در آن آتش بسوزد. [۹۴]. موضع دیگر امام سجاد علیه السلام در رابطه‌ی با فعل و کار مردم، این بود که آن حضرت احساس گناهکاری را در مردم به وجود بیاورد. آن حضرت کوشید تا احساس گناه را شعله‌ور سازد و لذا به گروهی انبوه از مردم کوفه فرمودند: «ای مردم شما را به خدا، آیا می‌دانید که به پدرم نامه نوشتید و با او نیرنگ باختید؟ از دل و جان با او پیمان بستید و میثاق و بیعت نمودید، اما او را کشتید؟ دستتان بریده باد... وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به شما بگوید خاندان

مرا کشتید و حرمت مرا شکستید، پس، شما از امت من نیستید؟ آنگاه به چه چشمی به او خواهید نگرست.»

## حوزه‌ی درس امام سجاد

امام سجاد علیه السلام مؤسس مدرسه‌ی بزرگ اسلامی بود، خانه و مسجد، مدرسه‌ی آن حضرت بود و دانشجویان در آنجا پیرامون وی جمع می‌شدند. در ابتدا فقط چند نفر به خدمت امام سجاد علیه السلام می‌رسیدند و کسب فیض می‌کردند. سعید بن جبیر، سعید بن مسیب، محمد بن جبیر بن مطعم، یحیی بن ام الطویل، ابو خالد کابلی. شیخ طوسی تعداد همه‌ی اصحابی را که در کنار امام سجاد علیه السلام بودند یکصد و هفتاد و سه نفر ذکر کرده است. [۹۵]. [صفحه ۱۲۰] او می‌گوید، از جمله ارادتمندان و بزرگانی که در کنار آن حضرت بودند می‌توان از: جابر بن عبدالله انصاری و عامر بن وائله و سعید بن مسیب و سعید بن جبیر و محمد بن جبیر بن مطعم و ابو خالد کابلی و قاسم بن عوف و اسماعیل بن عبدالله و ابراهیم و حسن فرزندان محمد حنفیه و حبیب بن ابی ثابت و ابو یحیی اسدی و ابو حازم اعرج و سلمه بن دینار مدنی و ابو حمزه‌ی ثمالی و فرات بن احنف و جابر بن محمد و ایوب بن حسن و علی بن رافع و ابو محمد قرشی و ضحاک بن مزاحم خراسانی و کاووس بن کیسان و حمید بن موسی و ابان بن تغلب و ابوالفضل سریر بن حکیم و قیس بن رمانه و عبدالله برقی و فرزندق شاعر و... نام برد. اینها قسمتی از شاگردان امام سجاد علیه السلام هستند. صحیفه‌ی سجادیه‌ی امام سجاد علیه السلام یا زبور آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خود نهج البلاغه‌ی دیگری است که البته با بیان خاص خود، که بشر امروز بیش از هر زمان دیگری به آن نیازمند است. امام سجاد علیه السلام که با خدای خود به راز و نیاز پرداخته‌اند در گوشه‌ای از آن دعاها مشکلات زندگی مردم و راه حل نجات مردم از مشکلات را در قالب‌های دعا، با خدای خویش مطرح ساخته‌اند. که البته باید مسلمانان بیشتر از این کتاب بهره‌مند شوند. همچنین از امام سجاد علیه السلام نامه و رساله‌هایی باقیمانده است که در کتب مربوطه ذکر شده است [۹۶] که می‌توان به عنوان نمونه به رساله‌ی حقوق آن حضرت اشاره نمود. امام سجاد علیه السلام در این رساله به مجموعه‌ی حقوقی که بر انسان تعلق می‌گیرد اشاره نموده که می‌توان به عنوان نمونه از حقوقی که خدا بر ایشان دارد و حقوقی که خود انسان و زبان و گوش و چشم و پا و دست، نماز و روزه و حج و زبردستان و همسر و مادر و پدر و فرزند و برادر و همسایه و همسفر و کوچکتر و بزرگتر و... دارند اشاره نمود. [صفحه ۱۲۱] امام سجاد علیه السلام می‌دانستند که تا وقتی از طرف مردمی آگاه پشتیبانی نشوند، تنها در دست گرفتن قدرت برای تحقق بخشیدن به عمل دگرگون سازی اجتماع کافی نیست. مردم باید به اهداف آن حضرت آگاه باشند و به نظرات آن حضرت در حکومت ایمان داشته باشند. و در راه حمایت از آن حرکت کنند و در برابر تند بادهای استواری و قدرت بایستند. آن حضرت از داشتن چنین مردمی محروم بود و به علت نداشتن چنین مردمی که با آگاهی و اخلاص از او پشتیبانی کنند شکایت می‌فرمود: امام سجاد علیه السلام این واقعیت را در تحلیلی جالب و دقیق برای ما بیان می‌کند و می‌فرماید. «پروردگارا، در پیشامدهای ناگوار روزگار به ناتوانی خویش نگریستم و درماندگی خود را از جهت یاری طلبیدن از مردم در برابر کسانی که قصد جنگ با من را داشتند دیدم و به تنهایی خود در برابر بسیاری از کسانی که با من دشمنی داشتند، نظر کردم.»

## فرزدق، امام سجاد را معرفی می‌کند

هشام بن عبدالملک در خلافت ولید به زیارت خانه‌ی خدا رفت، طواف به جای آورد، و چون آهنگ استلام حجر کرد به علت زیادی و انبوهی جمعیت توفیق نیافت. پس منبری برای او گذاشتند و وی بر آن نشست. در این بین امام سجاد علیه السلام وارد خانه‌ی خدا شد. عبایی و ردایی داشت. نیکو صورت‌ترین و خوشبوترین و خاشعترین مردم بود و در پیشانیش پینه‌ی اثر سجود به چشم می‌خورد. طواف به جای آورد و چون برای استلام به موضع حجر رسید به خاطر اجلال و احترام و بزرگداشت آن حضرت،

مردم از آن محل دور شدند و برای امام سجاد علیه السلام راه باز کردند. هشام که شاهد و ناظر بر ورود و رفتار مردم نسبت به آن حضرت بود سخت [صفحه ۱۲۲] عصبانی شد. در آن هنگام مردی از شامیان گفت: ای هشام! این کیست که این چنین مورد اکرام مردم قرار گرفته است؟ هشام برای آنکه اطرافیانش که اکثراً از مردم شام بودند به آن حضرت رغبت حاصل نشود گفت: من او را نمی‌شناسم. فرزدق که آنجا حضور داشت گفت: اما من می‌شناسم. مرد شامی گفت: ای ابافراس او کیست؟ فرزدق گفت: هذا الذی تعرف البطحاء وطاته و البیت يعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم اذا رآته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکریم یغضی حیاء و یغضی من مهابتها فلا یکلم الا حین یتبسم من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم ان عد اهل التقی کانوا أئمتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم این آن کس است که بطحاء موضع قدمش را می‌شناسد. بیت و حل و حرم او را می‌شناسند این فرزندان بهترین همه‌ی بندگان خداست. این پرهیزگار نظیف پاک و سید است. چون قریش وی را بنگرد گوینده‌ی قریش گوید: کرم به مکرمتها و بزرگواریهای این منتهی شود. از روی حیا دیده فرو ببندد و از مهابت وی دیده‌ها فرو بسته شود. با وی سخن نگویند مگر آنگاه که تبسم بر لب داشته باشد. از گروهی است که دوستی ایشان دین و بغض ایشان کفر و نزدیکی به ایشان موضع نجات و مکان اعتصام است. هرگاه اهل پرهیزگاری و تقوی را بشمارند این گروه پیشوایان ایشان‌اند یا اگر گفته شود چه کسان بهترین اهل زمین‌اند؟ گویند ایشانند. هشام غضب کرد و فرمان داد تا فرزدق را در «عسفان» بین مکه و مدینه زندانی ساختند. این خیر به امام سجاد علیه السلام رسید و دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد و عذر خواست که بیشتر مقدور نبود. [۹۷]. [صفحه ۱۲۳] فرزدق آن مال را رد کرد و پیغام داد که من برای صله، مدح شما را نگفتم بلکه به جهت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم مدح شما را گفتم. امام سجاد علیه السلام دوباره آن مال را برای او فرستاد و فرمود: ای فرزدق این را قبول کن، فرزدق هم قبول نمود. و در بعضی تواریخ است که زندانی شدن فرزدق طولانی شد به طوری که هشام او را به قتل تهدید کرد، فرزدق از امام سجاد علیه السلام خواهش دعا کرد. امام سجاد علیه السلام به او دعا کرد تا آنکه خداوند فرزدق را از زندان آزاد نمود. بعد از مدتی که فرزدق به خدمت حضرت رسیده بود و صحبت از وضع فرزدق پیش آمده بود فرزدق گفت: هشام همه‌ی حقوق مرا قطع کرده است. امام سجاد علیه السلام فرمود: عطای تو چه مقدار بود، فرزدق عرض کرد فلان مقدار، آنگاه امام سجاد علیه السلام به اندازه‌ی حقوق چهل سال به او عنایت کرد و به او فرمود: اگر می‌دانستم تو به بیشتر از این محتاج می‌شوی به تو عطا می‌کردم. (در تاریخ است که بعد از چهل سال فرزدق وفات کرد).

### عبادت امام سجاد

روزی امام باقر علیه السلام بر امام سجاد علیه السلام وارد شد در حالی که امام سجاد علیه السلام مشغول عبادت بودند. امام باقر علیه السلام آن حضرت را از عبادت و بندگی به پایه‌ای دید که هیچ پارسایی بدان مقام نرسیده، تا جایی که رنگ صورت مبارکش از بی‌خوابی زرد شده و دیدگانش از زیادتی گریه ورم نموده و دماغ و پیشانی پینه بسته و پاهایش از قیام برای نماز متورم شده بود. حضرت باقر علیه السلام سپس در این مورد می‌فرماید: هنگامی که این حال را در پدر بزرگووارم مشاهده کردم نتوانستم از گریه خودداری نمایم. پس از اندک اندیشه‌ای به جانب من توجه کرده و فرمودند: بخشی از صحیفه‌هایی که عبادت حضرت علی علیه السلام در آن نوشته شده بیاورم چون آنها را به حضورش تقدیم کردم پس از آنکه مقداری از آن را قرائت کرد و عبادت خود را در برابر آنها ناچیز دید دل‌تنگ شدند و [صفحه ۱۲۴] صحیفه را به زمین گذاردند و فرمودند: چه کسی می‌تواند پا به پای علی علیه السلام عبادت کند. [۹۸].

### سکوت از نظر امام سجاد

از امام سجاد علیه‌السلام درباره‌ی سخن و سکوت سؤال شد و اینکه کدام یک بر دیگری برتری و مزیت دارد؟ حضرت در پاسخ فرمود: برای هر یک از این دو آفت‌هایی است اگر از آفت سالم و مصون باشند کلام افضل و برتر از سکوت است. از علت برتری کلام سؤال شد؟ حضرت فرمود: برای اینکه خداوند هیچ یک از پیامبران و اولیاء را به سکوت مبعوث نفرمود، بلکه مأموریت داشتند با مردم سخن بگویند و با بیان خود آنان را به راه صلاح و رستگاری دعوت نمایند. همچنین هیچ کس با سکوت مستحق بهشت نمی‌شود، سکوت مستوجب ولایت الهی نمی‌گردد. هیچ کس با سکوت از عذاب دوزخ مصون نمی‌ماند. نیل به رحمت و ولایت الهی و محفوظ ماندن از عذاب او، بر اثر کلام است. من هرگز ماه را عدیل و نظیر خورشید قرار نمی‌دهم. سپس حضرت فرمود: شما خود فضل سکوت را با کلام توصیف می‌نمایید و هرگز فضل کلام را با سکوت توصیف نمی‌کنید. [۹۹].

### سفارشهای امام سجاد

روزی امام سجاد علیه‌السلام گدایی را دیدند که می‌گریست حضرت فرمود: اگر دنیا در کف این مرد بود و از دستش می‌افتاد نمی‌بایست گریه کند. [۱۰۰]. [صفحه ۱۲۵] امام سجاد علیه‌السلام فرمود: آنکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک می‌کند، همچون کسی است که کتاب خدا را به پشت افکند مگر اینکه از روی تقیه باشد، گفتند: تقیه او چگونه است؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: اینکه از ستمکاری سرکش بترسد که از حد در گذراند و یا به او ستمی رساند. [۱۰۱]. امام سجاد علیه‌السلام به فرزند خود امام محمد باقر علیه‌السلام چنین وصیت فرمود: با پنج کس دوستی مکن و سخن مگو و همسفر مباش. ۱ - فاسق، چه او ترا به لقمه‌ای یا کمتر از لقمه‌ای می‌فروشد. ۲ - بخیل، که بدانچه از مال او سخت نیازمندی از تو مضایقت می‌کند. ۳ - دروغگو، که دور را به تو نزدیک و نزدیک را از تو دور می‌سازند. ۴ - احمق، چه او می‌خواهد به تو سود رساند اما زیان می‌رساند. ۵ - کسی که قطع رحم کند، چه او را در سه جای کتاب خدا لعنت شده یافتیم. [۱۰۲]. سفیان بن عیینه از زهری روایت می‌کند که شبی سرد و بارانی امام سجاد علیه‌السلام را دیدم آرد و هیزم بر پشت داشت و می‌رفت عرض کردم: ای پسر رسول خدا این چیست؟ امام علیه‌السلام فرمودند: سفری در پیش دارم و توشه‌ی آن را آماده کرده‌ام تا در جای امنی بگذارم. زهری گفت: غلام من آن را برای تو بیاورد؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: نه! [صفحه ۱۲۶] زهری گفت: خودم آن را بردارم؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: نه! چیزی که در سفر بکار من آید چرا خود بردارم! زهری می‌گوید: پس از چند روزی از او پرسیدم؟ سفری که در پیش داشتی چه شد؟ حضرت فرمود: چنانچه می‌پنداشتی نیست. آن سفر، سفر مرگ است و من برای آن خود را آماده می‌کنم، آمادگی برای مردن، دوری از حرام و بخشش و کار نیک است. [۱۰۳]. در مدینه چندین خانوار بودند که معاش آنان می‌رسید و نمی‌دانستند از کجاست. چون امام سجاد علیه‌السلام به جوار پروردگار رفت آن کمک‌ها بریده شد. آن حضرت شب هنگام انبان هایشان را بر پشت خود برمی‌داشت و به خانه‌ی مستمندان می‌رفت و می‌فرمود: صدقه‌ی پنهانی آتش غضب پروردگار را خاموش می‌کند. برداشتن این انبان‌ها بر پشت او اثر نهاده بود و چون به جوار پروردگار رفت به هنگام شست و شوی آن حضرت آن نشانه‌ها را بر پشت او دیدند. چون مستمندی نزد او می‌آمد برمی‌خاست و حاجت او را روا می‌کرد و می‌فرمود: صدقه پیش از آنکه به دست خواهنده برسد، به دست خدا می‌رسد. ابوحمزه‌ی ثمالی خدمت امام زین العابدین علیه‌السلام رسید و سخن از گرانی نرخها کرد که چقدر اجناس گران شده است. در این هنگام امام سجاد علیه‌السلام فرمود: مرا با این حرفها کاری نیست، رزق بر خداست گران شود یا ارزان گردد. هر وقت روزه می‌گرفت گوسفندی می‌کشت. هنگام عصر سر دیگ می‌رفتند و می‌فرمودند: این ظرف را برای فلان خانه و این ظرف را برای فلان خانه ببرید. سپس خود با نان و خرما افطار می‌کردند. [صفحه ۱۲۷]

روزی امام سجاد علیه السلام به مردمی گذشت که از او بد می گفتند، حضرت به آنها فرمود: اگر راست می گویند خدا از من بگذرد و اگر دروغ می گویند خدا از شما بگذرد. روزی مردی در کوچه امام سجاد علیه السلام را دید و به او دشنام داد. خادمان امام علیه السلام بر آن مرد حمله بردند. امام سجاد علیه السلام فرمودند: او را رها کنید. سپس به او فرمود: آنچه از ما بر تو پوشیده مانده بیشتر از آن است که می دانی، آیا حاجتی داری؟ آن مرد شرمند شد و امام گلیمی را که بر دوش داشت به او داد و فرمود: هزار درهم به او بدهند. آن مرد از کار خود پشیمان شد و گفت: گواهی می دهم که تو فرزند پیغمبری. [۱۰۴]. هنگام ورود اسراء به شام، ابراهیم فرزند طلحه که در آن هنگام در شام به سر می برد به دیدن کاروان رفت. چون امام سجاد علیه السلام را دید از او پرسید: علی بن الحسین! حالا چه کسی پیروز است؟ در این سخن اشارتی به نبرد جمل است که بین حضرت امیر علیه السلام و طلحه و زبیر در گرفت و طلحه پدر ابراهیم در آن نبرد کشته شد. امام سجاد علیه السلام پاسخ فرمود: «اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز است، هنگام نماز، اذان و اقامه بگو» [۱۰۵]. در همین شام مردی روبروی امام سجاد علیه السلام ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردم را از شر تان آسوده کرد و امیرالمؤمنین یزید را بر شما پیروز گردانید. امام سجاد علیه السلام خاموش ماند تا مرد شامی آنچه در دل داشت بیرون ریخت. آنگاه [صفحه ۱۲۸] امام سجاد علیه السلام از او پرسید: ای مرد شامی آیا قرآن خوانده‌ای؟ مرد شامی گفت: آری. امام سجاد علیه السلام فرمود: این آیه را خوانده‌ای؟ «قل لا أسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» [۱۰۶]. بگو بر رسالت مزدی از شما نمی خواهم مگر دوستی با نزدیکان من. مرد شامی گفت: آری. امام سجاد علیه السلام فرمود: و این آیه را: «و آت ذالقربی حقه» [۱۰۷]. و حق خویشاوندان را بده. مرد شامی گفت: آری. امام سجاد علیه السلام فرمود: و این آیه را: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا؟» [۱۰۸]. همانا خدا می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ببرد و شما را پاک سازد، پاک ساختنی. ای شیخ این آیه‌ها در حق ما نازل شده. مایم، ذوی القربی، مایم اهل بیت پاکیزه از آلائش. آن مرد دانست آنچه که درباره‌ی این اسیران شنیده درست نیست. آنان خارجی نیستند بلکه فرزندان پیغمبرند و از آنچه گفته بود پشیمان شده و گفت: خدایا من از بغضی که از اینان در دل داشتم به تو توبه می کنم. من از دشمنان [صفحه ۱۲۹] محمد و آل محمد بیزارم. [۱۰۹]. سرزمین شام از وقتی که به تصرف مسلمانان درآمد، فرمانروایی چون خالد پسر ولید و معاویه پسر ابوسفیان را بخود دید. مردم این سرزمین نه صحبت پیغمبر را دریافته بودند و نه از قوانین قرآن و اسلام بهره‌ای برده بودند. در نتیجه مردم شام کردار معاویه پسر ابوسفیان را سنت مسلمانی می پنداشتند و چون صدها سال رژیم امپراتوران روم بر آنان بود، سیرت حکومت‌های سفیانیان را عادلتر از حکومت‌های پیشین می دیدند. [۱۱۰]. یعقوبی می نویسد: از امام باقر علیه السلام پرسیدند، چرا پدرت فرزندان بسیار نداشت. حضرت فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم. پدرم در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند. خادم حضرت می گوید: نه در شب برای او رختخوابی گستردم و نه در روز برای او سفره‌ای نهادم. روزی جابر به دیدن حضرت سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! نمی دانی خدا بهشت را برای شما و دوستانان شما و دوزخ را برای دشمنان شما آفریده است؟ این چه رنجی است که بر خود هموار می کنی؟ و خدا را اینچنین به سختی می افکنی؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند: ای یار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی دانی که پروردگار گناهان رسول خدا را بخشید با این همه او کوشش خود را در عبادت از دست نداد و چندان خدا را عبادت کرد که ساق‌های او ورم کرد. گفتند تو چنین می کنی و خدا گناهان پیشین و واپسین تو را بخشیده است، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا بنده‌ی سپاسگزاری نباشم؟ جابر چون دید نمی تواند با چنین سخنانی امام سجاد علیه السلام را از رنج عبادت باز دارد گفت: پیغمبر خود را هلاک مکن! تو از خاندانی هستی که مردم به وسیله‌ی [صفحه ۱۳۰] آنها بلا را از خود دور می سازند و از خدا رحمت می طلبند؟ امام سجاد علیه السلام فرمود: من به راه پدرانم می روم. [۱۱۱].

امام زین العابدین علیه‌السلام در اول سال ۹۵ به علت سمی که به دستور ولید با سعایت برادرش هشام به آن حضرت دادند به شهادت رسیدند و آن حضرت را در بقیع دفن نمودند. آن حضرت سی و پنج سال پس از شهادت پدرش زندگی نمود و شیعیان را امامت نمود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: عمر امام سجاد علیه‌السلام پنجاه و هفت سال بود، و وفات آن حضرت در سال نود و پنج واقع شد. و بعد از امام حسین علیه‌السلام سی و پنج سال زندگی نمود. امام سجاد علیه‌السلام در هنگام وفات خویش، همه‌ی فرزندان خود را جمع نمود و از میان همه‌ی فرزندان خود، محمد بن علی علیه‌السلام را وصی خود قرار داد. و او را «باقر» نامید و بقیه‌ی فرزندان را به اطاعت از او فرمان داد.

## پاورقی

[۱] کمال الدین / ص ۲۵۷. [۲] تاریخ طبری. [۳] مرات العقول / ج ۲ / ص ۳۹۹. [۴] مجمع البیان / ج ۳ / ص ۴۲۴. [۵] مناقب / ابن شهر آشوب. [۶] مناقب / ابن شهر آشوب. [۷] عباد بصری از علمای اهل سنت است که در میان مردم دارای نفوذ بود. [۸] توبه / ۱۱۰. [۹] توبه / ۱۱۲. [۱۰] وسائل الشیعه / مناقب / ابن شهر آشوب. [۱۱] تاریخ طبری / ج ۷ / ص ۶. [۱۲] تذکره الخواص / سبط بن جوزی / ص ۱۶۳. [۱۳] مناقب ابن شهر آشوب / ج ۲ / ص ۱۷۵. [۱۴] مروج الذهب / مسعودی / ج ۳ / ص ۱۲۲. [۱۵] به کتاب «بر امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام چه گذشت» مراجعه شود. [۱۶] مروج الذهب / ج ۳ / ص ۸۱ - ماهیت قیام مختار - النجوم الزاهره / ج ۱ / ص ۱۶۴. [۱۷] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ج ۱ / ص ۳۲۶. [۱۸] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ج ۲۰ / ص ۱۰۲. [۱۹] تاریخ ابن اعثم / ج ۶ / ص ۲۵۲. [۲۰] تاریخ ابن اعثم / ج ۶ / ص ۲۴۰. [۲۱] بلاذری / ج ۵ / ص ۱۹۷. [۲۲] مقاتل الطالبین ص ۶۵. [۲۳] به کتاب «بر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام چه گذشت» مراجعه شود. [۲۴] به کتاب «بر امیرمؤمنان علی علیه‌السلام چه گذشت» مراجعه شود. [۲۵] ابن اثیر می‌نویسد: سلیمان از کسانی بود که برای امام حسین علیه‌السلام نامه‌ی دعوت به کوفه نوشت ولی وقتی که امام حسین علیه‌السلام به طرف کوفه آمد، او و افراد دیگر از یاری امام حسین علیه‌السلام سر بر تافتند ولی پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام پشیمان شدند. [۲۶] بقره / ۵۴. [۲۷] تاریخ طبری / ج ۵ / ص ۵۸۰. [۲۸] اخذ الثار / ابن نما. [۲۹] شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید / ج ۱ / ص ۱۱۰. [۳۰] بحار / ج ۴۵ / ص ۳۶۵. [۳۱] برای توضیح بیشتر به کتاب «بر امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام چه گذشت؟» مراجعه شود. [۳۲] ذخائر / ص ۲۰۷. [۳۳] نفس المهموم / ص ۳۱۳. [۳۴] امالی / شیخ طوسی. [۳۵] تاریخ طبری / ج ۵ / ص ۴۴۸. [۳۶] بحار / ج ۴۵ / ص ۳۳۳. [۳۷] بحار / ج ۴۵ / ص ۳۳۵. [۳۸] مروج الذهب / ج ۳ / ص ۷۴. [۳۹] رجال کشی / ص ۱۲۵ و بحار الانوار / ج ۴۵. [۴۰] جلاء العیون / مجلسی / ص ۴۸۲. [۴۱] مائده / ۲۴. [۴۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید / ج ۶ / ص ۱۰۰. [۴۳] کمال الدین / صدوق. [۴۴] اصول کافی / ج ۱ / کتاب الحججه. [۴۵] مروج الذهب / ج ۳ / ص ۱۱۶. [۴۶] وفیات الاعیان / ابن خلکان / ج ۳ / ص ۷۳. [۴۷] بحار الانوار / ج ۱۱ / ص ۲۶. [۴۸] انبیاء / ۸۷. [۴۹] بحار الانوار / ج ۱۱ ص ۳۲. [۵۰] تاریخ ابوالفداء / ج ۱ / ص ۲۰۵. [۵۱] کامل / ابن اثیر / ج ۴ / ص ۵۳۶. [۵۲] البدایه و النهایه / ابن کثیر / ج ۹ / ص ۱۳۶. [۵۳] الامامه و السیاسه / ج ۲ / ص ۳۲. [۵۴] هود / ۴۶. [۵۵] مرد ناپاک شکسته شده. [۵۶] انعام / ۷۹. [۵۷] بقره / ۱۱۵. [۵۸] طه / ۵۵. [۵۹] طه / ۱۲۱. [۶۰] انسان / ۲۲. [۶۱] تحریم / ۱۰. [۶۲] بقره / ۲۶۰. [۶۳] نهج البلاغه. [۶۴] قصص / ۱۸. [۶۵] بقره / ۲۰۷. [۶۶] ص / ۲۶. [۶۷] انبیاء / ۷۹. [۶۸] ص / ۳۵. [۶۹] قصص / ۸۲. [۷۰] مائده / ۱۱۶. [۷۱] نصیری، ائمه را روح لاهو می‌دانند. [۷۲] بحار الانوار / ج ۱۱ / ص ۹۲. [۷۳] شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید / ج ۱۱ / ص ۴۳. [۷۴] روضه‌ی کافی / ص ۲۴۵. [۷۵] تاریخ طبری. [۷۶] تاریخ طبری. [۷۷] تذکره الحفاظ / ذهبی / ج ۱ / ص ۱۰۹. [۷۸] آل عمران / ۱۸۶. [۷۹] اعراف / ۱۶۸. [۸۰] مریم / ۵۹. [۸۱] جامع بیان العلم / ابن عبدالبر / ج ۱ / ص ۱۴۶. [۸۲] تاریخ الخلفاء / سیوطی

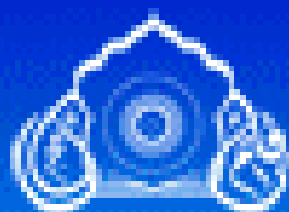


/ ص ۲۴۶. [۸۳] الغارات / ابن هلال ثقفی. [۸۴] الغارات / ابن هلال ثقفی. [۸۵] الغارات / ابن هلال ثقفی. [۸۶] تاریخ تمدن / جرجی زیدان / ص ۹۷۳. [۸۷] تاریخ تمدن اسلام / ج ۴ / ص ۷۴۷. [۸۸] بحار الانوار / ج ۱۱ / ص ۲۳۴. [۸۹] ابراهیم / ۱۵. [۹۰] تبصره العوام. [۹۱] با اینکه بعضی از این ظالمان به دوره‌ی امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام بود به خاطر آشنا شدن با جو حکومتی زمان ناگزیر در اینجا ذکر شد. [۹۲] تحف العقول / ص ۲۵۴. [۹۳] هود / ۱۱۵. [۹۴] تحف العقول / ص ۲۵۸. [۹۵] رجال / طوسی / ص ۸۱. [۹۶] به کتب من لا یحضره الفقیه از مرحوم صدوق و همچنین خصال شیخ صدوق و کتاب تحف العقول، مراجعه شود. [۹۷] مناقب علی بن ابیطالب علیه‌السلام / ص ۳۹۳. [۹۸] ارشاد / شیخ مفید / ص ۴۹۶. [۹۹] سفینه البحار (کلم) / ۴۹۳. [۱۰۰] کشف الغمه / ج ۲ / ص ۱۰۶. [۱۰۱] طبقات / ابن سعد / ص ۱۵۸. [۱۰۲] کشف الغمه / ج ۲ / ص ۸۱. [۱۰۳] علل الشرایع / ص ۲۳۱. [۱۰۴] کشف الغمه / ج ۲ / ص ۸۱. [۱۰۵] امالی / شیخ طوسی / ج ۲ / ص ۲۹۰. [۱۰۶] شوری / ۲۲. [۱۰۷] اسراء / ۲۶. [۱۰۸] احزاب / ۳۳. [۱۰۹] مقتل خوارزمی / ج ۲ / ص ۶۱. [۱۱۰] برای شناخت بیشتر روحیه‌ی مردم شام به کتاب «بر امیر مؤمنان علی علیه‌السلام چه گذشت» مراجعه شود. [۱۱۱] امالی / شیخ طوسی / ج ۲ / ص ۲۵۰.

### درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه‌السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم‌السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات

شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) طراحی سیستم‌های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه‌های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش‌ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه‌ی) برگزاری دوره‌های آموزشی ویژه عموم و دوره‌های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج‌رمضان و چهارراه و فائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی: [www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com) تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده‌ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح‌های توسعه‌ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: ۵۳-۵۳۰۹۰۶۲۱-۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می‌دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

